

- مقدمه
- بخش اول : درباره زنان
- زن و جنس مخالف
- زن و ازدواج
- زنان در فرهنگ غرب
- زنان برگزیده
- زنان پاکدامن و باتقوا در تاریخ
- زنان خائن و منحرف در تاریخ
- زن در قرآن
- زن در روایات
- زن در کلام امام و رهبر
- زنان و قیامت
- منابع و مأخذ
- بخش دوم : درباره جوانان
- جوانان و بلوغ
- جوانان و تقلید
- جوانان و اعتیاد
- جوانان و ازدواج
- جوانان و مذهب
- جوانان و علم
- جوانان و استفاده از فرصتها
- جوانان و والدین
- جوانان و فرهنگهای بیگانه
- جوانان نمونه
- منابع و مأخذ

زنان و جوانان (از دیدگاه اسلام)

نام نویسنده : محمد تقی صرفی



مقدمه

حمد و سپاس مخصوص پروردگار عالمیان است و صلوات و برکات الهی بر محمد و اهل بیت او باد. با توجه به حساسیت زمان فعلی از نظر فرهنگی و مذهبی و انحرافات که دچار انسانها مخصوصاً نسل جوان و بانوان می شود و این نیست مگر بخاطر عدم شناخت کافی از وظایف خودشان، که فرمود: «من

عرف نفسه فقد عرف ربّه» هر که خود را بشناسد خدا را هم می‌شناسد لذا این کتاب آشنائی مختصری در باره وظایف این دوقشر حساس را به خواننده می‌دهد. با آرزوی اصلاح جامعه اسلامی از انحرافات. تابستان 83

بخش اول:

درباره زنان

زن و جنس مخالف

میل زن و میل مرد به جنس مخالف را خداوند بطور طبیعی در انسانها قرار داده است، چنانچه می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» «ما از هر چیز جفت آفریدیم.» این آیه اعلام می‌کند که خداوند این دستگاه هستی را بر اساس زوجیت و داشتن جفت و همسر آفریده است. قانون زوجیت بر سه اصل بنا شده است: اصل اول این است که قوانین الهی بر اساس حکمت و برای کمال مخلوقات است، پس قانون زوجیت بخودی خود، شرّ و بد نیست. اصل دوم این است که زوجیت یعنی وجود فاعل و مفعول برای ادامه جریان این نظام ضروری و لازم هستند. اصل سوم این است که لازمه فاعل بودن، غلبه و داشتن قدرت و حاکمیت است که در انسانها تعبیر به مرد بودن می‌شود و لازمه مفعول بودن، داشتن نرمی و لطافت و ملائمت و تأثر است که از آن به زنانگی تعبیر می‌شود. البته فاعل بودن باعث فضیلتی برای مرد نمی‌شود، همانگونه که مفعول بودن مؤنث هیچ نقصانی برای زن نمی‌باشد. پس میل جنسی، طبیعی و فطرت هر انسانی است که باید در برآوردن آن، جانب افراط و تفریط مراعات شود تا در مسیر کمال انسانها مورد استفاده قرار گیرد. البته فرق وجود این میل در انسان با وجود میل جنسی در حیوانات این است که در حیوانات فقط برای رفع

غریزه جنسی و ادامه نسل بکار می‌رود ولی در انسان علاوه بر این دو، دارای اهداف دیگری است. خداوند در آیه 21 سوره روم می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً.»

«از نشانه‌های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا با آنها آرامش یابید و بین شما محبت و مهربانی قرار داد.»

از این آیه می‌فهمیم که عالیترین هدف زوجیت، انس و الفت و مهربانی بین دو زوج می‌باشد. و این هدف در حیوانات نیست.

از این انس و الفت بین زن و شوهر است که روابط خویشاوندی و نسب را در میان انسانها برقرار می‌کند و خانواده‌ها بوجود می‌آیند و از روابط بین خانواده‌ها، زندگی اجتماعی و تمدن حاصل می‌شود. آنجاکه هدف از بوجود آمدن اجتماع را این گونه بیان می‌کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمِعُوا لَكُمْ مِنْ دُكْرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَا لَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰ كُمْ.»

«ای مردم! ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را خانواده‌ها و قبیله‌ها و طایفه‌ها قرار دادیم تا بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست.»

که در این آیه شریفه، هدف از خلقت انسانها و تشکیل خانواده‌ها و جوامع را، معرفت به این نکته که هر که تقوایش بیشتر است، در نزد خدا گرامی‌تر است، می‌داند.

اسلام برای حفظ تعادل غریزه جنسی، رابطه زن و مرد را به قیودی مقید ساخته است که رعایت آنها به سلامت جامعه کمک می‌نماید و عدم رعایت آنها، باعث انحراف و عاقبت اضمحلال آن جامعه می‌شود. از جمله این قیود و ضوابط:

1- محارم:

باتوجه به اینکه افرادی بخاطر قرابت و خویشی مجبورند در یکجا زندگی کنند، اسلام افرادی را به هم محرم ساخته است که از یکطرف معاشرت این افراد با هم به دلیل عدم رعایت وجوب حجاب‌زن، سخت و مشقت آور نباشد و از طرفی با ممانعت از ازدواج این افراد با هم، روابط خویشاوندی سالم از بین نرود. علاقه این افراد به هم علاقه خویشاوندی و فامیلی است. مثل علاقه پدر و مادر نسبت به فرزند و علاقه برادر نسبت به خواهر و غیره.

2- حرمت زنا

علاوه بر ممنوعیت رابطه جنسی با محارم، ارتباط با جنس مخالف بدون عقد شرعی، زنا محسوب شده و

حرام و ممنوع است.

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَ إِنَّهُ كَانَ فِي الْحِشَّةِ وَ سَاءَ سَبِيلًا.»

«به زنا نزدیک نشوید زیرا زنا فحشاء و بد راهی است.»

در سفر معراج، در هنگام بازدید از جهنم، پیغمبر 6 دید که:

«عده ای از زنها را به سینه‌هایشان آویزان کرده بودند و عده‌ای دیگر را با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان

را می‌دوختند. از جبرئیل در باره اینان پرسیدم فرمود: اینها زناکار بوده‌اند.»

پیغمبر 6 به علی 7 فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است: اثرات دنیوی زنا عبارتند از: رسوا شدن، کوتاهی

عمر و قطع روزی (روزی حلال). و اثرات اخروی آن: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم

است.»

«آمده است که وقتی لشکر حضرت موسی 7 به فرماندهی یوشع بن نون 7 تصمیم به تصرف شام را گرفتند.

حاکم آن ناحیه از بلعم باعورا که دانشمندی قلابی بود درخواست کرد که راهی برای شکست لشکر

بنی اسرائیل به او نشان دهد. بلعم به آنان گفت که تنها عامل شکست این لشکر زنا! است. شما زنان هرزه را

به عنوان خرید و فروش میان لشکر بنی اسرائیل بفرستید و به آنها اجازه بدهید که خود را در اختیار مردان

لشکر بگذارند.

دستور بلعم اجرا شد و زنان هرزه در بین لشکر یوشع رفت و آمد می‌نمودند و به فسق و فجور با لشکریان

مشغول شدند.

طولی نکشید که در اثر این تماس‌های نامشروع، مرضی خطرناک در بین لشکریان پیدا شد و در فاصله چند

روز هزاران نفر را کشت!

این وضع ادامه داشت تا اینکه یکی از افراد غیرتمند لشکر، نیزه خود را بدست گرفت و به زن و مردی که

در حال زنا بودند حمله کرد و آنان را کشت و اعلام کرد هر که را در حال عمل نامشروع ببایم، او

رامی‌کشم! لشکریان از ترس جان، از زنان مذکور فاصله گرفتند و در نتیجه آن مرض مهلک از میان رفت

و لشکر بنی اسرائیل توانست شام را فتح و تصرف کند.

«یکی از علماء می‌گوید: مشاهده کردم که هفته‌ای یکبار خانمی در حرم امیر المؤمنین 7 برای زنها استخاره

می‌گیرد. من از یکی از خدام خواهش کردم که آن زن را نزد من بیاورد تا چند سؤال از او بپرسم. خانم را

نزدم آوردند، از او پرسیدم: شما چگونه استخاره می‌گیرید؟ جواب داد: با تسبیح و با کمک حضرت

ابوالفضل 7! وقتی از او توضیح خواستم، گفت: من زنی بیوه هستم که چند بچه دارم. از بی پولی چندبار

تصمیم به اعمال ناشایست گرفتم، ولی هر بار منصرف شدم و تقوا پیشه نمودم. یک دفعه آخر خیلی بمن

فشار آمدو دیگر نزدیک بودم که آلوده شوم ولی باز منصرف شدم و به حرم حضرت ابوالفضل 7 رفتم و سه

روز در آنجا اعتصاب غذا نمودم و از حضرت تقاضای کمک نمودم .
در عالم رؤیا حضرت عباس 7 بمن فرمود: برو و در حرم پدرم امیرالمؤمنین 7 برای زنها استخاره بگیر !
گفتم: من این کار را بلد نیستم !
فرمود: ما کمکت می‌کنیم. من هم هفته‌ای یک بار به اینجا می‌آیم و استخاره می‌گیرم و حضرت هم مطالبی که لازم است به افراد بگویم، بر زبانم جاری می‌کند. و مردم هم در عوض بمن مزد می‌دهند!»!

3- سرپرستی مرد نسبت به خانواده

اسلام مرد را رئیس و سرپرست خانواده می‌داند و وظیفه او را رفع احتیاجات خانواده و اداره امور مختلف دانسته و اطاعت از دستورات او را (اگر بر خلاف دستورات خدا و رسول او نباشد) از طرف اعضای خانواده، لازم می‌داند.
«مردان سرپرستی و کارگذاری زنان را بر عهده دارند، بخاطر برتری که خداوند بعضی (مردان) را بر بعضی (زنان) داده است، و به خاطر نفقه‌ای که از اموالشان می‌پردازند.»
«پیغمبر 6 فرمود: اگر زن از خانه خارج شود در حالی که شوهرش از او ناراضی باشد، تمام فرشتگان او را لعنت می‌کنند تا زمانی که به خانه برگردد.»
و در سخن دیگر فرمود: اگر شوهر از زنش ناراضی باشد، عبادت‌هایش قبول نمی‌شود تا زمانی که شوهر از او راضی شود.

4- زن مسئول امور خانه:

از طرفی اسلام مسئولیت اداره خانه و امور خانهداری را به عهده زن گذاشته است. آنچنان که پیغمبر 6 فرمود:
«زن سرپرست خانه شوهرش بوده و مسئول است.»
باتوجه به روایات معصومین: متوجه می‌شویم که از نظر اسلام، خوب است زن به اموری مشغول شود که تماس او را با جنس مخالف محدود سازد. مثلاً جهاد از زنان برداشته شده است و تهیه آذوقه و مسکن و لباس به عهده مرد قرار دارد.
عبادت مریض و تشییع جنازه و بقیه امور اجتماعی که برای مردان بسیار سفارش شده است، برای زنان سفارشی از طرف بزرگان دین نشده است، بلکه به زنان رخصت داده شده است که در این امور شرکت نکنند. اما از آن طرف برای اداره امور منزل و مشغول شدن به تربیت کودکان و تعلیم و آموزش و رفع احتیاجات شوهر بسیار سفارش شده است. به چند حدیث در این زمینه توجه نمائید:
«روزی رسول خدا 6 در جمع اصحاب و یاران نشست و بودند که اسماء بنت یزید انصاری، به حضور

پیغمبر (ص) رسید و عرض کرد: من نماینده زنان هستم تا از شما سؤالی بپرسم، و این فقط سؤال زنان انصار و مدینه نیست بلکه هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه وقتی سؤال مرا بشنود، آن را می‌پذیرد. پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم! پدر و مادرم و خودم فدای شما ای رسول خدا!

حقیقتاً خداوند شمارا به پیامبری بسوی زنان و مردان مبعوث نمود، ما هم به تو و خدایت، ایمان آوردیم، و بدرستی که ما زنان، خانه نشینین و در حجاب و محدود هستیم. غرائز جنسی شمამردها را برطرف می‌کنیم و فرزندان شما را بزرگ می‌نمائیم! آن وقت شما مردها چند امتیاز بر ما زنها دارید: شما در نماز جمعه و جماعت و عیادت مریضها و تشییع جنازه و حج پیایی و از همه بالاتر در جهاد شرکت می‌کنید! وقتی یکی از شما برای حج و عمره جهاد، خارج می‌شوید، ما اموال شما را حفظ می‌کنیم، لباسهای شما را می‌بافیم، بچه‌های شما را بزرگ می‌کنیم در حالی که در اجرو ثواب کارهای شما شریک نیستیم!

در این موقع حضرت با تمام صورت به اصحابش متوجه شد و فرمود: آیا شما تاکنون زنی این چنین دیده‌اید که به این خوبی مسائل دینش را بپرسد؟

اصحاب گفتند: ما فکر نمی‌کردیم زنی به این مرتبه برسد!

سپس پیغمبر به طرف آن زن توجه کرد و فرمود: ای خانم! خوب بفهم و به همه زنان اعلام کن! بدرستی که خوب شوهرداری کردن زن و جلب رضایت شوهر و موافق او عمل نمودن، مساوی و معادل همه این کارهای خیری است که مردان انجام می‌دهند!

آن زن در حالی که زبان را به لا اله الا الله بلند کرده بود نزد زنان برگشت.»

5- حجاب زن:

«و به زنان باایمان بگو: چشم از نگاه به مردان اجنبی فروبندند و عفت خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آنچه آشکار است، ظاهر نسازند، و باید اطراف روسریهای خود را به سینه‌هایشان ببندازند و زینت خویش را آشکار نکنند مگر برای شوهرانشان یا پدران و پدرشوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادر زادگان و یا زنان و یا غلامان و یا افراد ناتوان از شهوت همچون پیرمردان که به زنان تمایلی ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند و مبادا پای خود را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان پنهان است، ظاهر شود. و ای گروه مومنان! همگی بسوی خدا توبه کنید شاید رستگار شوید.»

«در آیه فوق چهار حکم بیان شده است:

- 1- زنها نباید زینتهای پنهان خود را (مانند گوشواره، خلخال، موی سر، لباسهای زینتی) آشکار نکنند، مگر آن مقدار که طبیعتاً آشکار است (مانند انگشتر، خضاب دست و...)
- 2- باید دامنه روسری یا مقنعه را بر روی سینه و گردن ببندازند.

3- زینتهای خود را فقط برای دوازده نفر می‌توانند آشکار کنند(البته عمو و دایی در آیات دیگر آمده است).
4- موقع راه رفتن پاهای خود را بر زمین نزنند تا زینتها آشکار شود (و باعث جلب توجه نامحرم گردد، مثل کفشهای پاشنه بلندکنونی و خلخالهای زمان پیامبر 6).
«از امام ششم 7 پرسیدند: کدام قسمت بدن زن برای نامحرم دیدنش حلال است؟ فرمود: صورتش و دو پایش و دو دستش.»

زن گوهری است که باید خود را از دستبرد نامحرم دور نگه دارد. زنی که با حجاب در کوچه و خیابان ظاهر می‌شود، هم ارزش خود را بالا می‌برد و هم آسیبی به سلامت روانی و اخلاقی جامعه وارد نمی‌کند. و خانمی که رعایت حجاب اسلامی را نمی‌کند هم ارزش خود را پائین می‌آورد و هم مانند میکربی است که دیگران را آلوده و مریض می‌کند.

شهید مطهری نظراتی در مورد حجاب دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:
«ریشه اصلی واجب بودن پوشش برای زن در اسلام، این است که اسلام می‌خواهد انواع لذتهای بصری و لمسی و انواع دیگر لذت جنسی، محدود به محیط خانواده و در کادر ازدواج اختصاص یابد و اجتماع منحصرأ برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی که کار و فعالیت را با لذت جنسی هم می‌آمیزد.»

«علت اینکه دستور پوشش اختصاص به زنان یافته برای این است که میل به خودنمایی و خودآرائی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلبها و دلها، مرد شکار و زن شکارچی است همچنانکه از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار و مرد شکارچی است! میل زن به خودآرائی از این نوع حس شکارچی‌گری او ناشی می‌شود.»

«اسلام نمی‌گوید که زن از خانه بیرون نرود و نمی‌گوید که حق تحصیل علم و دانش را ندارد، بلکه علم و دانش را فریضة مشترك زن و مرد دانسته است. اسلام فعالیت اقتصادی خاصی را برای زن تحریم نمی‌کند. اسلام هرگز نمی‌خواهد زن بیکار و بی‌عربنشیند و وجودی عاطل و باطل بار آید. پوشاندن صورت و دستها، مانع هیچ گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست. آنچه موجب فلج کردن نیروی اجتماع است، آلوده کردن محیط کار به لذت جنسی‌های شهوانی است.»

یکی از ایرادات به مسئله حجاب این است که حجاب موجب سلب حق آزادی که يك حق طبیعی بشری است می‌گردد و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن بشمار می‌رود. در جواب باید گفت که فرق است بین زندانی کردن زن و بین موظف داشتن او به اینکه در مواجه شدن با مرد بیگانه، پوشش داشته باشد. اگر رعایت پاره‌ای از مصالح اجتماعی، زن یا مرد را مقید سازد که در معاشرت روش خاصی را اتخاذ نمایند و طوری راه بروند که آرامش دیگران را بر هم‌زنند و تعادل اخلاقی را از بین نبرند، چنین مطلبی را زندانی کردن و سلب آزادی نمی‌نامند. چطور اگر مردی با بدن برهنه از خانه بیرون آید، پلیس جلو او را

می‌گیرد و به عنوان عمل منافی حیثیت اجتماعی او را جلب می‌کند، این کار پلیس را ضد آزادی و زندانی کردن، تلقی نمی‌کنند!

رسول خدا (ص) در معراج، در هنگام بازدید از جهنم دیدند که:

«زنی را به موی سرش آویزان کرده بودند و او مغز سرش را می‌جوید! از جبرئیل در باره او پرسیدم فرمود: او در دنیا موی سر خود را از نامحرم نمی‌پوشانده است.»

6- نگاه و چشم چرانی

اگر زن و مرد بتوانند کنترل چشم خود را بطور صد در صد در اختیار داشته باشند، از بسیاری از گناهان و انحرافات مصون می‌مانند. لذا خداوند فرموده است:

«به مردان مؤمن بگو که چشمان خود را بپوشانند و اندامهای خود را از حرام حفظ کنند که این برایشان پاکیزه‌تر است. و به زنان مؤمنه بگو که چشمهای خود را بپوشانند و اندامهای خود را از ناروا حفظ نمایند.»

در حدیث از پیامبر (ص) است که فرمود:

«لكل عضو من این آدم حظ من الزنا فالعين زناه النظر»

«هر يك از اعضاي فرزندان آدم حظ و بهره‌اي از زنا دارد که زنان دو چشم نگاه کردن است.»

در عصر ما برتدهترین اسلحه دشمن، تصاویر غیر اخلاقی است. انسان‌ها برای اینکه از طریق چشم لذت ببرند، پولهایی زیادی را صرف تهیه تصاویر مستهجن چه از طریق ماهواره و چه از طریق اینترنت و ویدئو و ابزارهای دیگر می‌نمایند.

و هنگامی که چشم این صحنه‌ها را دید، دلش هوای آن را می‌کند و ای بسا که زمینه انحرافات دیگر را فراهم کند.

گاهی برای شخص این گونه تصور می‌شود که می‌توان همچو گناهانی را در این کشور و در این شهر انجام داد. بدنبال افراد مثل خود می‌رود و مجالس پارتی و رقص و غیره تشکیل می‌دهد و مقدمه‌ای می‌شود برای مفساد و انحرافات بزرگتر.

بعنوان مثال باندي را گرفتند که دختران و پسران را به محلي که انواع مفساد در آنجا مهيا بود، دعوت می‌کردند. سپس در حالی که آنان به شهوات نامشروع مشغول می‌شدند، از آنها فیلم و عکس تهیه می‌کردند و بعد از چند روز سراغ او می‌رفتند و می‌گفتند که ما فیلم‌کارهای خلاف شمارا داریم. باید این مبلغ را بما بدهی و الا این فیلم را در اختیار پدر و مادر و همسر و دیگر اقوامت قرار می‌دهیم! و خلاصه وارد معرکه‌های خطرناکی می‌شوند که در آن قتل و تجاوز و تهدید و سرقت و غیره چیز عادی بشمار می‌رفت

ز دست دیده و دل هر دو فریاد / هر آنچه دیده بینه دل کنه یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد / ز نم بر دیده تا دل گردد آزاد

رسول خدا 6 فرمود:

«النَّظْرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ.»

«نگاه به نامحرم، تیری از تیرهای مسموم شیطان است.»

گفته‌اند شخصی بود چشم‌چران که درب مغازه خود در حالی که به هر زن و دختری که عبور می‌کرد تا جایی که می‌توانست نگاه می‌نمود، ذکر لا اله الا الله می‌گفت! يك روز يك نفر مشترى نزد او آمد و از این حالت مغازه‌دار با خیر شد. جنسی را خواست و مغازه‌دار رفت تا جنس را بیاورد. در این حین خانمی عبور کرد. مغازه‌دار جنس را آورد و دست مشترى داد. مشترى گفت: شما که رفتید این را بیاورید، يك لا اله الا الله عبور کرد!

او جواب داد: عجب سبحان الله!

پیامبر 6 فرمود:

«اگر از آسمان بیفتیم و دو نیم شوم بر اینم بهتر است که به عورت شخصی نگاه کنم یا شخصی به عورت من نظر نماید.»!

7 زینت و آرایش:

اگر چه خودآرایی غریزه طبیعی زن و مرد است ولی این غریزه در زن بیشتر است و دوست دارد که زیبایی او مورد توجه قرار گیرد. آثار این غریزه را می‌توان در آراستن لباس، آرایش مو، انتخاب لباسهای نازک و رنگهای مهیج و غیره مشاهده نمود.

از نظر اسلام زینت و تجمل زن باید فقط برای شوهرش باشد. او در مقابل شوهرش می‌تواند زیباترین لباس و غلیظ‌ترین آرایش را بکار برد. هر دفعه از نوعی زینت و خودنمایی استفاده نماید. حتی می‌تواند خود را در مقابل او برهنه کند. برای شوهرش برقصد... و در این راه محدودیتی وجود ندارد. اما آرایش و زینت برای غیر شوهر مخصوصاً در خارج از خانه، برای او حرام و ممنوع می‌باشد.

در حدیث نبوی است که در معراج وقتی پیغمبر 6 از جهنم دیدار کرد، افرادی را دید که معذبند از جمله فرمود:

«زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد. از جبرئیل در باره او سؤال کردم. فرمود: او در دنیا خود را برای دیگران آرایش می‌نموده است. زنی را دیدم که گوشت بدنش را می‌برید! فرمود: او زنی بود که خود را به مردان عرضه می‌کرد.»

همچنین در روایات از اینکه زن عطر زده از خانه خارج شود، منع شده است از جمله پیغمبر اکرم 6 فرمود: «هر زنی که عطر بزند و از خانه خارج بشود، تا زمانی که برگردد در لعن ملائکه خواهد بود.»

8- شبیه کردن زن خود را به مردان:

پوشیدن لباسهای مردانه به تهییج قوای جنسی زن و مرد کمک می‌کند. زن شایسته است در برابر مردان و پسران (غیر از شوهر) لباسهایی بپوشد که برجستگیهای بدن او را بپوشاند. حال اگر زنی لباسهای مردانه بپوشد، آنوقت چشمهای زیادی را بطرف خود جلب می‌کند و باعث فتنه‌های زیادی می‌شود. بطوری که گاهی بعضی از محارم مثل برادر و دایی و غیره را تحت تأثیر خود قرار داده و کار به جاهای باریک می‌کشد و آبروهای خیلی را بر باد می‌دهد! همان گونه که در کشورهای غربی، از ناحیه پدر و مادر و بقیه محارم، ارتباطات نامشروع با فرزندان برقرار کرده‌اند.

9. خلوت با نامحرم:

با توجه میل زن و مرد به جنس مخالف، هر کجا که این دو تنها باشند، باعث تهییج غریزه جنسی شده و زمینه اعمال خلافی را فراهم می‌کند. پیغمبر اکرم 6 فرمود: «إِيَّكُمْ وَ مُحِ الدُّنْيَا النَّسَاءُ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بَاءَ مَرَأَةٍ لَيْسَ لَهُ إِلاَّ هَمٌّ بِهِ.» «پرهیزید از سخن گفتن با زنان! زیرا اگر مردی با زنی نامحرم (بدون حضور شخصی از محارم) خلوت کند، بطرف آن زن تحریک می‌شود و به او رغبت می‌کند.» حتی در احکام شرعی است که اگر در مسجدی فقط یک مرد و یک زن هستند، نباید آنجا نماز بخوانند زیرا خلوت با نامحرم ممنوع است.

زن و ازدواج

پیوند زناشویی و رابطه قانونی زنان و مردان، از نظر آیات و روایات، دارای ثمرات و فوائد مهمی است از جمله:

1- زناشویی و توالد:

آمیزش زن و مرد، وسیله طبیعی تولید نسل است، با پیوند ازدواج، فرزندان پاک و قانونی متولد می‌شوند و خلایق را که بر اثر مرگ نسل سابق بوجود می‌آید، پر می‌شود. «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ وَ حَفَدَةً.»

«خداوند براي شما از خودتان، همسراني قرار داد که از اين همسران، پسران و نوه‌ها متولد مي‌شوند.»

2- زناشوني و محبت:

در ازدواج، علاوه بر ارضاء غريزه جنسي، بين زن و مرد محبت ايجاد مي‌شود.
«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً.»
«واز جمله آيات الهي اين است که براي شما از جنس خودتان همسراني قرار داد تا آرامش بيابيد و بين شما محبت و دوستي ايجاد نمود.»

3- زناشوني و عفت:

در ايام بلوغ جنسي، دختران و پسران در فشار جاذبه نيرومندجنسي قرار مي‌گيرند. اين غريزه، ارضاء خود را به هر صورت مي‌طلبد و ممکن است جوانان در معرض ناپاكي و بي عفتي قرار بگيرند. ازدواج دائم يا موقت، راه طبيعي و شرعي و قانوني است که مي‌تواند خواهش آنان را برآورد و از تباهي و فساد، مصون نگه دارد.

پيامبر 6 فرمود:

«اي گروه جوانان! هرکه نياز به ازدواج دارد، ازدواج کند که باعث مي‌شود چشم و عورتش از حرام مصون بماند.»

و فرمود:

«اي مردم! جبرئيل از طرف خداوند لطيف و دانا نزد آمد و گفت: دختران باکره به منزله ميوه‌هاي درخت هستند که وقتي رسيدند بايد چيده شوند و الا گرما و باد اين ميوه‌ها را از بين مي‌برد. دختر هم وقتي بالغ شد بايد ازدواج کند و الا از فساد آنان نمي‌توان ايمن بود زيرا دختران هم انسان هستند.»

4- زناشوني و لباس:

قرآن زناشوني را به لباس تشبيه کرده است. زيرا همانطور که لباس عيوب بدن را مي‌پوشاند، ازدواج هم انسان را از بسياري از زشتي‌هاي پوشاند و دور مي‌کند.

«هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ.»

«زنان لباس شمايند و شما هم لباس آنها هستيد.»

پيامبر 6 فرمود:

«هرکس مي‌خواهد که خدا را با پاكي و پاکيزگي ملاقات کند، بايد بوسيله همسرش طلب عفت نمايد.»

در صفحات قبل مطالبی پيرامون ازدواج، از کتاب گفتار فلسفي آورده شد. اکنون روايات و سخنان بزرگان

دین را در این مورد مرور می‌کنیم.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«در اسلام محبوبترین بناء در نزد خداوند، بنای ازدواج است»

و فرمود:

«ازدواج سنت من است و هر که ازدواج نکند از من نیست.»

و فرمود:

هرگاه جوانی در ابتدای جوانیش ازدواج کند، شیطان ناله می‌کند: ای وای! دینش را از من حفظ نمود.»

و فرمود:

«هرگاه انسان ازدواج کند، نصف دینش را بدست آورده و در نصف دیگر باید تقوا را رعایت کند.»

و فرمود:

«ازدواج کرده در خواب، در نزد خداوند از مجرد روزهدار و مشغول نماز برتر است.»

ام سلمه از پیامبر درباره ثواب خدمت زن به شوهرش پرسید. حضرت فرمود:

«وقتی زن در خانه کار می‌کند و مثلاً وسیله‌ای را از جایی برمی‌دارد و در جای دیگر می‌گذارد، در این

حال خداوند به او نظر می‌کند. و هر که خدا به او نظر کند، او را عذاب نمی‌کند.»

و فرمود:

«در نزد خداوند، نشستن زن در کنار شوهرش، از اعتکاف در مسجد من بالاتر است.»

و فرمود:

«هر زنی که در خانه شوهر، طوری شوهرداری کند که صلاح شوهر او باشد، خدا همه گناهان او را محو

می‌کند و حسناتش را مضاعف می‌نماید. و چون از شوهر حامله شود، آنقدر برایش ثواب بنویسند، و مانند

کسی است در تمام عمر روزهدار و دائم الصلوة بوده باشد. و هر بار که کودکش را شیر می‌دهد، مثل این

است که بنده‌ای در راه خدا آزاد کرده، و چون کودک را از شیر بگیرد، منادی از آسمان ندا کند: ای زن!

تمام گناهان گذشته‌ات آمرزیده شد.»

امام رضا 7 فرمود: زنی به امام باقر 7 گفت: من منتبلة هستم! حضرت فرمود: در نزد تو تبئله به چه معنی

است؟ گفت: یعنی تصمیم‌دارم که هیچگاه ازدواج نکنم.

امام فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد!

زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه 3 هم قبل از تو این کار را می‌کرد! زیرا هیچکس

نمی‌تواند در فضیلتی از فاطمه 3 پیشی بگیرد.

مردی خدمت پیامبر 6 آمد و گفت: ای رسول خدا! همسری دارم که چون به خانه می‌روم به پیشبازم می‌آید

و هنگام خارج شدن، بدرقه‌ام می‌کند. اگر مرا ناراحت ببیند می‌گوید: ناراحت نباش! که اگر غم روزی را

می‌خوری، خدا روزی رسان است. و اگر غم آخرت‌داری، خدا غم‌هایت را زیاد کند!

پیامبر 6 فرمود:

«به او بشارت بهشت بده! و به او بگو که تو یکی از عاملان‌خدایی که در هر روز، پاداش هفتاد شهید برای تو خواهد بود.»

پیامبر 6 فرمود:

«حیا ده جزء است، که نه جزء آن در زنان و یک جزء در مردان است. وقتی زن حیض شود، یک جزء آن را از دست می‌دهد. و چون شوهر کند جزء دیگرش، و چون بکارتش زایل گردد، جزء سومش برود و چون فرزندی بزاید جزء چهارمش برود و پنج جزء آن بماند. اگر به گناه (زنا) آلوده شود، همه حیثش برود! ولی اگر عفت خود را نگه دارد، پنج جزء حیثش بماند.»

پیامبر 6 فرمود:

«اگر زن با خود به خانه شوهر، طلا و نقره و جواهر ببرد، ولی‌روزی به شویش بگوید:

تو کیستی؟ همه این اموال مال من است!

همه اعمالش باطل می‌گردد، اگر چه عابدترین افراد باشد. مگر اینکه توبه کند و از شویش عذر بخواهد.»

و فرمود:

«هر زنی که بر اخلاق بد شوهرش صبر کند، خداوند ثواب حضرت آسیه را به او بدهد.»

«امام صادق 7 فرمود: در عهد رسول‌خدا 6، مردی از انصار قصد مسافرت داشت، هنگام خارج شدن از

خانه به همسرش گفت: تا من برنگشتم از خانه بیرون نرو، چندی بعد، پدر زن بیمار شد. این زن شخصی را خدمت پیامبر 6 فرستاد که شوهرم گفته از خانه خارج نشو ولی اکنون پدرم بیمار شده است. می‌توانم به عیادت او بروم؟ حضرت جواب فرمود که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! چند روز بعد خبر رحلت پدرش را به او دادند. باز به پیامبر 6 پیغام داد که آیا می‌توانم بر جنازه پدرم حاضر شوم؟ حضرت جواب داد که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! تا اینکه پدرش را بخاک سپردند. پیامبر 6 به زن بشارت داد که در مقابل اطاعت تو از شوهرت، خداوند تو و پدرت را آمرزید.»

«حسین بن علاء می‌گوید: در خدمت امام صادق 7 بودم که مردی آمد و از زنش شکایت کرد. امام فرمود:

برو و زنت را بیاور! آن مرد رفت و با همسرش برگشت. امام به آن زن فرمود: شوهرت چه می‌گوید؟ زن گفت: خدا چنین و چنانش بکند! امام فرمود: اگر بر این حال بمانی و اخلاقت را با شویت درست نکنی، سه روز بیشتر زنده‌نمانی! زن گفت: می‌خواهم هرگز صورتش را نبینم! امام به آن مرد فرمود: دست زنت را بگیر و برو که بیشتر از سه روز زنده نمی‌ماند!

آن دو رفتند، بعد از سه روز آن زن از دنیا رفت.»

«اصمعی وزیر خلیفه عباسی در بیابان به خیمه‌ای رسید. زنی جوان و صاحب جمال درخیمه بود. اصمعی

از او آب طلبید. زن گفت: شوهرم نیست و اجازه ندارم به شما آب بدهم. ولی اجازه شیراین بز بدست خودم است. زن از شیر به اصمعی داد. در این موقع سیاهی از دور پیداشد. زن گفت: شوهرم است که از صحرا برمی‌گردد. وقتی شتر سوار رسید، زن باستقبال او رفت و بر او سلام کرد، پاهای او را شست و... ولی هر چه زن محبت می‌کرد، مرد که قیافه زشتی داشت و یک پایش لنگ بود، با بداخلاقی به او جواب می‌داد. تا اینکه مرد وارد خیمه شد و نگاه غضبناکی به اصمعی نمود و به آخرخیمه رفت. اصمعی به زن گفت: حیف نیست شما با این امتیازات، باهمچو مردی زندگی می‌کنی؟ زن گفت: من از شما که وزیر خلیفه هستی تعجب می‌کنم که می‌خواهی بین من و شوهرم جدائی بیافکنی! اگر من با این مرد زندگی می‌کنم برای این است که می‌خواهم به روایت پیامبر 6 عمل کرده باشم که فرمود: ایمان دو نیمه است. نیمه‌ای شکر و یک نیمه‌اش صبر است. من خدا را بر نعمتهایش شکر گفته و بر سختی‌های زندگی صبر می‌نمایم. و امید به پادشاهی آخرت دارم.»

زنان در فرهنگ غرب

در زمان حاضر وقتی به جوامع غربی نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که چقدر فرق و اختلاف بین فرهنگ اسلام و فرهنگ غرب وجود دارد. در غرب در اکثر موارد تنها ارزش یک زن به این است که وسیله شهوت رانی مردان باشد. اگر زن زیبا باشد و در کوچه و خیابان و هر مکان و جایی باعث لذت گردد، ارزشمند است و بهای مادی زیادی دارد. او می‌تواند خود را یک شخصیت با ارزش بداند و ببیند که چگونه نگاهها و چشمها بسوی او جلب شده و همه برای بدست آوردن او سرو دست می‌شکنند. اما با درک عمیق، این زن متوجه می‌شود که مردم هیچگاه او را بخاطر انسان بودن و یا داشتن فضائل اخلاقی و یا علم و دانش، ارزشمند نمی‌دانند. بلکه تا زمانیکه باعث لذت دیگران است، ارزشمند می‌باشد.

«نظرات اساسی و اصولی که بنیان اجتماعی تمدن جدید اروپائی را تشکیل می‌دهند، تحت سه عنوان مطالعه می‌کنیم:

- 1- مساوات بین زن و مرد
- 2- آزادی زنان در امور زندگی
- 3- اختلاط و آمیزش مطلق بین زن و مرد

نتیجه پایه گذاری اجتماع غرب بر طبق این نظریات سه گانه این شد که:

1- آنان از معنی مساوات چنین فهمیدند که باید زن و مرد در حقوق بشری و ارزش اخلاقی، مساوی باشند و زن در زندگی اجتماعی همان اعمالی را انجام دهد که مرد انجام می‌دهد و همانطور که در سابق، مردان از قیود اخلاقی، آزاد بودند، زنان نیز از همان بی‌بند و باری برخوردار باشند!

این برداشت غلط از مساوات بود که زن را از ادای وظیفه فطری و طبیعی که بقا و ادامه نسل بشر است نه تنها غافل بلکه منحرف ساخت و تمام ابعاد وجودی او را، اعمال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بخود مشغول ساخت و شخصیت فطری او را از بین برد. موضوع انتخابات، وظایف رسمی، رقابت با مردان در امور تجارت و صنایع آزاد، شرکت در مسابقات ورزشی، تئاتر، مجالس رقص و لهو و لعب و دیگر اسباب تفریح که دستاوردهای این تمدن ظاهر فریب‌می‌باشند و حیا مانع ذکر آنان می‌گردد، بر احساسات، عواطف و ادراکات او غلبه کرد و او را از وظیفه اصلی و طبیعی بازداشت و او را از انجام برنامه زندگی که قبول تکالیف زندگی زناشویی و تربیت اطفال، سر و سامان دادن و خدمت به خانواده بود، بطور کلی بازداشت و حتی فراتر از آن، این وظایف را که وظایف اصلی و فطری بودند در نظرش بد و دگرگون جلوه داد. نتیجه این وضع چنین شد که نظام خانواده که اساس و پایه تمدن شمرده می‌شد، در تمدن غرب از بین رفت و آن نظام که مایه قدرت علمی، نشاط و آرامش روحی انسان بود، چنان از بین رفت که نام و اثری از آن باقی نماند.

از دواج که یگانه راه صحیح و سالم تعاون و همکاری زن و مرد در خدمت به اجتماع و تمدن محسوب می‌شد، از تار عنکبوت هم‌سست‌تر و ضعیف‌تر گردید و از طرف دیگر مسأله تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری هم با کشتن فرزندان و سقط جنین شروع شد. تفکر غلط مساوات بین زن و مرد، مساوات اخلاق فاسد و انحرافی رانیز بین آنان ایجاد کرد و زنان به چنان اعمال فاسد و پلیدی دست زدند که مردان قبلاً از ارتکاب آنها خودداری می‌نمودند، ولی زنان و دختران تمدن جدید غرب از انجام آن حیا و شرم نداشتند.

2- آزادی و استقلال زنان در امور زندگی و مسائل اقتصادی، باعث بی‌نیازی آنان از مردان گردید. قاعده و رسم قدیم این طور بود که مرد در بیرون خانه کار می‌کرد و زن مشغول تدبیر امور منزل می‌گردید، ولی این نظریه در عصر جدید تغییر کرد و زن و مرد هر دو بکار پرداختند و هتلها و شرکتها، جای خانه را گرفتند! بنابر این دیگر رابطه و نیازی بجز ارضای غریزه حیوانی شهوت بین زن و شوهر باقی‌نمانده بود تا باعث شود آنان زندگی خانوادگی و زناشویی داشته‌باشند و کاملاً ظاهر و آشکار است که فقط ارضای شهوات حیوانی، زن و مرد را مجبور نمی‌سازد که در یک خانه زندگی نمایند و زندگی زناشویی مستمر و همیشگی دارا باشند، زیرا زنی که خودش کار می‌کند و همه کارهای خودش را انجام می‌دهد، در زندگی روزمره اش به سرپرست و قیم نیاز ندارد و هیچ وقت حاضر نمی‌شود که فقط بخاطر ارضاء شهوت از

مردی فرمان ببرد و با او در زندگی همراه باشد. او بخود می‌گوید برای چه با چنین مردی زندگی کند؟ و چرا خود را بی‌خود و بی‌فایده به تحمل قیدهای اخلاقی و بار سنگین قانون مجبور سازد؟ و چرا مسئولیت خانواده و منزل بدوش او باشد؟

وقتی مساوات اخلاقی، تمام مشکلات و موانع را برداشته است و راه فسق و فجور را هموار ساخته است، چرا راه کوتاه لذت و سرور و آزادی را رها کند و راه کهنه و قدیمی را که مملو از مسئولیتها، مشقات و قربانی‌هاست بپیماید؟ در ضمن، تفکر معصیت و گناه نیز با از بین رفتن دین، در اذهان رنگ باخته است و از طرف اجتماع هیچ خطری احساس نمی‌شود زیرا بجای اینکه اجتماع، فاجر و فاسق را توبیخ کند از او بخاطر این کارش با آغوش باز استقبال می‌کند!!

آخرین چیزی که این نوع زنان از آن در هراسند، فرزندی است که از این طریق بوجود می‌آید. ولی وسایل و ابزارهایی که ابداع شده است، این هراس را از بین برده است. ابتداء از وسائل ضد بارداری استفاده می‌شود و اگر مؤثر واقع نشد، سقط جنین انجام می‌گردد و اگر این هم ممکن نشد در نهایت، کشتن آن نوزاد در تاریکی شب و یا انداختن او به آن طرف دیوار! آخرین راه خواهد بود و اگر عاطفه مادری - چه عاطفه زشت و پلیدی - او را از این کار باز داشت، برای آن زن هیچ اشکالی ندارد که مادر یک فرزند غیر قانونی باشد. زیرا جامعه به علت ارضای شهوانی خود، این احترام را برای آن مادر باکره و فرزند غیر قانونی قائل هستند و محیط هم چنان در دلها اثر کرده که اگر کسی این خانم را سرزنش نمود، او را عقب مانده و امل و ضد تمدن می‌دانند.

این وضع باعث شد که بنیان اجتماعی غرب از اساس متزلزل شود و در هر مملکت غربی، صدها هزار زن و دختر بی‌شوهر، بدون حیا و شرم به فحشاء دست بزنند. در این کشورها مفاسدی چون سقط جنین، کشتن فرزندان، کثرت فرزندان نامشروع، گسترش فحشاء، برهنگی و شیوع امراض خطرناک و انواع و اقسام مشکلات اجتماعی بروز نموده است.

3- فراوانی اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین زن و مرد، سبب شد تا آرایش، نمایش زینتها و بی‌بند و باری در زنان زیاد شود. زیرا اجاذبه جنسی بین زن و مرد دارای قدرت و کشش غیر قابل انکاری است. و اختلاط بین این دو و دستیابی آسان به جنس مخالف بدون پذیرش مسئولیتها و مشکلات، این قدرت را شدت بخشیده است.

طبق تفکر اخلاقی حاکم بر اجتماع غرب، تجمل و آرایش زن نه تنها عیب و گناه نیست بلکه خوب و پسندیده بشمار می‌آید! لذا آرایش در این کشورها در حد معینی نماند و تمام حدود و مرزها را زیر پا گذاشت و به آخرین حد لجام گسیختگی و بی‌بند و باری رسید، تا اینکه حالت و وضع موجود تمدن غرب بوجود آمد! هم اکنون در غریزه تجمل و آرایش آنچنان افراط شده است که دیگر زنان به لباسهای چسبان و جذاب

و وسایل زینت و آرایش، زیور آلات، عطر و پودر و استعمال رنگهای مختلف قناعت نکرده و پا را فراتر از آن گذاشته و می‌خواهند که جسمشان را کاملاً برهنه و بدون هیچ پوشش و لباس به دیگران نشان دهند و این وضع زنان در غرب است .

مردان در مقابل این برهنگی و آرایش و تجمل زنان، شوق و علاقه‌تازه‌ای در خود احساس می‌کنند و شهوت و غریزه حیوانی آنان بآیدن این مناظر تحریک آمیز، جدیدتر و قوی‌تر می‌باشند. آنان مانند شخص مسمومی می‌باشند که هر لحظه عطش و تشنگی‌شان رو به افزایش است و هر اندازه آب می‌خورند بیشتر تشنه می‌شوند! بنابراین آنان همیشه در فکر اسباب و لوازم جدیدی هستند که آتش شهوت و تمایلات حیوانی را خاموش سازند و لی هیچوقت به آرامش و آسودگی دست نمی‌یابند.

این همه عکسها و فیلمهای لخت و برهنه، ادبیات بی عفت، داستانهای فتنه انگیز عشقی، رقص خانه‌ها، نمایش‌های سرشار از احساسات و فیلمهای بی‌بند و بار، نمونه‌ای بارز از سعی و کوشش آنها برای خاموش ساختن آتش شهوت است و لی در حقیقت این ابزار و محیط و زندگی اجتماعی، آتش این غریزه را شعله‌ورتر و تیزتر می‌کند. این مرض کشنده (غلبه شهوات) در بنیان اجتماع غرب رخنه کرده است و با سرعت هر چه بیشتر، حیات و زندگی اجتماعی آنها را به هلاکت و نابودی تهدید می‌کند.

تاریخ گواهی می‌دهد که این مرض در هر جامعه‌ای که سرایت کرده و در بینشان انتشار یافته، آن جامعه به هلاکت رسیده است، زیرا این مرض تمام قوای عقلی و جسمی را از بین برده و مانع پیشرفت و ترقی انسان می‌گردد. او به آرامش روحی و فکری که تنها راه دستیابی به اعمال نیک است، دست نمی‌یابد و تا وقتی که محیط را شهوت و غرایز حیوانی احاطه کرده باشد و در هر طرف وسایل تحریک و فریفتگی باشد و در اثر عکسهای برهنه، موسیقی‌های مهیج، فیلمهای فاسد، رقصهای فریبنده، مناظر جذاب و آرایشهای دلفریب، اختلاط آمیزش بدون قید و شرط بین دو جنس مخالف موجود باشد، خودآنان و نسلهای آینده نمی‌توانند به فضایی آرام، متعادل و سالم که برای تربیت قوای عقلی و فکری ضروریست، دست یابند. آن نوجوانان هنوز به کمال بلوغ نرسیده‌اند که غول شهوت و دیو سیاه‌گریزه جنسی بر آنها غلبه کرده و آنان را مانند برده و غلام، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و آنان ناخودآگاه به پای غول می‌افتند و هرگز قدرت‌رهایی از چنگال او را نمی‌یابند.»

«در امریکا، کودکان زودتر از معمول، بالغ می‌شوند و از سنین خردسالی، احساس و هیجان جنسی در ایشان زنده می‌شود.

هیچ جای تعجب نیست که در بین طبقات مختلف حتی طبقات پولدار و باسواد، دخترانی پیدا می‌شوند که در سالهای هفت و هشت‌سالگی با کودکان هم سن و سال خود رابطه جنسی برقرار کرده و احتمالاً به فحشاء مبتلا می‌گردند.

به عنوان مثال دختر هفت ساله‌ای از یک خانواده آبرومند! با برادر و گروهی از دوستان برادرش، مرتکب

فحشاء شده بودند. پنج نفر دیگر شامل دو دختر و سه پسر، گروه فحشاء را تشکیل داده و کودکان دیگر را به این کار وادار می‌کردند در حالی که بزرگترین آنها ده ساله بود. دختر دیگری که نه سال داشت، خود را بسیار خوشبخت می‌دانست زیرا در این سن و سال، معشوقه چندین نفر شده بود!

یکی از مجلات آمریکایی نوشته است:

سه عامل شیطنانی وجود دارد که دنیای امروز ما را فرا گرفته و در افروختن آتش برای ساکنین زمین مؤثرند.

عامل اول ادبیات بی‌آبرو و دور از عفت است که بعد از جنگ جهانی با تمام وقاحت و بی‌عفتی و

بی‌آبرویی بشکل عجیب و غریبی ترویج شد و دنیار را فرا گرفت!

عامل دوم فیلمهای سینمایی است که نه تنها غریزه شهوانی حیوانی را تحریک می‌کند بلکه در این خصوص، دروس علمی و عملی را برایشان تلقین می‌نماید.

عامل سوم پایین آمدن سطح اخلاق زنان است که در لباس، برهنگی، اعتیاد و اختلاط بدون قید و شرطشان با مردان بصورت آشکاری بچشم می‌خورد. این مفاسد سه گانه بمرور زمان رو به ازدیاد است و آخرین نتیجه آن زوال تمدن و از بین رفتن مسیحیت است که اگر ما امروز از طغیان آنها جلوگیری نکنیم، بطور حتم تاریخ رومیها و کسانیا که به پیروی از شهوت و غریزه جنسی رهسپار عدم گردیدند برای ما هم تکرار می‌شود زیرا آنها هم مانند ما در شراب، زن، رقص و موسیقی و لهو و لعب غرق شده بودند.

در این جامعه دیگر زن با عفت دارای احترام نیست! اصلاً عفت و تهذیب و حجاب و از روابط نامشروع دوری نمودن و قانع بودن به همسر خود، نشانه بی‌تمدنی! و بی‌فرهنگی و عدم پیشرفت به حساب می‌آید! در غرب، ادبیاتی دارای مرتبه و منزلت است که بتواند با جاذبه‌های جنسی بکار گرفته شده در فیلمهای سینمایی، تئاترها و موسیقی‌ها و داستانهای فاسد، زن را عریان‌تر و برهنه‌تر معرفی بکند و بدین وسیله مشتریهای بیشتری جذب کرده و مثلاً نوشته شود که فلان فیلم اینقدر فروش داشت و یا فلان کتاب با این تیراژ فروش رفت.

نتیجه تسلط شهوات بر همه امور ملتهای غربی و حضور بی‌قید و شرط زن برهنه و عریان در همه جا، پیدا شدن آثار مخربی است که نصیب این ملتها شده است.

فساد نظام خانوادگی، افزایش آمار طلاق (یکی از دانشمندان فرانسه که چندبار هم به وزارت رسیده بود، زنش را پنج ساعت بعد از ازدواج، طلاق داد!)، تعداد کم ازدواج (در فرانسه از هر هزار نفر، هفت یا هشت نفر ازدواج می‌کنند) کثرت فرزندان نامشروع (در انگلستان از هر سه کودک یک نفر نامشروع است)، کشتن فرزندان نامشروع با فراغت بال (در فرانسه، دادگاه زنی را که طفلش را خفه کرده بود و چون طفل هنوز نفس می‌کشید سر او را بدیوار کوبیده بود کشته بود، مجرم ندانست! همچنین رقاصه‌ای که می‌خواست زبان کودکش را از حلقش درآورد! لذا سر طفلش را زخمی کرده و شاهرگش را قطع نموده و

او را کشته بود، مجرم شناخته نشد.!

افزایش بیماران روانی (در آمریکا از هر سه نفر يك نفر مشکل روانی دارد)، کثرت تجاوزات و جنایات و از بین رفتن اخلاق سالم در جامعه و بی‌اعتمادی به هم و مردن فضیلت‌های اخلاقی در بین اقشار مختلف مردم، از بین رفتن عاطفه و محبت، شورش و طغیان مردم، احساس پوچی در بین اکثر جوانان و... همه از معضلات جوامع غربی می‌باشند.»

مؤلف کتب تاریخ فحشاء، آقای «جورج رانیلی اسکات» انگلیسی‌می‌نویسد:

مرتکب شدن به فسق و فجور و ولگردی در خیابانها و عدم عفت برای دوشیزه امروزی از جمله وسایل زندگی تجملی بشمار می‌رود. استعمال مواد مخدر، و شرابهایی ترش مزه، رنگ کردن ناخن و لبها به رنگ سرخ، مهارت داشتن در مورد مسائل جنسی و تدابیر ضدبارداری و سخن از فحشاء نیز از جمله ضروریات امروزی شدن و پیشرفت زندگی تجملی محسوب می‌شود. تا الان هم تعداد زنانی که پیش از ازدواج، روابط جنسی دارند رو به ازدیاد و افزایش است و آنرا هیچ عیب و گناهی نمی‌دانند و وجود دختران باکره در هنگام عقد ازدواج در کلیسا بسیار نادر و کمیاب است.

بزرگترین عامل این بی بند وباری در مسائل جنسی، اشتغال زنان به کارهای تجاری و اداری و کارهای مختلف دیگر است که بهترین وسیله و فرصت برای اختلاط مردان و زنان است. و باعث شده که قوه دفاعی زن در مقابل تجاوز مرد، کم و نابود شده و روابط شهوانی بین زن و مرد از هر قید اخلاقی آزاد گردد. در این حال لذت زندگی در نزد دوشیزگان این است که مرد جام لذت و تمتع را به وی تقدیم کند و لذت‌نبال این لذتها به رقاص خانه‌ها، کلویهای شبانه، هتلها و قهوه‌خانه‌ها سر می‌زند تا بتواند مرد بیگانه‌ای را که صاحب ماشین و ثروت است، شکار کند! به این ترتیب او خود را با رضا و رغبت فراوان در محیط و اوضاعی می‌اندازد که تمایلات جنسی را مشتعل‌تر می‌کند و نه تنها از عواقب آن ترسی ندارد بلکه آن را با شادی و آغوش باز استقبال می‌کند.»

این است وضع زنان در غرب که دیگر آثاری از فضیلت‌های اخلاقی و عفت و حیا و شرم و حجاب در زنان (مگر در افراد کمی) دیده نمی‌شود و همه در این مسابقه خطرناک فرهنگی و بی‌حیائی شرکت کرده‌اند و عاقبت به عواقب خطرناک و نابود کننده آن دچار می‌شوند.

استاد آیه الله جوادی آملی در باره این انحطاط فرهنگی در غرب می‌فرمایند:

«سرّ اینکه جهان غرب در خصوص زن، فرهنگ منحط و غلطی دارد - و متأسفانه برخی افراد که از فرهنگ غنی و قوی اسلام بی‌اطلاعند، گوش به تبلیغات سوء آنان می‌دهند - این است که انسان‌شناسی آنها همانند جهان بینی آنهاست. و به عبارت دیگر انسان‌شناسی آنها فرع بر جهان بینی آنهاست. جهان بینی آنها در حدّ این آیه است که می‌فرماید:

کافران گویند: «حیاتی جز زندگی دنیوی ما در کار نیست، که در آن زنده می‌شویم و بعد می‌میریم و این

روزگار است که ما رامی‌میراند و بعد از مردن حقیقت دیگری نیست.»

و چون جهان را در نشئه طبیعت خلاصه می‌کنند و از ماوراءطبیعت، سهمی ندارند، انسان را نیز در قلمرو طبیعت خلاصه می‌کنند و صرفاً تن شناسند نه انسان شناس!

دیدگاه آنان در انسان شناسی این است که تمام حقیقت انسان را بدن و تن آدمی تشکیل می‌دهد و چون می‌بینند بدن آدمی به دوشکل است، یا بصورت زن است یا بصورت مرد، لذا گمان می‌کنند که زن و مرد باهم تفاوت دارند، همانطور که بدنهایشان متفاوت است.

کسی که انسان شناسیش برابر جهان شناسی مادی اوست، او هرگز در جهان سیر عمودی ندارد و نمی‌داند مبدأ و منتهای سیر زندگی انسان چیست؟ بلکه همواره سیر افقی دارد. او برای انسان مقامی برتر از آنچه در نشئه طبیعت است، قائل نیست. و مسائلی از قبیل فرشته، مَلَك و وحی برایش مفهومی ندارد. او نمی‌فهمد که مثلاً زن می‌تواند با ملائکه سخن بگوید و سخن بشنود و بشارت دریافت‌کند و یا اینکه در خطاب به آنها بگوید: من از رحمت خدا ناامید نیستم و آفرینش خدا را بعید نمی‌دانم. بلکه از آن در شگفتم. و نیز درک نمی‌کند که فرشتگان با يك زن از آن جهت که عضو خانواده مکرّمی است، تکلم نمی‌کنند بلکه به او می‌گویند: تو منشأ کرامت هستی و ما بشما کرامت می‌رسانیم.

بنابر این روشن می‌شود که دید مادیون درباره انسان همان نظر و بینشی است که در ارتباط با مثلاً گیاه شناسی دارند. لذا نتیجه و بازده علومشان عبارت خواهد بود از يك سلسله شبهاتی که مطرح می‌کنند. از قبیل اینکه مثلاً چرا در اسلام دیه زن و مرد فرق می‌کند؟ و یا چرا در بعضی موارد، ارث زن کمتر از ارث مرد تعیین شده است و مانند آن.»

دختران غربی!

در فرانسه، چهار دختر از خانواده‌های مرفه و پولدار تصمیم به قرعه‌کشی درباره سرنوشت خود می‌گیرند! روی هر قرعه یکی از این جملات نوشته شده بود: «خودکشی خواهم کرد!» «دختر خوبی خواهم شد» «خودفروشی خواهم نمود!» «دزدی خواهم کرد!» قرعه‌کشی انجام شد. به هر يك یکی از این جملات سرنوشت ساز رسید. روز یکشنبه «ایزابلا» رگ خود را برید! «ماری» يك پالتو دزدید! «آنی» اخلاقش بهتر شد! و «جینی» شروع به فحشاء نمود!»

زنان برگزیده

از طرف پیغمبر اسلام چهار زن به عنوان زنان برتر و سرور زنان عالم معرفی شده‌اند.
آنان:

1- حضرت آسیه، زن فرعون

2- حضرت مریم، مادر عیسی

3- حضرت خدیجه، همسر پیغمبر اسلام

4- حضرت فاطمه مادر ائمه معصومین می‌باشند.

پیامبر اکرم فرمود:

«خداي تعالي مریم دختر عمران و همسر فرعون (آسیه) و خواهر موسی (کلثوم) را در بهشت به ازدواج من در می‌آورد.»

در باره آسیه و مریم 8 توضیح اجمالی داده شد.

اما درباره حضرت خدیجه 3 و حضرت فاطمه 3 مطالبی تقدیم می‌شود.

حضرت خدیجه کبری

«خدیجه دختر مردی بنام خویلد و زنی بنام فاطمه بود. او 55 سال قبل از بعثت، در مکه متولد شد. کنیه‌اش، ام‌هند و شمائل و چهره‌اش: قامتی بلند، چهارشانه، زیبا و شکوهمند بوده است. امام مجتبی 7 فرمود: من شبیه‌ترین مردم به خدیجه کبری 3 هستم.

او از جانب پدر در جدّ چهارم به پیامبر اکرم 6 متصل بوده و از جانب مادر در جدّ هشتم به پیامبر وصل بوده و هر دو در جدّ 28 از فرزندان حضرت اسماعیل 7 می‌باشند.

او دارای هوش و عقل و تدبیر بوده و در ادبیات هم دستی داشته و اشعاری می‌گفته است. از جمله این ابیات است که 25 سال قبل از بعثت، درباره شخصیت پیغمبر اسلام 6 گفته است:

قُلْ أُنْتِي أُمْسَيْتُ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ دَامَتْ لِي الدُّنْيَا وَ مَلِكِ الْآكَ السَّيْرَةِ

یعنی: اگر من همیشه در رفاه باشم و دنیا بکامم باشد و پادشاهی پادشاهان ایران را هم داشته باشم، در نزد من اندازه بال مگسی ارزش ندارد، اگر چشمم به چشم تو نگاه نکند!

دنی فرقی من قوس حاجبه سهمافصادفنی حتی قتلتُ به ظلما

واسفر عن وجه واسبل شعره فبات بیاهی البدر فی لیلة ظلما

نزدیک شد و ابرویش آنچنان زیبا بود که از آن تیرگی به من رسید و من کشته او شدم! و نور از صورتش

می‌تابید و موهایش باز شده بود و شب شد در حالی که ماه در شب ظلمانی به آن نور صورت

مباهات می نمود.

حضرت خدیجه 3 با ارثی که از دو شوهرش برجای ماند و باتدبیرات اقتصادی و مالی، ثروت هنگفتی را فراهم کرده بود. بطوری که دهها هزار شتر، کالاهای و مال التجاره او را به بازارهای مراکز اقتصادی جهان حمل و نقل می کردند. او چهارصد غلام و کنیز داشت و ثروت ثروتمندان، در مقابل دارائی او ناچیز بود. شخصیتهای آن زمان مانند ابوجهل و ابوسفیان و عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی یهاب از او خواستگاری نمودند ولی او با صراحت دست رد بر سینه آنان زد.

او از این ثروت برای مستمندان و نیازمندان استفاده می نمود لذا از کنیه های او «ام الصعاليك» مادر بینویان و «امّ الیتامی» مادر یتیمان بوده است.

با ازدواج پیغمبر 6 با او، خدیجه به عمویش ورقه بن نوفل اموال و پولهای کلانی داد و گفت: اینها را به حضور محمد 6 ببرو به او بگو همه اینها هدیه ای به پیشگاه شماست. و هرگونه که می خواهی در آن تصرف کن. و هرچه را که از غلامان و کنیزان و املاک و ثروت دارم، همه را به احترام و تجلیل از محمد 6 به او بخشیدم.

ورقه بن نوفل کنار کعبه آمد و بین زمزم و صفا و مقام ابراهیم 7 ایستاد و با صدای بلند گفت: ای عرب! بدانید که خدیجه شما را شاهد می گیرد که خود و همه ثروتش را از غلامان و کنیزان و املاک و مهریه و هدایا را همگی به محمد 6 بخشید. و همه آنها هدیه ای است که محمد 6 آنرا پذیرفت.

زنان مکه بخاطر این کار خدیجه 3، او را سرزنش می نمودند که چرا با آن همه شوکت و حشمت و ثروت با یتیم ابوطالب! ازدواج کرده است؟ کم کم رفت و آمد با او را ممنوع کردند و به او سلام نمی نمودند تا آنجا که بعد از بیست سال از ازدواج خدیجه 3 در هنگام تولد فاطمه زهراء 3 حاضر به کمک و همراهی او نشدند! و هنگامی که خدیجه 3 در هنگام وضع حمل، برای زنان قریش و بنی هاشم پیام فرستاد و آنها را به کمک طلبید، آنان با کمال گستاخی گفتند: تو با ما مخالفت نمودی و به سخن ما اعتنا نمودی و با یتیم ابوطالب که شخصی فقیر بود ازدواج نمودی و ما هرگز نزد تونمی آئیم و تو را در هیچ کاری یاری نمی کنیم!

خدیجه 3 از این برخورد آنان دلگیر شد اما در هنگام وضع حمل، معجزه ای رخ داد و ناگاه چهار بانوی بلند بالا به اطاق او وارد شدند. وقتی خدیجه چشمش به آنان افتاد، یکه خورد، آنان گفتند: نترس و نگران مباش! ما خواهران تو بوده که از طرف خدا آمده ایم. یکی از آنان گفت: من ساره هستم. و این آسیه 3 همدم تو در بهشت است. و این یکی مریم 3 است و این دیگری کلثوم خواهر موسی 7 می باشد. خداوند ما را برای پرستاری از تو فرستاده است.

و این چنین بود که با کمک آنان حضرت فاطمه 3 متولد شد.

* * *

حضرت خدیجه 3 نخستین زنی بود که اسلام آورد. چنانچه امام حسین 7 در روز عاشورا در خطبه‌ای که خود را به دشمن معرفی کرد، فرمود: من شما را قسم می‌دهم! آیا شما خبردارید که جدۀ من خدیجه بنت خویلد اولین زن این امت بود که مسلمان شد؟ گفتند: آری! همچنین زید بن حارثه که غلام خدیجه بود و آنرا به پیغمبر 6 بخشیده بود، سومین نفری بود که اسلام آورد. در سه سال اول بعثت: فقط سه نفر نماز می‌خواندند: رسول خدا 6، علی 7 و خدیجه 3.

خدیجه یاور پیغمبر

حضرت خدیجه با زبان و دست و مال و همة وجودش از اسلام و رسول خدا 6 حمایت می‌کرد. به چند نمونه از اینارگري او توجه کنید:

آیه نازل شد که: «فَاصْدَعْ بِمِثْلِ الْوَمَرِ وَأَعْرَضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ». آنچه را که مأمور شدی آشکار نما و از مشرکین دوری کن.

رسول خدا 6 در موسم حج بربالای کوه صفا آمد و با ندای بلند، سه بار فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائْتِي رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ای مردم! من فرستاده پروردگار جهانیان هستم. در این موقع مردم متوجه حضرت شدند. سپس حضرت بربالای کوه مروه آمد و دستش را بر گوش نهاد و سه بار با صدای بلند فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! ائْتِي رَسُولَ اللَّهِ». ای مردم! من رسول خدا هستم.

بت‌پرستان از این حرکت خشمگین شدند و با سنگ به حضرت حمله نمودند. ابوجهل سنگی بر پیشانی حضرت زد! حضرت برای در امان ماندن از سنگها بر بالای کوه رفت و در آنجا به سنگی تکیه کرد و در آنجا ماند.

شب شد و علی 7 و خدیجه 3 از این حادثه با خبر شدند و آب و غذایی تهیه نموده و به جستجوی پیغمبر 6 رفتند.

خدیجه خیلی نگران بود و با آهی جانکاه می‌گفت: چه کسی از مصطفی 'برایم خبری می‌آورد؟ چه کسی از بهار دل من به من خبر می‌دهد؟ چه کسی از رانده شده در راه خدا مرا آگاه می‌کند؟ چه کسی از ابوالقاسم برایم خبری می‌آورد؟

در این حال جبرئیل بر پیغمبر 6 نازل شد. حضرت درحالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود فرمود:

می‌بینی قوم من با من چه کردند؟ مرا تکذیب نمودند! از شهر بیرون رانندند! و به من حمله نمودند!

جبرئیل و گروهی از فرشتگان برای هلاکت بت‌پرستان اعلام‌آمدگی نمودند. اما حضرت قبول نکرد و فرمود: من برای اهل عالم رحمت هستم. قوم مرا بخودم واگذارید. آنها نمی‌دانند.

در این موقع جبرئیل، خدیجه را دید که گریان بدنبال رسول خدا 6 می‌گردد. جبرئیل به حضرت فرمود: آیا

به خدیجه نمی نگری که از گریه او، فرشتگان آسمان به گریه افتادند؟ او را بخوامو سلام مرا به او برسان و به او بگو: خداوند بتو سلام رسانده و مرده داده که در بهشت قصری از طلا مال خدیجه است که در آن هیچ سختی و مشقتی نخواهد دید.

خدیجه، رسول خدا را دید و با هم در تاریکی شب به منزل مراجعت کردند. همان شب، مشرکین با اطلاع از حضور رسول خدا در خانه، منزل را محاصره کرده و منزل را سنگباران نمودند.

خدیجه با دیدن این منظره صدا زد: ای گروه قریش! آیا زن آزاد را در خانه خودش سنگباران می کنید؟ مشرکین با این سخن شرمنده شده و برگشتند.

«وقتی حلیمه، مادر رضاعی رسول خدا نزد حضرت آمد و از خشکسالی در محلشان شکوه کرد، خدیجه 3 چهل گوسفند و شتر به او بخشید.»

«در محاصره شعب ابوطالب، همه ثروت خدیجه 3 صرف مسلمین شد بطوری که پس از رفع محاصره، خدیجه 3 گفت: از اموال چیزی جز دو پوستین که یکی را زیر انداز و دیگری را روانداز قرار دهم، نمانده است.»

او بخاطر سختی های این دوران، دو ماه بعد از خروج از شعب ابوطالب، رحلت نمود.»

مقام خدیجه

1- روزی عایشه نسبت به خدیجه 3 اظهار برتری نمود! حضرت فرمود:

«أَمْ مَا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ حَمزَةَ وَ جَعْفَرًا وَ فَاطِمَةَ وَ خَدِجَةَ عَلِيٍّ الْعَالَمِينَ؟»

«آیا نمی دانی که خدا، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه: را از میان انسانها برگزید؟»

2- امام سجاده 7 بر منبر شام فریاد زد:

«أَنَا بِنُ خَدِجَةَ الْكُبْرَى»

«من پسر خدیجه کبری هستم.»

3- در دعای ندبه، خطاب به امام عصر (عج) می خوانیم:

«أَيُّنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَىٰ وَ ابْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَىٰ وَ ابْنِ خَدِجَةَ الْعَرَاءِ؟»

«کجایی ای پسر رسول مصطفی و پسر علی مرتضی و پسر خدیجه ارجمند و الامقام؟!»

4- وقتی پیغمبر 6 از معراج برگشت، جبرئیل فرمود: سلام خدا و سلام مرا به خدیجه برسان! پیغمبر 6 هم این کار را کرد. خدیجه در جواب گفت:

جَبْرَائِيلَ السَّلَامِ».

5- در هنگام خواستگاري علي 7 از فاطمه 3، امّ ايمن با تعدادي از زنان خدمت رسول خدا 6 مشرف شدند تا اين مطلب را با حضرت در ميان بگذارند. وقتي همه نشستند، امّ ايمن گفت: پدران و مادران ما فدائي تو باد اي رسول خدا! ما براي امري اينجا جمع شده ايم كه اگر خديجه زنده بود، روشني چشم او مي شد.

ناگاه اشك از چشمان حضرت سرازير شد و فرمود:

«خديجة! چه كسي مثل و مانند خديجة است؟ او زماني كه مردم مرا تكذيب نمودند، مرا تصديق نمود و مرا بر دين خدا ياري كرد و با مالش مرا كمك و ياري نمود.»

6- در يكي از روزها پيغمبر 6 به خديجه 3 فرمود:

«آيا مي داني كه خداوند تو را در بهشت، همسر من قرار

داده است؟»

7- وقتي در هنگام رحلت خديجه 3 پيغمبر 6 بر بالين او آمد، به خديجه فرمود:

«اي خديجه از اينكه رحلت مي نمائي ناراحتم ولي چه بسا در اين خير كثير باشد. پس اگر همدمهاي خود را در بهشت ديدي، سلام مرا به آنها برسان!

خديجه پرسيد: آنان كيانند؟ فرمود: مريم، آسيه و كلثوم.»

8- در روايت است كه خديجه 3 در ايام رجعت زنده شده و به دنيا برمي گردد.

9- در روز قيامت منادي ندا مي كند: كجاست فاطمة دختر محمد؟! كجاست خديجه دختر خويلد! كجاست

مريم دختر عمران! كجاست آسيه دختر مزاحم! كجاست امّ كلثوم مادر يحيي...!

سپس حضرت خديجه و حوا و آسيه با گروهی از فرشتگان، فاطمة زهراء 3 را همراهي مي كنند تا در عرصه محشر بایستند.

10- حضرت خديجه 3 قبل از رحلتش، چون خود خجالت مي كشيد، به فاطمه 3 فرمود: نزد پدرت برو و از

او بخواه كه بدنم را با يكي از لباسهاي خود كفن كند.»

حضرت فاطمه زهراء

ولادت:

فاطمه زهراء 3 در سال پنجم بعثت، در بيستم جمادي الثاني در مکه متولد شد. در آن زمان چون پسران رسول خدا 6 در كودكي از دنيا رفتند، مشركين خوشحال بودند كه نسل حضرت با رحلت او، از بين مي رود. عاص بن وائل كه دوازده پسر داشت به حضرت ابتر يعني كسيكه با مردنش، نسلش قطع مي شود، مي گفت. خداوند متعال به رسولش، فاطمه 3 را هديه داد كه نسل پيغمبر را تا روز قيامت حفظ مي كند و در عوض دوازده پسر عاص قبل از پدرشان مردند و عاص خود ابتر شد!

«بنام خداوند بخشنده مهربان. ما بتو کوثر را عطا کردیم. پس برای خدایت نماز بگذار و نحر نما، و بدان که حقیقتاً دشمن تو ایترو بی نسل است.»

گفته‌اند که در حال حاضر در ایران 4 میلیون سید و در عراق 1/5 میلیون سید و در اندونزی 20 میلیون سید و در سایر کشورها نیز 20 میلیون سید که جمعاً 45/5 میلیون سید در دنیا وجود دارد.

فاطمه 3 پنجساله بود که مادرش خدیجه 3 رحلت نمود او در 9 سالگی با علی 7 ازدواج نمود. و در سن 18 سالگی در مدینه رحلت یافت.

عبادت و مکارم اخلاق

فاطمه 3 بسیار عبادت می‌کرد. در این باره به چند روایت اشاره می‌شود:

- 1- رسول خدا 6 فرمود: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ کرده است.
- 2- رسول خدا 6 فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می‌باشد. او پاره تن من و نور چشم و میوه دل من است.
- او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می‌گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است، همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می‌فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که اوسرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالی که استخوانهایش از خوف من می‌لرزد و با دلش مرا عبادت می‌کند. من شما را شاهد می‌گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.
- 3- امام حسن مجتبی 7 فرمود: مادرم را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامی که خورشید، پهنه افق را فرا گرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌کرد و اسامی يك يك آنان را می‌برد ولی برای خود چیزی از خدا نخواست.
- عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که برای دیگران دعا می‌کنی برای خود دعا نمی‌کنی؟ فرمود: فرزندم! اول همسایه، بعد خانه.
- 4- حسن بصری می‌گوید: در میان این امت عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر به نماز ایستاد که پاهایش ورم کرد.
- 5- علی 7 در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه 3 فرمود: درباره حال و وضع خود فکر کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیادورود به قبر (و خانه آخرت) انداخت. تو را بخدا قسم! بیا در آغاز زندگی مشترکمان برخیزیم و امشب را به عبادت خدا

بپردازیم.

6- علی 7 فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر خدا بود، اما آنقدر با مشک آب کشید که اثر آن مشک در بدن مبارکش پیداشد و آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش افروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد).

7- روزی پیامبر اکرم 6 پیش فاطمه 3 رفت و دید که بچه را شیر می‌دهد و با دستش آسیاب را می‌چرخاند و مشاهده کرد که پیراهن تنش از جل شتر است. پیغمبر فرمود: دخترم! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهایی آخرت بچش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می‌کنم و برکر امتهایش شکر می‌گذارم. در این هنگام آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» «بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی» نازل شد.

8- روزی فرشته‌ای نزد پیغمبر 6 آمد که دارای 24 صورت بود. رسول خدا 6 فرمود: ای دوست من جبرئیل! تاکنون تو را به این صورت ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من محمود هستم که خداوند مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور در بیاورم. پیغمبر 6 فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَصِيُّهُ. حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم 7.

9- رسول خدا 6 شب زفاف فاطمه 3، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهانه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای مهمهم‌های را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر اکرم 6 پرسید: چه شده که به زمین نازل شده‌اید؟ گفتند: ما آمده‌ایم در عروسی فاطمه 3 و علی 7 شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا 6 هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمانان مرسوم شد.

10- گفته‌اند که پیغمبر 6 برای عروسی دخترش فاطمه 3 لباسی به او داد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه‌به تن دارد. سبب را پرسید. فاطمه 3 گفت: دیشب در خانه رازدند، وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می‌خواست، خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم: «بدرجۃ نیکوکاری نمی‌رسید مگر زمانی که آنچه را خود دوست دارید، انفاق کنید.»

لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.

11- فردای شب زفاف فاطمه 3، صبح هنگام رسول خدا 6 با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه 3 داد و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی 7 داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.

12- سلمان می‌گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله‌دار و ساده‌دیدم، تعجب کرده و گفتم عجب! دختران پادشاه ایران و روم برصندلی‌های طلا نشسته و پارچه‌های زربفت بر تن می‌کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گران قیمت به تن دارد و نه لباسهای زیبا! فاطمه 3 فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته‌های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

علم:

«عمار یاسر می‌گوید: علی 7 نزد فاطمه 3 رفت. تا چشم فاطمه 3 به علی 7 افتاد، گفت: ای علی! نزدیک بیا تا تو را از آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد شد مطلع سازم. علی 7 نزد پیغمبر 6 برگشت. حضرت تا علی 7 را دید، فرمود: می‌خواهی من به تو خبر دهم یا تو بمن خبر می‌دهی؟ علی 7 فرمود: سخن گفتن شما بهتر است. پیغمبر 6 آنچه میان او و فاطمه 3 رخ داده بود را تعریف کرد. علی 7 پرسید: آیا نور فاطمه 3 از ماست؟ پیامبر 6 فرمود: ای علی! مگر نمی‌دانی که نور فاطمه 3 از نور ما است. در این هنگام علی 7 به سجده افتاد و سپس نزد فاطمه 3 برگشت.»

«از ابن عباس در تفسیر آیه (فَاسْئَلُوا أَهْلَ الدَّكْرِ) یعنی از آگاهان بپرسید سؤال شد. جواب داد آنها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»

«امام صادق 7 فرمود: مصحف فاطمه نزد من موجود است. در آن تمام دانش‌هایی که مردم در رابطه با آنها بمانند نیاز دارند، جمع شده است ولی ما به برخی نیازی نداریم.»

فاطمه از زبان معصومین

1- پیغمبر 6 فرمود:

«خدا برای غضب فاطمه، غضب می‌کند و برای رضایت او راضی می‌شود.»

2- و فرمود:

«مریم دختر عمران سرور زنان این جهان است و دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اولین و آخرین است. وقتی او در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب به او سلام کرده و خطاب می‌کنند: ان الله اصطفاك و طهرتك و اصطفاكِ علي نساء العالمين.»

3- و فرمود:

«خداوند ملائکه‌ای را موکل کرده که فاطمه را از مقابل و پشت سر و راست و چپ حفظ می‌کنند. آنان در زندگانی و مرگ با فاطمه هستند و بر او پدر و همسر و فرزندان درود می‌فرستند. هر کس فاطمه را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده است و هر که علی را زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده است و

هر که حسن و حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده و هر که فرزندان حسن و حسین را زیارت کند گویا آندو را زیارت کرده است.

4- و فرمود:

«ای سلمان! هر کس فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی ورزد، در جهنم است.»

ای سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری بکار می‌آید که راحت‌ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر و در صراط و در حساب است.

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می‌گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می‌کند.

ای سلمان! وای بر کسی که به فاطمه و ذریه او ظلم کند.

5- و فرمود: خدا این عطاها را در دنیا به فاطمه نموده است که پدري مثل من دارد و کسی چون من نمی‌باشد و علی همسر اوست و اگر علی نبود، همسری برای فاطمه پیدا نمی‌شد. و حسن و حسین را دارد که مانندای ندارند و آن دو سرور جوانان بهشتند.

و جبرئیل نزد من آمد و گفت: هرگاه فاطمه رحلت کند و دفن شود، نکیر و منکر از او می‌پرسند: خدایت کیست؟ می‌گوید: الله ربی. سؤال می‌کنند: پیغمبرت کیست؟ می‌گوید: پدرم. می‌پرسند: امامت کیست؟ می‌گوید: کسیکه بالای قبرم ایستاده (علی بن ابی طالب 7 است).

6- امام صادق 7 فرمود: او (فاطمه) لیلۃ القدر است. هر کس فاطمه را آن گونه که سزاوار است، بشناسد، لیلۃ القدر را درک کرده است.

7- امام هفتم 7 فرمود: در خانه‌ای که اسم فاطمه باشد، فقر و تنگدستی وارد نمی‌شود. از زبان امام امت:

تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است، در فاطمه سلام الله علیها جلوه کرده و بوده است، یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنا انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن.»

او موجودی ملکوتی است که در عالم بصورت انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است... زنی که تمام خاصه‌های انبیاء در اوست، زنی که اگر مرد بود، نبی بود، زنی که اگر مرد بود، بجای رسول الله بود.»

فضائل و مناقب فاطمه

- 1- پیغمبر اکرم 6 در شب معراج از درخت طوبی سیبی گرفت و دو نیم کرد. ناگاه از وسط آن نوری درخشید. حضرت از جبرئیل پرسید این نور چیست؟ عرض کرد: نور منصوره خدا در آسمان و نور فاطمه در زمین است. فرمود: چرا در آسمان به فاطمه 3 منصوره گویند؟ گفت: زیرا خداوند در قیامت با قبول شفاعت او، وی را یاری می‌کند. حضرت آن سیب را خوردند.
- 2- زمانیکه خدیجه کبری به فاطمه حامله بود، کودک در شکم با اوسخن می‌گفت. روزی پیامبر 6 وارد شد و دید که خدیجه باشخصی حرف می‌زند. سؤال کرد: خدیجه! با که سخن می‌گوئی؟ گفت: با کودکی که در شکم دارم. حضرت فرمود: جبرئیل بمن خبر داد که این کودک دختر است و از او نسل طاهر و مبارکی باقی می‌ماند و خداوند نسل مرا از او قرار داده است و از او امامانی متولد می‌شوند که جانشین خدا در روی زمین هستند.
- 3- چون خداوند، آدم و حوا را خلق نمود، آن دو مباحثات می‌کردند که خدا بهتر از ما نیافریده است! خدا به جبرئیل امر کرد تا آن دو را به فردوس اعلیٰ ببرد. جبرئیل آنها را به آنجا برد. وقتی وارد فردوس شدند، نگاهشان به دختری افتاد که بر روی تختی بهشتی نشسته بود و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوشه‌هایش بود که از نور آن بهشت روشن شده بود.
- آدم سؤال کرد: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور او، بهشت روشن شده کیست؟ گفت: این فاطمه دختر پیغمبر آخر الزمان است و تاجی که بر سر دارد، شوهرش علی 7 و دو گوشواره‌اش، حسن و حسین 8 هستند که خدا چهار هزار سال قبل از خلقت شما، آنها را آفریده است.
- 4- و پیامبر 6 فرمود: در معراج، جبرئیل بمن گفت: خدا بمن وحی کرد که: من کنیزم فاطمه را به بندهام (علی 7) تزویج می‌نمایم و فرشتگان را بر این عقد شاهد می‌گیرم. سپس خدا به درخت طوبی امر کرد تا زینتها و زیورهای خود را نثار کند و ملائکه و حورالعین از این زیورها برداشتند و حورالعین به این نثارها تا روز قیامت افتخار می‌کنند.

القاب و کنیه‌های فاطمه زهراء

- القاب آنحضرت عبارتند از 1- صدیقه 2- مبارکه 3- طاهره 4- زکیه 5- راضیه 6- مرضیه 7- زهراء 8- بتول 9- منصوره 10- ممتحنه 11- ام السبطين 12- ام الشهداء 13- ام ابیها 14- اُمّ الله 15- محدّثه 16- معصومه 17- سیده نساء العالمین 18- فاضله 19- شهیده 20- تقیه 21- نقیه 22- علیمه 23- مضطهده 24- مقهوره 25- رشیده 26- تقاحه الفردوس 27- زوجه ولی الله 28- عذراء 29- مظلومه 30- صابرة.

هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی‌شود / همتا کسی به عصمت کبری نمی‌شود
ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست / اسلام جز به فیض تو احیاء نمی‌شود
هر چند دختران دگر داشت مصطفی / هر دختری که امّ ابیها نمی‌شود
مَنْت ز خلقت تو خدا بر نبی نهاد / ای گوهری که مثل تو پیدا نمی‌شود

زنان پاکدامن و باتقوا در تاریخ

زنان قهرمان، پاکدامن و بزرگی در تاریخ بشریت، وجود داشته‌اند که نشان دادند می‌توانند با اطاعت الهی و دوری از پلیدیها و اطاعت الهی به درجات والای انسانیت برسند .
چند تن از بانوان بزرگ و نمونه جهان عبارتند از:
«آرایشگر دختر فرعون، صفیه دختر عبدالملک، سمیه مادر عمار، نسیم، فضّه، زینب کبری 3، سیده نفیسه، فاطمه معصومه 3، شطیطة نیشابوری و ... که خلاصه به شرح حال آنها می‌پردازیم :

آرایشگر دختر فرعون

پیغمبر اکرم 6 در سفر معراج، وقتی به آسمانها عروج می‌فرمود، بوی خوش و معطری را بمشام خود احساس نمود. در مورد آن از جبرئیل پرسید، گفت: این بوی آرایشگر دختر فرعون است! رسول خدا 6 داستان او را پرسید. جبرئیل عرض کرد: او در پنهانی به خدای واحد ایمان آورده بود ولی ایمان خود را مخفی می‌داشت، روزی در حین آرایش دختر فرعون، وسیله آرایش از دستش افتاد و ناخودآگاه بر زبانش آمد که: ای خدا! دختر فرعون گفت: پدر مرا صدازدی؟ گفت: نه! گفت: پس که را صدازدی؟ گفت خدایی را که خالق من و تو و پدر تو است!
دختر فرعون گزارش این حادثه را به پدرش داد. فرعون دستور داد تا او و کودکانش را حاضر کردند و گفت که اگر دست از این عقیده بر نداری، تو و کودکانت را در آتش می‌سوزانم!
این زن شجاع حاضر به دست برداشتن از عقیده خود نشد.
فرعون دستور داد تا تنوری را برافروختند و ابتدا کودکان او را در آتش سوزاندند، سپس خود این زن را شهید نمودند. این بوی خوش از آن زن شهیده است.

صفیه

صفیه، عمه و دختر خاله پیامبر، دختر عبدالملک، برادر حمزه و مادر زبیر از زنان بسیار پر صلابت و

شجاع بوده که در مکه مسلمان شد و در راه اسلام استوار ماند. او تقریباً همسن پیامبر بود. «او در جنگ أحد نیزه‌ای بدست داشت و مانع فرار مسلمانان می‌شد و آنها را برتنها گذاشتن پیامبر سرزنش می‌نمود. در این جنگ دشمن، حمزه را شهید و بدنش را مُثله نمود. پیامبر 6 کنار بدن حمزه نشسته بود که دید صفیّه به آن طرف می‌آید. به زبیر فرمود: برو و جلو مادرت را بگیر که این صحنه را نبیند! زبیر نزد صفیّه رفت و خواست او را برگرداند. ولی صفیّه گفت: چرا مرا از دیدن برادرم حمزه مانع می‌شوید؟ درست است که اعضای بدن او را قطع کرده‌اند ولی این حادثه در راه خدا، کوچک است و ما به آنچه رخ داده خوشنودیم و آن را به حساب خدایم گذاریم و صبر می‌کنیم. حضرت فرمود: پس بگذارید تا بیاید.»

«در جنگ خندق، او با جمعی از زنان در قلعه قارع حضور داشت ناگه متوجه شدند که يك نفر از یهودیان مشغول جاسوسی می‌باشد. صفیّه چادرش را به کمر بست و چوبی بدست گرفت و به آن شخص حمله کرد و او را به هلاکت رساند.»

عاقبت، این زن شجاع در سن 73 سالگی در سال 20 هجری از دنیا رفت.

سمیه مادر عمّار

او دختر خباط و ابتدا کنیز ابو حذیفه بن مغیره بود. وقتی با یاسر عسبی که هم پیمان ابو حذیفه بود، ازدواج کرد و عمار بدنیا آمد، او از بردگی آزاد شد. موقعی که ندای اسلام از مکه بلند شد، این دو در سنین کهولت بودند. با شنیدن ندای توحید، سمیه و یاسر و پسرشان، عمار مسلمان شدند.

طولی نکشید که آزار و اذیت و شکنجه مسلمانین توسط کفار شروع شد. خاندان مغیره بسراغ این خانواده سه نفر آمدند و می‌خواستند با فشار و تهدید و شکنجه آنان را به کفر برگردانند. اما آنان مقاومت کردند. روزی پیامبر آنان را در حال شکنجه دید و فرمود:

«ای آل یاسر! صبر پیشه کنید که خداوند در عوض: بهشت را بشما می‌دهد.»

عاقبت سمیه توسط ابوجهل شهید شد و یاسر توسط شخص دیگری بشهادت رسید و عمّار بعد از تحمل شکنجه‌های فراوان نجات پیدا کرد. این چنین شد که سمیه اولین شهید راه اسلام گردید. در جنگ بدر وقتی ابوجهل به هلاکت رسید، پیغمبر 6 به عمار فرمود: دیدی که چگونه قاتل مادرت گرفتار انتقام الهی شد؟

او از زناني بود که در هنگام بیعت عقبه با پیامبر بیعت کرد. او در جنگ احد در دفاع از حضرت، 13 زخم برداشت. پسرش در جنگ احد و پسر دیگرش در جنگ با مسیلمة کذاب بشهادت رسید. دست‌نسیبه در جنگ یمامه قطع گردید. او از زناني است که در هنگام ظهور امام عصر (عج)، دنیا برمی‌گردد.

امّ ایمن

امّ ایمن که نام او برکت بود و کنیه او ام ایمن یکی از زنان برجسته اسلام است که پیامبر اکرم 6 در باره او فرمود: امّ ایمن زنی از اهل بهشت است. او از همسران پیامبر و خدمتگذار صدیقی برای مکتب‌گرا نسیب بود.

زینب کبری

این بانوی قهرمان در سال 5 هجری در مدینه از مادری چون زهراء 3 و پدري چون علي 7 متولد شد. پیغمبر اکرم 6 نام او را از طرف خداوند، زینب نهاد. بعد فرمود: «حاضرین به غائبین برسانند که حرمت این دختر را نگه دارند. زیرا او همانند خدیجه کبری است.» هنگامی که سلمان برای تبریک ولادت زینب به خانه علي 7 رفت، دید که علي 7 ساکت و ناراحت است. وقتی علت را پرسید. علي 7 داستان کربلا را برای او تعریف نمود. آمده است که در هنگام گریه زینب در طفولیت، فقط در آغوش حسین 7 آرام می‌گرفت. زهراء 3 این قضیه را برای رسول خدا 6 تعریف کرد. حضرت آهی کشید و به گریه افتاد و ماجرای کربلا را برای فاطمه 3 بیان نمود. در سنین ازدواج با عبدالله بن جعفر ازدواج نمود و شرط کرد که هرگاه حسین 7 به سفر برود، او حق داشته باشد که همسفر برادرش باشد. او حضور هفت معصوم 7 را درک کرد و خود «مادر شهید و عمه شهید و خواهر شهید و فرزند شهید» بود.

عبادت:

او آنچنان اهل عبادت بود «که حسین 7 به او فرمود: مرا در نماز شب فراموش نکن» و «امام سجاد 7 فرمود: در اسارت، عمه نمازهای واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز رانشسته می‌خواند».

صبر:

او زني بسيار صبور بود «وقتي در گودال قتلگاه گمشده خود رامي بيند، مي گويد: « بار الها اين قرباني را از ما قبول بفرما.

تسليم و رضا نگر که آن دخت بتول در مقتل کشتگان چو فرمود نزول
شکرانه سرود کاي خداوند جليل قرباني ما به پيشگاه تو قبول

«در مقابل ابن زياد که به زينب گفت: ديدي خدا با برادرت چه کرد؟ فرمود: ما رأيتُ الا جميلاً من فقط
زيبائي و لطف خدا را ديدم.»

اي به يکروز مادر دو شهيدوي فدائي دو نازنين پسرت
اي که در طول کمتر از يك روز مانند هفتاد داغ بر جگرت
آبروي حسين بودي تو بخدا شد حسين مفتخرت

«سهميه آب خود را در کربلا به کودکان مي داد. و در طول راه کوفه و شام، سهميه غذاي خود را به
ديگران مي داد.»

حجاب و عفت:

زني بسيار عفيفه و با حجاب بود. «در مجلس ابن زياد با دست صورت خود را پوشاند، زيرا مقتعه بر سر
و صورت نداشت» «زينب در مجلس يزید خطاب به او گفت: اي فرزند آزاد شده! آیا از عدالت است که
زنان و کنيزان تو با حجاب باشند، ولي دختران رسول خدا حجاب نداشته باشند.»

علم و دانش:

زينب که در دامان علم ناب و خالص الهي تربيت شده بود، عالمه فهيمه و کنيه اش «عقيله بني هاشم» و
«صاحب الشوري» بود. وقتي در دروازه کوفه سخنراني مي کرد، راوي مي گويد گويا علي 7 بود که خطاب به
مي خواند. در اين هنگام امام سجاد 7 به او فرمود: عمه آرام بگير! تو عالمه هستي بدون اينکه درس خوانده
باشي و فهميده هستي بدون اينکه از کسي ياد گرفته باشي. وقتي نيز مدار درحالي که سر مقدس امام را بر
نيزه زده بود، رجز مي خواند که: منم صاحب قاتل کسيکه نيزه دراز داشت! منم قاتل کسيکه ... زينب بر او
فرياد زد و فرمود: اينهارا نگو! بلکه بگو: منم کشنده کسيکه در گهواره جبرئيل رشد کرد! منم قاتل کسيکه
میکائيل و اسرافيل، خادم او بودند! منم قاتل کسيکه از شهادتش، عرش رحمن به لرزه درآمد! ...!

«ابن عباس از زینب حدیث نقل می‌کرد و می‌گفت: حَدَّثَنِي عَقِيلُنُ الرِّبِّيُّ بِنْتُ عَلِيٍّ».

رحلت:

بعد از حادثه کربلا، او در مجالس و محافل، سخنرانی می‌کرد و علیه حکومت وقت افشاگری می‌نمود. خبر به یزید رسید و او دستور تبعید زینب 3 را به شام (و طبق روایتی به مصر) صادر کرد. زینب بعد از یکسال از حادثه کربلا، در سن 56 سالگی درگذشت.

سیده نفیسه

در سال 145 هجری در مکه متولد شد. وی در 15 سالگی باجناب اسحاق پسر امام جعفر صادق 7 ازدواج کرد در سال 193 باشویش وارد مصر شد. زنی بسیار عابده، عالمه و پرهیزکار که 190 بار قرآن را در قبری که در خانه‌اش حفر نموده بود، ختم نمود و در هنگام تلاوت، گریه می‌کرد. اکثر روزها روزه بود. همه شبها را به عبادت می‌گذران و در شب و روز بیش از یکبار غذا نمی‌خورد. علما برای شنیدن حدیث به خانه او می‌رفتند. از جمله احمد بن حنبل، نوالنون مصری و شافعی خدمت این بانو مشرف می‌شدند. شافعی در هنگام رحلت وصیت نمود که جسدش را بر دور خانه سیده نفیسه طواف دهند و این بانو بر او نماز گذارد!

این بانوی بزرگوار، سی بار به حج مشرف شد. و در هنگام رحلت روزه‌دار بود. بعد از رحلتش، چون شوهرش خواست که بدنش را به مدینه منتقل کند، مردم آن دیار خواهش کردند که او را در مصر دفن نماید تا باعث برکت اهل منطقه گردد. رسول خدا 6 در خواب به او فرمود که خواسته مردم را اجابت کند که خداوند قبر او را باعث برکت برای مردم قرار می‌دهد. اسحاق هم بدن این زن صاحب فضیلت را در مصر دفن نمود. اکنون هم آرامگاه او زیارتگاه حاجتمندان می‌باشد.

فاطمه معصومه

تولد این بانوی بزرگوار برای اهل بیت 3 چنان اهمیت داشت که قبل از بدنیا آمدنش خبر آن را برای مردم منتشر می‌کردند.

پنجاه سال قبل از تولد حضرت فاطمه معصومه 3 روزی 1 گروهی از شیعیان ری نزد امام صادق 7 شتافتند. امام به آنها فرمود: مرحبا بر برادران ما از اهل قم! گفتند: آقا! ما اهل ری هستیم. امام باز به اهل قم آفرین گفته و فرمودند: آگاه باشید که برای خدا حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا 6 حرمی است و آن مدینه و برای امیر مؤمنان 7 حرمی است و آن کوفه (نجف) است. آگاه باشید که حرم من و اولاد بعد از من «قم» است. آگاه باشید که قم، کوفه (نجف) کوچک ما است. بدانید که بهشت هشت در دارد که سه تایی آن

به قم است. در این شهر دختر پسر من بنام فاطمه دختر موسی 7 از دنیا خواهد رفت. به شفاعت او همه شیعیان به بهشت می‌روند.

او در سال 173، بیست و پنج سال پس از ولادت امام هشتم 7 در مدینه متولد شد. مادرش نجمه و پدرش موسی بن جعفر 7 است.

2- «شخصی خدمت امام صادق 7 رفت و دید که امام با کودکی در گهواره مشغول صحبت است! پرسید: مگر این کودک سخن می‌گوید؟ امام به او فرمود که جلوتر برود. وقتی نزدیکتر شد، کودک لب به سخن گشوده و فرمود: ای مرد! نامی را که بر فرزندت گذاشته‌ای، مبعوض خداوند است. نامش را عوض کن! آنگاه امام به این شخص فرمود: این کودک، فرزندم موسی 7 است. خداوند از او دختری بمن عنایت می‌کند که نامش فاطمه بوده و او را در سرزمین قم به خاک می‌سپارند. هر کس او را در قم زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود.

3- روزی گروهی از شیعیان وارد مدینه شدند تا پرسش‌های خود را از امام کاظم 7 بپرسند. به خانه امام آمدند ولی فهمیدند که امام در مسافرت است. اندوهگین شده و آماده بازگشت شدند. در این لحظه دختری خردسال، سکوت این گروه را شکست و پرسش‌های آنان را گرفت و پاسخ همه را با دقت نوشت و به آنان باز گرداند. آنان شگفت‌زده به پاسخ‌ها نگر بستند و با خاطری آسوده راه دیار خود را در پیش گرفتند. در راه با امام ملاقات نمودند و سلام کرده و قصه دخترک را گفتند و خط او را نشان دادند. امام لبخند زده و سه بار فرمود: فداها ابوها! پدرش به فدایش!

- 4 ای بانویی که بر همه بانوان سری در عصر خویش از همه نسوان تو برتری

پاک و منزهی و مبرا ز هر بدی گنجینه معارف و دریای گوهری
از دودمان هاشم و از آل احمدی از خاندان عصمت و از نسل حیدری
از گلشن خدیجه کبری شکفته‌ای وز بوستان حضرت زهرا ی اطهری
هم دختر امامی و هم خواهر امامی هم عمه امامی و دخت پیامبری

5- پدر آیه الله نجفی مرعشی، ختمی را برای پیدا کردن قبر فاطمه زهراء 3 گرفته بود. امام باقر 7 را در رؤیا دید، امام به ایشان فرمود: عَلَیْكَ بِكَرِیْمَةِ اَهْلِ النَّبِیْتِ! وی تصور کرد که مراد امام، حضرت فاطمه زهراء 3 است. گفت: من هم بدنبال آرمگاه شریفش هستم. امام فرمود: مرادم مرقد شریف حضرت معصومه 3 در قم است. خداوند اراده کرده بنا به مصالحی قبر شریف زهراء 3 پنهان باشد ولی مرقد حضرت معصومه 3 را تجلیگاه آرمگاه شریف حضرت زهراء 3 قرار داده است.

این بانو در سال 201 جهت ملاقات بابرادرش ثامن الحجج علی بن موسی الرضا 7 از مدینه بطرف خراسان حرکت کرد ولی در قم بیمار شده و در آنجا رحلت فرمود.

حضرت امام رضا 7 زیارتنامه‌ای برای زیارت این بانو تجویز فرمودند که از جمله عباراتش این است:

«يَا فاطمة اشْفعي لي في الجنة فإنَّ لك عند الله شأنًا من الشأن». يعني اي فاطمه! براي در ايصال به بهشت شفاعت فرما كه تو نزد خدا گرانمايه و صاحب مقامي.

شطيطه نيشابوري

او زني باتقوا و از شيعيان مخلص اهلبيت 7 بوده است. در زماني كه دهها فرقه انحرافي مثل سه امامي ها، چهار امامي ها، پنج امامي ها، شش امامي ها و... بوجود آمده و خيلي ها را به دام خود انداخته و از اهلبيت 7 دور کرده بودند، اين زن ثابت قدم ماند و در راه صحيح ادامه طريق كرد.

آمده است كه شيعيان نيشابور، شخصي بنام محمد بن علي نيشابوري را به عنوان نماينده خود تعيين و تصميم گرفتند كه او را بامبالمي خمس و زكات و حقوق شرعي خدمت امام هفتم بفرستند. دهها جزوه حاوي سؤالات شرعي، سي هزار دينار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جمع شد. شطيطه نيز يك درهم و يك لباس به قيمت يك درهم آورد و به اين شخص داد تا به امام هفتم 7 بپردازد. محمد بن علي گفت: اين امانت تو ناچيز است! شطيطه گفت: خدا از حق حيا نمي كند اگر چه كم باشد!

در هر حال محمد بن علي عازم مدينه شد. ابتدا نزد عبدالله برادر امام كاظم 7 كه ادعاي امامت داشت رسيد و متوجه شد كه او امام واقعي نيست. با معجزه هاي موفق به زيارت امام كاظم 7 شد و حضرت به او فرمود كه جواب تمامي سؤالات بدون اينكه مهر و موم جزوات باز شده باشد، داده شده است. براي محمد بن علي ثابت شد كه موسي بن جعفر 7 امام برحق بعد از امام صادق 7 مي باشد. اموال را خدمت امام برد. اما امام آنها را نپذيرفت و فرمود: مال شطيطه را بياور! و نشاني آن را داد. امانت شطيطه به امام تحويل شد. امام فرمود: خدا از حق حيا نمي كند اگر چه كم باشد! سپس كفني به محمد بن علي داد و فرمود: نوزده روز بعد از مراجعت تو به نيشابور، شطيطه از دنيا مي رود. اين كفن را كه از پنبه زمينهاي خودمان رسيده و بدست خواهرم بافته شده به او بده و همچنين اين چهل درهم را به او برسان و بگو كه 16 درهم خرج خودش كند و باقي را خرج صدقات نمايد. و سلام مرا به او برسان و بگو كه من براي نماز بر بدن تو حاضر خواهم شد.

وقتي كه محمد بن علي به نيشابور برگشت ديد كه صاحبان آن اموال به غير از شطيطه از امامت امام موسي كاظم 7 دست كشيدمو پيرو عبدالله افطح شده اند و همان گونه كه امام خبر داد شطيطه بعد از نوزده روز از دنيا رفت. محمد بن علي مي گويد: ناگاه امام كاظم 7 سوار بر شتر بدون اينكه غير از من كسي او را مشاهده كند، ظاهر شد و بعد از تجهيز بدن شطيطه، بر بدنش نماز خواند و فرمود:

سلام مرا به يارانم برسان و بگو من و هر كه امام است، بايد بر جنازه شما در هر شهري كه هستيد حاضر شويم. پس، از خدا در كار هایتان بپرهيزيد و پروا نمائيد!

زنان خائن و منحرف در تاریخ

شهادت حضرت یحیی 7 به دستور يك زن فاسد

وقتی «هیرودیس» تصمیم گرفت تا خلاف قوانین تورات با دختر برادر خود که زن فاسدی بود، ازدواج کند، حضرت یحیی 7 با این امر مخالفت کرد و این ازدواج را باطل اعلام نمود. زن مزبور وقتی از مخالفت این پیامبر الهی باخبر شد، دشمنی با او را در دل گرفت و نقشه‌ای کشید. او شبی خود را زینت داد و با زیبایی کامل نزد عمویش رفت و در ساعتی که دل عمو در گرو گرفتن کام دل از این زن فاسد بود، قبول خواسته عمو را در گرو کشتن یحیی 7 اعلام کرد. پادشاه شهوتران برای جلب رضایت این زن زانیه، دستور داد تا سر یحیی 7 را برای آن زن بیاورند! مأمورین پادشاه سر حضرت یحیی 7 را در حال عبادت بریدند و داخل طشتی قرار داده برای این زن آوردند.

هند جگر خوار! مادر معاویه

او هم قبل از ازدواج با ابوسفیان و هم بعد از ازدواج، از فجور و زنا روی گردان نبود و از صاحبان علم! در مکه بوده است. چنانچه نوشته‌اند، بعد از تولد معاویه چهار نفر دیگر او را فرزند خود می‌دانسته‌اند: 1- مسافر بن ابی عمرو 2- عماره بن ولید 3- عباس بن عبدالمطلب 4- صباح خدمتکار ابوسفیان! او در جنگ احد نهایت پستی و وحشیگری را ظاهر کرد و پس از شهید کردن او با دسیسه‌ای که طرح کرده بود، جگر حمزه سیدالشهداء را به دندان کشید و به هند جگر خوار معروف شد!

نابغه مادر عمرو عاص!

نابغه مادر عمرو عاص، زنی منحرف و مشهوره بود. او با مردانی چون ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان و عاص بن وائل ارتباط نامشروع داشت. بعد از تولد عمرو، هر کدام از اینها ادعای کرد که عمرو فرزند اوست! ولی چون عاص کم‌کهای مالی به نابغه می‌کرد، این زن اعلام کرد که عمرو، فرزند عاص می‌باشد! اما ابوسفیان می‌گفت: تردیدی ندارم که عمرو، فرزند من است و از آمیزش من منعقد شده است!

امّ جمیل زن ابولهب

او آنچنان با پیامبر و اسلام مخالفت می‌کرد و رسول خدا را آزار و اذیت می‌نمود که درباره اش سوره «تَبَّتْ» نازل شد و خداوند او را حمل کننده هیزمهای جهنم که در گردنش زنجیر آتشین جهنمی وجود دارد، خوانده است.

مادر زیاد خونخوار!

زیاد که خود و پسرش ابن زیاد از جنایتکاران زمان خودشان بوده‌اند، از زنانه‌ی هرزه‌ی بوجود آمدند. مادر زیاد بنام سمیه از صاحبان علم! در مکه بوده است که از این راه به فسق و فجور می‌پرداخته‌است. وقتی زیاد بدنیا آمد، چون پدرش معلوم نبود، کیست، او را زیادبن ابیه! یعنی زیاد پسر پدرش! نامیدند. زیاد و پسرش عبدالله جنایات فراوانی نسبت به خاندان پیامبر و اولیاء خدا روا داشتند.

مادر حجاج خونخوار!

مادر حجاج زن هوسرانی بود که با مردانی غیر از شوهرش ارتباط نامشروع داشت. او مدتی عاشق جوان زیبایی بنام نذر شد و اشعار عاشقانه در وصف یار می‌گفت. عمر که خلیفه بود، خبردار شد و دستور داد تا سر نذر را تراشیدند و او را تبعید نمود. گفته‌اند حتی در هنگام آمیزش با شوهرش یوسف، بیاد نذر بود. امام ششم 7 در باره حجاج که 120000 شیعه را شهید نمود فرمود: این جنایات حجاج بخاطر آن مادر عیاش و لالایش بوده است.

جعه دختر اشعث

او که همسر امام حسن مجتبی 7 بود با وعده‌های معاویه که قول ازدواج یزید پسرش با جعه را به او داده بود، فریب خورد و سبط پیامبر را به شهادت رساند اما به آرزویش نرسید و دنیا و آخرتش را از دست داد.

ام الفضل همسر امام نهم

ام الفضل دختر مأمون عباسی، بخاطر حسادت و همکاری با معتصم عباسی، شوهرش امام محمدتقی 7 را که در زمان خود، پاکترین و باسزاوتمندترین شخص بود، بشهادت رساند. و بدین وسیله نامش جزو زنان خائن تاریخ ثبت شد.

همچنین می‌توانیم در کشور خودمان، در قرون اخیر به «مهد علیا» مادر ناصرالدین شاه و مادر محمدرضای مخلوع و «اشرف پهلوی» که ارتشبد فردوست درباره او می‌گوید: من در تاریخ، زنی به فاسدی و جنایت پیشگی اشرف سراغ ندارم! و... اشاره کنیم.

زن در قرآن

از منظر قرآن بین زن و مرد تفاوتی در ارزشها نمی‌باشد. دلیل این مدعا را استاد جوادی آملی سه چیز می‌دانند که خلاصه آن بشرح زیر است:

1- با توجه به اینکه ارزش هر انسانی به روح اوست، مرد و زن بودن نسبت به جسم معتبر است ولی روح مذکر و مؤنث ندارد، پس حقیقت انسان نه مذکر است و نه مؤنث.

2- مرد و زن بودن در ارزشها و ارزشمندها اثری ندارد. مثلاً آیاتی که علم را ارزش می‌داند و جهل را ضد ارزش، ایمان را ارزش می‌داند و کفر را ضد ارزش، عزت و ذلت، سعادت و شقاوت، فضیلت و رذیلت، حق و باطل، صدق و کذب، تقوی و فجور، اطاعت و عصیان، انقیاد و تمرد، غیبت و عدم غیبت، امانت و خیانت را بعنوان مسائل ارزشی و ضدارزشی می‌داند، هیچکدام از این اوصاف نه‌مذکرند و نه مؤنث، زیرا موصوف این اوصاف، هرگز بدن نیست.

3- در خطابات الهی هم، ذکورت و انوئت اثری ندارد. مانند: «كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنٌ» «هر شخصی درگرو آن چیزی است که کسب‌کند» «لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعِيَ» «برای انسان آنچه‌ای است که برایش زحمت بکشد» «اِنَّ لِيْ لَ اَصْحٰبًا عَمِلُوْا صٰلِحًا فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقٰوْنَ» «بدرستی که من عمل و کار هیچ زن و مردی را ضایع نمی‌کنم.»

و در مواردی که قرآن کریم با صراحت نام زن و مرد را می‌برد، علتش آنست که می‌خواهد افکار جاهلی قبل از اسلام را تخطئه کند. زیرا آنها عقیده داشتند که عبادت و فضائل مال مردهاست و بین زن و مرد فرق است.»

با تفحص در قرآن در می‌یابیم که در عبادت و عمل صالح و پاداشها فرقی بین زن و مرد نیست، از جمله: «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان عابد و زنان عابده، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صبور و زنان صبور، مردان خاشع و زنان خاشعه، مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده، مردان روزمدار و زنان روزمدار، مردان حفظکننده اندامهای خود از حرام و زنان حفظکننده، مردان بسیار ذکر گوینده و زنان ذکرگوینده، خداوند برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی آماده نموده است.»

و یا در آیه:

«نصیب مردان و زنان آن چیزی است که آن را کسب می‌کنند.»

و یا در آیه:

«هر مرد و زن مؤمنی که عمل صالح انجام دهد، ما به او زندگی پاک‌تری داده و بهترین پاداش را به اعمال آنها می‌دهیم.»
و یا در آیه:»

«در آن روز (قیامت) می‌بینی نور مردان و زنان مؤمن، در پیش‌رو و سمت راستشان روشن می‌باشد. امروز بشارت باد بر شما به بهشت‌هایی که نهرها از زیر آنها جاری است و همیشه در بهشتند و این همان رستگاری عظیم است.»

دو زن نمونه

خداوند در قرآن از دو خانم بعنوان دو زن نمونه در ایمان نام می‌برد:
«خداوند برای آنهایی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثال می‌زند که گفت: بار خدایا برایم در بهشتت در جوار خویش خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش نجات بده! و مرا از دست ستمکاران راحت کن! *
و حضرت مریم دختر عمران که خود را از حرام حفظ نمود و ما از روحمان در او دمیدیم و او سخنان و کتابهای الهی را تصدیق نموده و از عبادت‌کنندگان بود.»

توضیح :

آسیه زن فرعون به خدای یکتا ایمان آورد و از ثروت و رفاه و پادشاهی شوهرش دست کشید. بدستور فرعون او را شکنجه کردند. از جمله او را به چهارمیخ بستند و در آفتاب انداختند و سنگی برسینه او قرار دادند. در این موقع، آسیه از خدا نجات خود را تقاضا نمود و خداوند هم قبل از اینکه سنگ او را اذیت نماید، او را قبض روح کرد. او از جمله چهار زن برگزیده زنان جهان است. در آیه فوق خداوند او را نمونه ایمان می‌داند.

زن دومی که خدا او را نمونه ایمان می‌داند، حضرت مریم 3 است.

او که مادر حضرت عیسی 7 است در این آیه با چند عبارت مدح شده است .

1- او زنی بوده که خود را با وجود زیبایی و مجرد بودن و امکان‌گناه، از حرام حفظ کرد.

2- خداوند با اعجازش او را بدون اینکه با مردی تماس داشته‌باشد، به حضرت عیسی 7 باردار نمود.

3- او کلمات خداوند و کتابهای آسمانی او را تأیید کرده و به آن ایمان داشت.

4- او جزء عبادت‌کنندگان بوده است.

دو زن خیانتکار!

در قرآن از دو نفر زن به عنوان نمونه کافران و خیانتکاران نام برده شده است، توجه کنید:

«خداوند براي آنانکه کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثال مي‌زند که اين دونفر همسر دوتا بنده صالح ما بودند اما به شوهرانشان خيانت کردند و همسریشان با پيامبران، هيچ سودي برايشان نداشت و از عذاب خدا نسبت به آنها جلوگيري نکرد و به آنها دستور داده شد که با جهنميان (قوم لوط و قوم نوح) به آتش داخل شويد.»

توضيح:

«در روايت آمده است که زن نوح بنام «واغله»، کافر بود و به مردم مي‌گفت: نوح ديوانه است. و اگر کسي به نوح ايمان مي‌آورد، فوراً به سران مشرکين خبر مي‌داد.»
زن لوط بنام «واهله»، مردم را از مهمانهاي لوط با خبر مي‌کرد تا مردم آنها را اذيت نمايند! و هر که به لوط ايمان مي‌آورد، به مردم خبر مي‌داد و آنها هم آن شخص مؤمن را مي‌کشتند.
بخاطر اين خيانتشان، بر سر زن لوط سنگ باريد و زن نوح هم غرق شد.»

زن در روايات

در سخنان بزرگان دين مخصوصاً رسول مکرم اسلام بارها و بارها از زنان در موارد مختلف ذکر شده است. برخلاف بعضي از ادیان و مکتبها که زن را شرّ و بد مي‌دانند، پيغمبر اسلام 6 در آخرين لحظات عمر شريفش، در مورد رعايت حال زنان توصيه و سفارش فرمود.
حال به تعدادي از روايات در مورد زن اشاره مي‌شود:

1- جابر گفت: نزد پيغمبر 6 بوديم که صحبت از زنان و برتري بعضي از زنان بر زنان ديگر شد. حضرت فرمود: من به شما بگويم؟ گفتيم: آري! فرمود: «بهترين زنان شما آنان هستند که بچه زا، با محبت، با حجاب، عزيز درمیان خانواده اش و مطيع در مقابل شوهرش، زينت کننده براي شوهرش و پوشيده در مقابل غير شوهر باشند. آنانکه سخن شوهر را گوش داده و امرش را اطاعت نموده و در خلوت با شوهر خود را در اختيار شویش مي‌گذارد و...
سپس فرمود: آيا شمارا از بدترين زنانان آگاه نکند؟ گفتند: آري بفرمائيد!

فرمود: بدترين زنانان آنان هستند که در میان خانواده اش مطيع ولي در مقابل شوهرش مغرور و سخت است، عقيم و کينه‌اي بوده که وقتي شوهرش نيست، از زينتهاي زشت دوري نمي‌کند! و هنگام خلوت با شوهر، خود را از او منع مي‌کند، مانند مرکبي که از سوار شدن صاحبش جلوگيري مي‌کند، عذر شوهر را نمي‌پذيرد و خطاي شویش را نمي‌بخشد»

امام ششم:7:

«بهترین زنان شما آن زنی است که هرگاه به او عطائی شود تشکر می‌کند و اگر به او ندهند نیز راضی باشد.»

و فرمود:

«بدترین زنان شما زن کم‌حیاء، عبوس، فحاش و سخن‌چین است.»

رسول خدا:6:

«هرچه ایمان انسان بیشتر می‌شود، علاقه‌اش به زن نیز بیشتر می‌شود.»

امام ششم:7:

«زن قابل ارزش گذاری نیست! نه خویش و نه بدش. اما زنهای خوب ارزششان طلا و نقره نیست، بلکه او از طلا و نقره بالاتر است. و اما زنهای بد، ارزششان خاک هم نیست! خاک از او بهتر است.»

رسول خدا:6:

«برای زن اذان و اقامه گفتن نیست. از زن شرکت در جمعه و جماعات، عیادت مریض و تشییع جنازه، لبیک گفتن با صدای بلند در حج، باتندی بین صفا و مروه راه رفتن، دست زدن به حجرالاسود، داخل کعبه رفتن، تراشیدن موی سر، قاضی شدن، حاکم شدن، مورد مشورت قرار گرفتن، ذبح کردن مگر در ضرورت، برداشته شده است.»

او در وضو اول داخل دستها را وضوء دهد، ولی مرد از پشت دست شروع نماید، زن در هنگام نماز پاهایش را بهم بچسباند. زن حق ندارد بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. و بدون اجازه او روزه مستحبی بگیرد. او نباید با نامحرم دست دهد و یا با نامحرم بیعت کند مگر از پشت لباس. او حج مستحبی را باید با اجازه شوهر بجای آورد. نباید سوار اسب شود مگر در ضرورت. ارث و دیه زن نصف ارث و دیه مرد است، هنگام نماز بر بدن زن، امام مقابل سینه او بایستد ولی در مرد، مقابل سرش بایستد، رضایت شوهر از زن، از هر شفيعی در نزد خدا برای او بهتر است.»

شخصی از پیامبر 6 پرسید: ای رسول خدا! آیا برای زن جهاد نیست؟ فرمود:

«آری، زن از وقت حامله شدن تا زائیدن و تا بچه را از شیر گرفتن، ثواب مجاهد در راه خدا را دارد و اگر در این بین بمیرد، مقام شهید را دارد.»

رسول خدا:6:

«اگر زن پنج نماز خود را بجای آورد و روزه ماه مبارك رمضان را بگیرد و دامن از ناپاکی نگه دارد و شوهرش را اطاعت کند، از هر دري که بخواهد می‌تواند داخل بهشت شود.»

و فرمود:

«زن صالحه از هزار مرد غیر صالح بهتر است.»

و فرمود:

«بدترین چیزها، زن بد است.»

و علی 7 فرمود:

«در آخر الزمان که نزدیک قیامت و بدترین زمانهاست، زنانی پیدا شوند که خیابان گرد، عریان، از دین بیگانه، دنباله‌رو فتنه‌ها و هوسها و پیرو شهوات و شتابان به لذتها! و حلال کننده حرامها هستند. اینها گرفتار ابدی دوزخ می‌باشند.»

امام علی 7:

«سه صفت در مرد باعث نقص و در زن باعث کمال است. یکی خودخواهی است که اگر زن مغرور باشد، تن بکار زشت ندهد. دوم بخل است که باعث می‌شود از مال شوهرش خوب مواظبت کند. سوم ترس است که بخاطر ترس، از فساد رویگردان شود.»

زن در کلام امام زهرا

حضرت امام خمینی :

«زن انسان است، آن هم یک انسان بزرگ، زن مربی جامعه است، از دامن زن انسانها پیدا می‌شوند.»
«زن مظهر تحقق آمال بشر است... از دامن زن، مرد به

معراج می‌رود.»

«زن یکتا موجودی است که می‌تواند در دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد که از برکاتشان یک جامعه، بلکه جامعه‌ها به استقامت و ارزشهای والای انسانی کشیده شوند. و می‌تواند به عکس آن باشد.»
«زن مربی جامعه است، از دامن زن انسانها پیدا می‌شوند، مرحله اول مرد و زن صحیح، از دامن است. مربی انسانها زن است، سعادت و شقاوت کشورها بسته به وجود زن است، زن با تربیت صحیح خودش انسان درست می‌کند و با تربیت صحیح خودش کشور را آباد می‌کند، مبدأ همه سعادتها از دامن زن بلند می‌شود، زن مبدأ همه سعادتها باید باشد.»...

خطاب به بانوان: «شما باید در همه صحنه‌ها و میدانها آن قدری که اسلام اجازه داده وارد باشید.»
«اینجانب در طول این جنگ، صحنه‌هایی از مادران و خواهران و همسران عزیز از دست داده، دیده‌ام که گمان ندارم در غیر این انقلاب نظیری داشته باشد.»

حضرت آیه الله خامنه‌ای :

«زنان مسلمان در زندگی شخصی، اجتماعی و خانوادگی خود باید فاطمه زهراء 3 را از جهت خردمندی، فرزاندگی و عقل و معرفت الگو و سرمشق خود قرار دهند و از بُعد عبادت، مجاهدت، حضور در صحنه، تصمیم گیریهای عظیم اجتماعی، خانهداری، همسر داری و تربیت فرزندان صالح، از زهراي اطهر 3 پیروی کنند.»

«زنان مسلمانی که امروز در نظام اسلامی، با جدیت، دلسوزی و همراه با عفت و عصمت درس می‌خوانند، طبابت می‌کنند و یا در محیط‌های اجتماعی، علمی و سیاسی فعال هستند، پیروان فاطمه زهراء 3 محسوب می‌شوند و اینجانب با همه وجود برای چنین زنانی احترام و تکریم قائل هستم.»

«زن رکن اساسی و عنصر اصلی خانواده است و اسلام برای نقش زن در داخل خانواده، اهمیت فراوانی قائل است زیرا با پایبندی زن به خانواده و تربیت فرزندان در آغوش پر مهر مادر، نسل‌ها در آن جامعه بالنده و رشید خواهند شد.»

«اسلام در مقابل ظلم و تعدی به زن ایستاده است و اجازه ظلم را به زن نمی‌دهد. از نظر اسلام، زن و مرد در درون خانواده شریک زندگی یکدیگر هستند و باید با یکدیگر با محبت رفتار کنند و هیچ‌کس حق زورگویی به یکدیگر را ندارد. احکام اسلامی در مورد ارتباط زن و مرد بسیار دقیق است و بر اساس طبیعت زن و مرد و مصالح جامعه اسلامی صادر شده است.»

«از نظر اسلام، میدان فعالیت و تلاش علمی، اقتصادی و سیاسی برای زنان، کاملاً باز است، اگر کسی به استناد بینش اسلامی بخواهد زن را از کار علمی و تلاش اقتصادی، سیاسی و اجتماعی محروم کند، بر خلاف حکم خدا حرفی زده است. فعالیتها بقدری که توان جسمی و نیازها و ضرورت‌هایشان اجازه می‌دهد، مانعی ندارد هر چه می‌توانند تلاش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنند. شرع مقدس مانع نیست.»

زنان و قیامت

صحنه قیامت، روز حسابرسی و مشخص شدن سعادت و شقاوت انسانهاست. آنانکه در دنیا، آلودگی پیدا نکردند و یا اگر گناهی کردند، توبه نمودند، در خوشحالی و آرامش هستند. بقول معروف: آنکه پاک است، از محاسبه چه باک است؟

ولی آنانکه هوای نفس را بر خود حاکم کردند و هر چه شیطان به آنان پیشنهاد کرد، گوش دادند و عمل کردند، در حسرت و ندامت و پشیمانی بزرگی هستند.

پس، از روایات و سخنان بزرگان دین درس بگیریم و از حسرت در قیامت جلوگیری نمائیم. کسی که با زن نامحرمی شوخی کند، با هر کلمه‌ای که با او سخن بگوید، هزار سال زندانی می‌شود و زن

اگر راضي باشد و مرد را وادار به بوسیدن يا مباشرت حرام يا شوخي با او كند، و مرد به اين سبب، دچار فحشاء شود، همين عذاب براي زن هم مي باشد!

كسي كه بر اخلاق بد زنش صبر كند، خدا بر هر بار صبر كردن، ثواب ايوب را به او مي دهد و براي زنش در هر شبانه روز، به انداز مريگ هاي زياد، گناه نوشته مي شود، و اگر مرد قبل از راضي شدن از همسرش، بميرد، زنش روز قيامت، واژگون محشور مي شود و بامناقين در درك اسفل است!

امام صادق 7: در روز قيامت زناني را كه با هم مساحقه کرده اند، در حالي كه لباسهايي از آتش در بر و مقنعه اي از آتش بر سر و عمودي از آتش در فرج آنهاست، آورده و وارد دوزخ مي کنند! امام صادق 7: روز قيامت، زن زيبائي را كه با زيبائي خود فتنه مي کرده است، مي آورند و به او خطاب مي شود كه چرا فتنه كردي؟ جواب مي دهد كه: خدايا! تو مرا زيبا آفريدي! به او خطاب مي شود كه حضرت مريم 3 از تو زيباتر بود ولي او فتنه نكرد! سپس مرد زيبائي را كه با زيبائي خود فتنه مي نموده است، را مي آورند و به او خطاب مي شود كه چرا فتنه كردي؟ جواب مي دهد كه: تو مرا زيبا آفريدي! به او خطاب مي شود كه حضرت يوسف از تو زيباتر بود، ولي به فتنه نيفتاد. بعد شخصي را كه بخاطر بلاها و سختيها به فتنه افتاده بود را مي آورند. به او خطاب مي شود كه چرا تحمل سختيها ننمودي و به فتنه افتادي؟ جواب مي دهد كه تو سختيها و بلاها را بر من نازل كردي و من به فتنه افتادم! به او خطاب مي شود كه بلاهاي حضرت ايوب 7 از تو بيشتري بود ولي او به فتنه نيفتاد.

امام صادق 7: زنان بهشت حسادت ندارند و حيض نمي شوند و تند خوئي نمي كنند.

از امام صادق 7 در باره آيه «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ جَسَّاتٌ» يعني در بهشت زنان خوب و زيبا است، سؤال شد، فرمود: آنها زنان مؤمن شيعه هستند كه داخل بهشت شده و به ازدواج مردان مؤمن درمي آيند. و آنجا كه فرموده است: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» يعني: حورياني كه در خيمه ها نشسته اند، حوران بهشت هستند كه در نهايت سفيدي اند و كمرهاي باريك دارند.

پيامبر 6 فرمود: روز قيامت زناكار را وارد جهنم مي كنند و قطره اي از عورتش مي چكد كه از بوي آن تمام اهل جهنم دچار ناراحتي مي شوند! جهنميان به نگهبانان جهنم مي گويند: اين بوي بد مال كيست كه ما را اذيت کرده است؟ به آنها گفته مي شود: اين بوي زناكاران است.

رسول خدا 6 فرمود: در شب معراج كه از جهنم ديدار كردم ديدم كه عده اي در مقابلشان هم گوشت خوب و هم گوشت مردار است، ولي آنان از مردار مي خوردند! جبرئيل گفت: اينها حرام خوار بوده اند! عده اي را ديدم كه لبهاي آنان مانند شتر بود و مأمورين از پهلو ي آنان مقراض کرده و در دهانشان مي گذاشتند! جبرئيل گفت: اينها عيب جو بوده اند. عده اي را ديدم كه سرشان را مي كوبيدند! جبرئيل گفت: اينها نماز عشاء نمي خواندند! گروه ي را ديدم كه مأمورين آتش بر دهانشان گذاشته و از مخرجشان در مي آمد! جبرئيل گفت: اينها خورندگان مال يتيم اند. عده اي را ديدم كه شكمشان آنقدر بزرگ بود كه

نمی‌توانستند بر خیزند! جبرئیل گفت: اینها رباخوار بوده‌اند. گروهی از زنها را دیدم که آنها را به پستانشان آویزان کرده بودند! جبرئیل گفت: اینها زناکار بوده‌اند. عده‌ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می‌دوختند! جبرئیل گفت: اینها نیز زناکاران بودند ...

زنی را دیدم که به موی سرش او را آویزان کرده بودند! و مغز سرش را می‌جوید! جبرئیل گفت: این زن موی خود را از نامحرم نمی‌پوشانده!... زنی را به پاهایش آویخته بودند! جبرئیل گفت: این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته است. زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد! جبرئیل گفت: این زن بدن خود را برای دیگران آرایش می‌کرده است! زنی را دیدم که پاهایش را به دستهایش بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط بودند! جبرئیل گفت: این زن غسلهای خود را انجام نمی‌داده است! زنی را دیدم که گوشت بدنش را قیچی می‌کردند! جبرئیل گفت: این زن خود را به مردان نامحرم عرضه می‌کرده است! شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می‌سوزانیدند و روده‌های خود را می‌خورد! جبرئیل گفت: این شخص واسطه زنا بوده است! شخصی را دیدم که سرش مثل خوک و بدنش مثل الاغ بود! جبرئیل گفت: این شخص سخن چینی می‌کرده. شخصی را دیدم که صورتش مثل سگ بود و آتش بر او وارد می‌کردند! جبرئیل گفت: او خواننده و حسود بوده است!

امام صادق 7: بیشتر اهل بهشت از طبقه مستضعفین و زنان می‌باشند که خداوند ضعف آنها را دانست لذا بر آنها رحم آورد.

رسول خدا 6: نخستین چیزی که در قیامت از زن می‌پرسند، نماز است و سپس درباره شوهرش (اگر از دواج کرده بوده) که چگونه با شوهرش رفتار می‌نموده است.

محمد بن عبدالله حمبری طی نامه‌ای از امام عصر (عج) سؤالاتی پرسید، از جمله اینکه آیا زنان بهشت، حامله می‌شوند؟ می‌زایند؟ توالد و تناسل برای آنها هست یا نه؟

امام در جواب نوشتند: در بهشت برای زنان، حامله شدن، زائیدن، از آله بکارت، حیض و نفاس و مشقات بچهداری نیست. ولی بهشت جایی است که هر آنچه انسان بخواهد برایش مهیامی شود. پس اگر شخصی

دوست داشته باشد دارای بچه‌ای باشد، به همان شکلی که اراده کند، بدون آبستنی و زایمان، برایش

آفریده می‌شود همانگونه که آدم 7 خلق شد!

حاج ملا محمد علی یزدی در نجف همسایه‌ای داشت که در کودکی با هم نزد یک معلم درس می‌خواندند. ولی

آن همسایه وقتی بزرگ شد، به شغل راهزنی مشغول شد تا اینکه مرد و او را در قبرستانی نزدیک خانه

ملای یزدی دفن کردند. هنوز یکماه نگذشته بود که حاجی در خواب، همسایه راهزن را دید که در حال

خوش و خرمی قرار دارد. تعجب کرد و از او ماجرایش را پرسید. او گفت: بعد از مردنم تا دیروز بخاطر

کارهای زشتم در عذاب بودم، ولی دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت کرد و او را در این

قبرستان دفن کردند، ابا عبدالله 7 سه بار به دیدن او آمد و در بار سوم دستور داد عذاب را از این قبرستان

بردارند. لذا حال ما از بدی به خوبی تغییر کرد!
ملای یزدی بعد از بیدار شدن، به سراغ استاد آهنگر رفت و بعد از پرس و جو در مورد شخصیت این زن، متوجه شد که این زن همروزه زیارت عاشورا می خوانده است.

منابع و مأخذ:

- زن در آئینه جمال و جلال الهی «آیه الله جوادی آملی»
بحار الانوار «علامة مجلسی»
حجاب «ابوالاعلی مودودی» (ترجمه نعمت الله شهرانی)
زن در اسلام «عباسعلی محمودی»
زن و پیام آوری «مرتضی فہیم کرمانی»
حضرت خدیجہ اسطوره ایثار و مقاومت «محمدی اشتهاردی»
مجله مبلغان شماره 7 و 8 و پیش شماره 2
سفینة البحار ج 2 «شیخ عباس قمی»
ره توشہ راہیان نور «شماره 32»
فاطمہ زہراء 3 سرور زنان عالم «محمدتقی صرفی»
بانوان نمونہ عصر پیامبر 6 و صحابہ «سعید انصاری و عبدالسلام ندوی» با ترجمہ نذیر احمد سلامی
گوہر خاندان امامت «عزیز الله عطاردی»
مجلہ مکتب اسلام
چشم، نگاہ و... «محمدحسین حق جو»
مجلہ پیام زن شماره 68 آبان 1376
چہرہ درخشان قمر بنی ہاشم 7 «ربانی خلخالی»
مکارم الاخلاق «طبرسی»
معارف و معاریف «سیدمصطفی حسینی دشتی»
مسئله حجاب «استاد شہید مطہری»

بخش دوم:

درباره جوانان

جوانان و بلوغ

در ایام بلوغ بطور طبیعی دو صفت مطبوع و جذاب در جوانان نورس بروز می‌کند: یکی شکفته شدن غریزه جنسی و دیگری طراوت و زیبایی ایام جوانی. گرچه تمایل جنسی خود بکنهائی عامل مؤثری برای جلب جنس مخالف و حفظ نسل بشر است، ولی خداوند این تمایل آتشین را با زیبایی و جمال دختران و پسران آراسته و از این راه رغبت آمیزش را در آنان سوزان‌تر کرده و میل پیوستگی آنها را به یکدیگر تشدید نموده است.

اما غریزه جنسی!

آغاز بلوغ جنسی از موقعی است که غدد جنسی از خواب بیدار می‌شوند و فعالیت پنهانی خود را با همکاری سایر غدد داخلی شروع می‌کنند. هورمونهای جنسی را در خون می‌ریزند و تحول و انقلاب همه جانبه‌ای را در مزاج آنان بوجود می‌آورند. در تمام دوران چندساله بلوغ، عوامل فعال بلوغ همچنان بکار خود ادامه می‌دهند تا نوجوان تازه بالغ را به رشد نهائی و به عالیترین مدارج قوت و شدت جوانی برسانند و کلیه ممیزات یک مرد یا یک زن کامل را در وی ایجاد و مستقر نمایند.

اولین نشانه بلوغ، رشد سریع بدن مخصوصاً استخوانها است. ارتباط رشد استخوان با هورمونهای جنسی آنقدر زیاد است که می‌شود با عکسبرداری از استخوانها، تاریخ شروع بلوغ جنسی را پیش بینی نمود. روئیدن مو بر صورت پسران یکی از نشانه‌های بلوغ آنان است ولی در دختران بالغ، موی نمی‌روید و این خود یکی از تفاوت‌های آشکار زن و مرد است. بلوغ، عامل نمو سریع استخوانها و عضلات و کلیه اعضاء داخلی است. بلوغ، کودکان ضعیف را به رشد نهائی بدن و کمال نیرومندی جسم می‌رساند و آنان را در ردیف افراد بزرگ و کامل اجتماع قرار می‌دهد.

عوامل انقلابی بلوغ، نه تنها بر روی بدن اثر می‌گذارند و باعث رشد سریع و همه جانبه جسم می‌شوند بلکه در روان نوجوانان نیز مؤثرند، افکار و اخلاق آنان را دگرگون می‌سازند و انقلاب عمیقی در روحشان پدید می‌آورند، بهمین جهت طرز فکر و خلیات نوجوانان، با اطفال نابالغ تفاوت بسیار دارد. و برای همین است که هیچگاه بین خواجه‌ها، فلاسفه و دانشمندان بزرگ پیدا نشده است. در بین غدد بدن، بیضه‌ها نفوذ و تأثیر بیشتری روی قدرت و حالت روحی انسان دارند! و معمولاً هنرمندان و شعرا بزرگ و مقدسین و فاتحین، تمایل جنسی شدیدی داشته‌اند! و اگر کسی این غدد را از دست بدهد، دچار بحران روحی شده و

قسمتی از فعالیت‌های فکری و حتی حسّ اخلاقی خود را از دست می‌دهد.

گریزه جنسی مانند آتش سوزانی است که از اعماق وجود جوان زبانه می‌کشد و اگر از حدّ طبیعی تجاوز نماید و اگر بدرستی مهار نشود، قادر است ریشه فضائل اخلاقی، دین و مذهب و سعادت انسان را بخشکاند! عمل این گریزه آنقدر قوی است که در واقع مرکز تحریکات مستقیم برای تمام آرزوهای اعضاء مختلف بدن می‌گردد.

بزرگترین پرتگاهی که در راه زندگی جوانان وجود دارد و اغلب باعث سقوط آنان می‌شود، افراط در اعمال بعضی از غرائز و ارضاء پاره‌ای از شهوات نفسانی است. هدف برنامه‌های دینی و علمی در تربیت جوانان این است که آنان را در عمل به گریزه‌ها هدایت کرده و از افراط و تفریط برکنارشان دارد. اگر گریزه جنسی محدود گردد و در جای خود بکار برده شود، با سایر تمایلات انسانی اختلاف و تضاد نمی‌خواهد داشت و جوانان می‌توانند با عمل به گریزه جنسی، سایر تمایلات طبیعی و خواهش‌های فطری خود را ارضاء نمایند. ولی درجائی که کنترلی بر این گریزه نباشد و جوانان بخواهند آن را آزادانه و به هر صورتی که مایل باشند عمل کنند، ناسازگاری بین تمایلات شروع می‌شود و چون گریزه جنسی از سایر تمایلات قوی‌تر است، این نبرد به پیروزی گریزه جنسی و شکست سایر تمایلات فطری می‌انجامد. تمایلات فطری مانند میل به پاکدامنی، راستی و درستی، امانت‌داری و وفای به عهد کنار می‌روند و فقط اطفاء گریزه جنسی به صورت هدف در می‌آید. چیزی که الان در دنیای غرب به صورت یک مسئله طبیعی و عادی درآمده است! دختران و پسرانی که بنده شهوت و اسیر هوای نفسند و در راه جلب لذت و ارضای گریزه جنسی به همه پستی‌ها و نکبت‌ها تن می‌دهند و سرانجام در منجلاب فحشاء و بی‌عفتی سقوط می‌کنند. لذا امیرالمؤمنین علی⁷ می‌فرماید: بنده شهوت، از غلام زر خرید پست‌تر است!

انحرافات که احياناً دامنگیر جوانی بشود را می‌توان یکی از اقسام زیر دانست. استمناء و استشهاء، لواط (در پسران)، مساحقه (در دختران)، و زنا، که همه اینها از نظر اسلام حرام و مجازات دنیوی و اخروی دارد. اما استمناء و استشهاء که در بعضی نوجوانان و جوانان دیده شده اولین پله انحراف جنسی است، مخصوصاً اگر بصورت عادت و اعتیاد در بیاید. کسانی که به این عمل مبادرت می‌کنند از آثار بد و ضرر بار آن نمی‌توانند رهایی یابند. از جمله آثار آن، ضعف چشم و بینائی، انزجار از ازدواج، خمیدگی پشت، یأس روحی و عوارض دیگر می‌باشد.

راه درمان و یا مبتلا نشدن به این عمل زشت چند چیز است: تنهانی بودن، زود ازدواج کردن، در صورت توانائی روزه گرفتن، فاصله گرفتن از افراد مبتلا به آن و شرکت فعال در نماز جماعت و ارتباط معنوی. نقل شده که وقتی به امیرمؤمنان⁷ خبر دادند جوانی استمناء کرده است، دستور دادند تا با چوب ضربات زیادی بر پشت دستهای او زدند.

اما لواط و یا همجنس بازي که گناه آن عظیم است، عوارض زیادی بر جای می‌گذارد که تا آخر عمر

گریبانگیر شخص می‌شود. این عمل منشأ قتل، هیجان، اضطراب روحی، دیوانگی، خودکشی و هزاران مفسده اخلاقی است. سزای لواط‌کننده قتل است و این گونه اشخاص اگر بدون توبه از دنیا بروند، با قوم لوط محشور می‌شوند.

اما مساحقه که شاید در بین بعضی دختران انجام شود نیز آثار زیانبار هم در این دنیا و هم در آخرت برای فرد بر جا می‌گذارد.

امام صادق 7 می‌فرماید: در روز قیامت، زانی را که با هم مساحقه کرده‌اند، در حالی که لباسهایی از آتش بر تن و مقنعه‌ای از آتش بر سر، و عمودی از آتش در فرج آنهاست، آورده و وارد دوزخ می‌کنند! اما زنا نیز بسیار مذموم و دارای عواقب وخیمی می‌باشد، از جمله:

1- روز قیامت زناکار را وارد جهنم می‌کنند و قطره‌ای از عورتش می‌چکد که از بوی آن تمام اهل جهنم دچار ناراحتی می‌شوند! جهنمیان به نگهبانان جهنم می‌گویند: این بوی بد مال کیست که مارا اذیت کرده است؟ به آنها گفته می‌شود این بوی زناکاران است.

پیغمبر اکرم 6 به امیرمؤمنان علی 7 فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است. اثرات دنیوی زنا: رسوا شدن، کوتاهی عمر و قطع روزی (روزی حلال) و اثرات اخروی: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است.»

داستان بلعم را که در قسمت «زنان» آمده بود مجدداً برای اهمیت آن ذکر می‌کنیم: «آمده است که وقتی لشکر حضرت موسی 7 به فرماندهی یوشع بن نون 7 تصمیم به تصرف شام را گرفتند. حاکم آن ناحیه از بلعم باعورا، که دانشمندی قلبی بود درخواست کرد که راهی برای شکست لشکر بنی‌اسرائیل به او نشان دهد. بلعم به آنان گفت که تنها عامل شکست این لشکر زنا! است. شما زنان هرزه را به عنوان خرید و فروش، میان لشکر بنی‌اسرائیل بفرستید و به آنها اجازه بدهید که خود را در اختیار مردان لشکر بگذارند. دستور بلعم اجرا شد و زنان هرزه در بین لشکر یوشع رفت و آمد می‌نمودند و به فسق و فجور با لشکریان مشغول شدند. طولی نکشید که در اثر این تماسهای نامشروع، مرضی خطرناک در بین لشکریان پیدا شد و در فاصله چند روز هزاران نفر را کشت! این وضع ادامه داشت تا اینکه یکی از افراد غیرتمند لشکر، نیزه خود را بدست گرفت و به زن و مردی که در حال زنا بودند، حمله کرد و آنان را کشت و اعلام کرد هر که را در حال عمل نامشروع ببایم، او را می‌کشم! لشکریان از ترس جان، از زنان مذکور فاصله گرفتند و در نتیجه آن مرض مهلك از میان رفت و لشکر بنی‌اسرائیل توانست شام را فتح و تصرف کند.

عوامل تحريك جنسي

عواملی است که بلوغ جنسی را زودتر فراهم می‌کند و یا باعث بیدار شدن آن و تحريك آن می‌شود. از

جمله این عوامل:

الف: فضاي منزل «مشاهده عمل زناشوي والدین، پوشش نامناسب محارم و...»

ب: لباس «لباسهاي چسبان مخصوصاً شورت و مایو.»

ج: غذا «غذاها و میوه‌هایی چون موز، پیاز، سیر، فلفل، شیرینی، زعفران، و انیل محرک می‌باشند.»

د: دیدنی‌ها «فیلمها، عکسها و تصاویر شهوت برانگیز و نگاه به

جنس مخالف.»

ذ: شنیدنی‌های محرک «شوخی دو زوج، موسیقی‌های محرک، صحبت از مسائل جنسی.»

شناخت جواني

باتوجه به اینکه هر انسان سالمی دارای دو نیروی عظیم عقل و احساس است، در جوانان معمولاً احساسات در کمال قدرت و نیرو، و عقل در حال ضعف و ناتوانی است (بغیر از موارد استثنائی) لذا می‌بینی تصمیمات و کارهایشان گاهی نامعقول و نپخته است و مخصوصاً در حال عصبانیت کارهای ناروا و اعمال خطرناک انجام می‌دهند. اینجاست که جوان سعادت‌مند کسی است که باتوجه به ضعف عقل جوانی، خود را بشناسد و در کارهای مهم از نصیحت افراد عاقل و خیرخواه پیروی نماید و از برنامه‌های صحیح تربیتی و دینی تبعیت کند.

یکی از بیماری‌های روانی که در کمین بعضی از جوانان است، بیماری جنون جوانی است! این بیماری به چند صورت بروز می‌کند که يك قسم آن اختلالات روانی و بی‌نظمی‌های فکری است، که کم و بیش تمام جوانان نوحاسته گرفتار آن هستند و این بیماری همان جنون خودنمایی و تخیلات افسانه‌ایست. در این بیماری، شخص اسیر توهمات واهی خود می‌گردد، از واقعیت‌های زندگی غافل می‌شود و مانند دیوانگان به اوهام و تخیلات پناه می‌برد! و همواره در خواب و خیال سیر می‌کند و زندگی را از پشت عینک افکار بیهوده و غیرواقعی می‌بیند. او از عقل و منطق گریزان است و عاشق اوهام و افسانه‌های ناشدنی! اینجاست که گاهی تحت تأثیر این اوهام به جرم جنایت دست می‌زند و کارهای وحشتناک و خشن و اعمال جنون‌آمیز از او صادر می‌شود. مانند آن دوجوان هامبورگی که برای رسیدن به پایه «جیمس دین»، با طناب باریکی خود را از طبقه چهارم ساختمانی به پائین پرت کردند!

تخیلات غیر عقلانی و تصورات ناسنجیده جوانان، گاه آنچنان آنان را مسرور و خوشحال می‌کند که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجند و بی‌اختیار قهقهه می‌زنند. و گاهی چنان غمزده و مهموشان می‌سازد که از اجتماع گریزان شده و به گوشه‌گیری و انزوا پناهنده می‌شوند. این اختلالات در کلمات بزرگان دین آمده و پیامبر اکرم 6 آن را جنون جوانی و امیر مؤمنان علی 7 آن را مستی جوانی تعبیر فرموده است.

جوانان در سال اول و دوم بعد از بلوغ، دچار آشفتگی روحی و ناموزونی‌های شدید روانی هستند تا جایی که در پاره‌ای از بی‌نظمی‌ها رنگ جنون بخود می‌گیرد! اما هر چقدر از عمر جوانی بیشتر می‌گذرد و

فاصله جوان از دوره بحران بلوغ، افزایش می‌یابد، طوفان احساسات به همان نسبت فروکش می‌کند و بی‌نظمی‌های روانی تقلیل می‌یابد و جوان از نظر عقلی، پخته می‌شود و اخلاقش عادی می‌گردد. البته این تغییرات در افراد مختلف است. زیرا افراد فقیر و دارای زندگانی سخت، در حدود 18 سالگی به مرحله پختگی می‌رسند ولی افراد ثروتمند و مرفه، در 22 یا 23 سالگی هنوز مرد نشده‌اند! رشد عقلی تا 35 الی 40 ادامه دارد و رشد جسمی تا 26 سالگی به نهایت خود می‌رسد. ولی بلوغ جنسی و دایره شهوات در 32 سالگی به اوج خود می‌رسد. در این سن، هم بقدر کافی از شهوات سالهای جوانی در اوست و هم تجربه وسیع و فهم پخته‌ای در اختیار دارد.

اما طراوت و زیباییایم جوانی

تمایل آدمی به زیبایی و جمال یکی از خواهشهای فطری بشر است و احساس لذت از مناظر زیبا، با سرشت انسان آمیخته شده است. بهمین جهت تمام طبقات مردم حثی ملل و اقوام دور از تمدن شهری دارای این احساس طبیعی هستند.

در دنیای کنونی مسئله زیبایی مورد کمال توجه قرار گرفته و تمام طبقات مردم به زیباییها ابراز علاقه می‌کنند و علم و پیشرفت در خدمت این مسئله قرار گرفته و آخرین دستاوردهای علمی را برای زیبا کردن بکار می‌گیرند.

مردم علاقه دارند همه جا و همه چیز زیبا باشد. در خانه آراستهنزدگی کنند، لباس زیبا و شیک بپوشند، صورت و موهای خود را بپارایند، روی مبل قشنگ بنشینند، سوار ماشین زیبا بشوند، حیاط منزل و اطاق پذیرائی، غرق گلهای قشنگ باشد، و خلاصه امروزه پولهایی را که مردم خرج قشنگ کردن خود و زندگی خود می‌کنند اگر از مصارف ضروری بیشتر نباشد، کمتر نیست!

آئین اسلام که برنامه جامع سعادت و کامیابی بشر است، به موضوع جمال و زیبایی توجه مخصوصی دارد. اسلام در ضمن پرورش کلیه تمایلات فطری بشر، عاطفه جمال دوستی مردم را نیز مورد حمایت و تربیت قرار داده و استفاده از زیباییهای طبیعی و مصنوعی را به پیروان خود اکیداً توصیه کرده است. قرآن در آیات مختلف این مطلب را ذکر نموده است. از جمله در آیه 7 سورة 18 «إِنَّ أَجْعَلْنَ أُمَّ عَلِي الْأَرْضَ زِينَةً لَهُ» یعنی: ما موجودات روی زمین را زینت و جمال زمین قرار دادیم.

و در آیه 7 سورة 50 می‌فرماید: «أَقْلَمُ يَنْظُرُوا إِلَي السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهُ وَ زَيْنَاهُ» یعنی: آیا به آسمان بالای سرشان نگاه نمی‌کنند که چگونه آن را ساخته‌ایم و آن را زیبا نموده‌ایم؟ و در آیه سورة اعراف می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ» بگو چه کسی زینتهای را که خدا برای بندگانش قرار داده، حرام نموده است؟

پیامبران خدا عموماً زیبا و عاری از هرگونه نقص بدنی بوده‌اند. صورت زیبا و چهره جذاب یوسف

صدیق 7 یکی از امتیازات آن پیامبر محسوب می‌شد .

پیشوای عالیقدر اسلام حضرت محمد 6 علاوه بر زیبایی رخسار، گیرندگی و ملاحظت مخصوصی داشت. امیرالمؤمنین علی 7 نیز زیبا بود، چنانچه در باره او آمده است: روزی علی 7 نزد پیامبر رفت. قیافه جَداب و صورت زیبایش بقدری جلوه داشت که پیامبر فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده بمن نزدیک شده است.

این مقدمه‌ای بود تا گفته شود یکی از آثار بلوغ، بوجود آمدن زیبایی طبیعی در جوانان از یکطرف و از طرفی میل به خودآرایی و زینت‌نمودن است. بطوری که گاهی این حس به افراط کشیده شده و در بعضی از دختران منجر به یک نوع بت‌پرستی برای بدن و هنرمی‌گردد. اینجاست که باید معیاری برای ارضای این حس وجود داشته باشد تا از هرگونه افراط و تفریط جلوگیری نماید. اسلام از راهبازگی بدن، مسواک دندانها، معطر بودن، رنگین کردن و روغن زدن مو، لباس زیبا پوشیدن و کارهایی نظیر اینها، حس خود آرایی جوان را به راه صحیح و بی‌خطر هدایت نموده و بر جلوه و جمال آنان افزوده است. تجمل پرستی و زیاده‌روی در زینت و خودآرایی، عوارض نامطلوبی در بر دارد و ممکن است دختران و پسران را به راههای غلط سوق دهد و مایه تیره‌روزی و بدبختی آنان گردد.

از جمله عوارض نامطلوب آن، پیدا شدن وسواس و اختلالات روحی، پیدا شدن خوی ریاکاری و خودپرستی، صرف شدن مقادیر زیادی از عمر گرانبه‌ایم در این کار، فاصله زیاد بین ظاهر و باطن اشخاص و غیره می‌گردد.

البته اسلام به زیبایی باطنی هم اهمیت داده و آن را یکی از ارکان اساسی زیبایی بشر می‌داند. به عبارت دیگر، زیبایی کامل و جامع برای انسان عبارت از این است که سیمای جسم و جان و شکل و صورت و معنی هر دو زیبا باشند. جمال طبیعی و تجمل مصنوعی، ظاهر را زیبا می‌کند ولی علم و اخلاق که عالی‌ترین زینت و درخشانترین زیور اختصاصی انسان است به آدمی زیبایی روحانی و جمال معنوی عطا می‌نماید.

امام عسگری 7 فرمود: زیبایی صورت، جمال ظاهری است و زیبایی عقل، جمال باطنی است. خوشبختانه در دوران جوانی، میل به جمال روحانی و صفات خوب اخلاقی در باطن جوانان بیدار می‌گردد و علاقه به زیبایی معنوی، در ضمیرشان شکفته می‌شود. جوانان بطور طبیعی به جوانمردی و فتوت تمایل پیدا می‌نمایند و فطرتاً به فضائل اخلاقی و صفاتی مانند راستگویی، فداکاری و ایثار، عزت نفس، اداء امانت و نظائر آنها علاقه پیدا کرده و از صفات بدی مانند دروغ‌گویی، خیانت، عهد شکنی، نادرستی و غیره متنفرند.

جوانان در رابطه با صفات اخلاقی سه دسته‌اند:

اول: جوانی که دارای سجایای اخلاقی و صفات انسانی است، جوانی که پاکدل و با ایمان، راستگو و درستکار، خدمتگذار و باوفا، امین و خیرخواه و خلاصه دارای صفات پسندیده است، در جامعه محبوبیت دارد. او واجد زیبایی ظاهری و جمال معنوی است و همواره مورد علاقه و احترام مردم خواهد بود. چنین جوانی مانند شاخ گل معطر است که علاوه بر طراوت و جمال طبیعی، دارای بوی مطبوع و شامه‌نوازی است.

دوم: جوانی است که دارای صفات خوب اخلاقی نیست ولی به صفات بد هم آلوده نشده است. اگر خیرش به مردم نمی‌رسد، شری هم ندارد. اگر از بینوایان دستگیری نمی‌کند، به آنان آزار هم نمی‌رساند. این گروه هم تا اندازه‌ای محبوب جامعه هستند زیرا به مردم آسیبی نمی‌رسانند و جامعه از شر آنان در امان است. سوم: جوانی است که آلوده به صفات ناپسند است! اخلاقش فاسد و مردم از رفتار و گفتارش در عذاب هستند! او هر چقدر زیبایی ظاهری هم داشته باشد و مو و صورت و لباس خود را بیاراید، باز هم مورد تنفر جامعه است! زیرا جمال ظاهری نمی‌تواند عیوب باطنی او را بپوشاند. مانند جوان زیبایی که مثلاً کودکی را به قتل برساند! در این هنگام سیل خشم و تنفر مردم متوجه او می‌شود و مردم هرگاه او را می‌بینند و یا عکسش را در روزنامه‌ها مشاهده می‌نمایند، نه تنها از قیافه زیبای او مسرور و خوشحال نمی‌شوند بلکه برعکس انزجارشان بیشتر می‌شود و اگر دستشان به او برسد معلوم نیست چه بلایی سر او بیآورند!

اینجاست که باید ببینیم چه باید بکنیم تا جوان سعادت‌مند باشیم؟ برای آنکه جوانان به سجایای اخلاقی متخلق شوند و از زیبایی روحانی برخوردار گردند، برای آنکه جوانان گرفتار فساد اخلاق نشوند و سرانجام مطرود جامعه نگردند، باید خودشان و همچنین مربیان‌شان همواره متوجه وظایف خویش باشند. جوانان باید خود را بشناسند و در خاطر داشته باشند که ایام کودکی راپشت سر گذارده و اینک خود دارای استقلال و مسئولیت شخصی هستند، باید بدانند که اکنون قسمت اعظم خوشبختی و بدبختی آنان در اختیار خودشان قرار گرفته است.

آنان باید بدانند که با شرکت در مجالس گناه و معاشرت با افراد آلوده و ناپاک، موجبات تیره‌روزی و بدبختی خود را فراهم می‌آورند و خویش‌تن را به فساد اخلاق که باعث بدنامی و نفرت اجتماعی است، آلوده می‌نمایند.

جوانان و تقلید

حسن تقلید یکی از تمایلات طبیعی است که در تمام افراد بشر در سنین مختلف وجود دارد و در نسل جوان

شدیدتر است .

آدمی می‌تواند بوسیله تقلید، از تجربیات علمی و عملی دیگران استفاده کند و راهی را که گذشتگان پیموده و به نتیجه رسیده‌اند را بپیماید و به اهداف خود با زحمت کمتر و سرعت بیشتر دست پیدا نماید. نوجوانان برای ساختن شخصیت خویش و برگزیدن صفات لازم، از دیگران تقلید می‌کنند و روش آنان را برنامه کار خود قرار می‌دهند. با توجه به اینکه تمایل خودنمائی و تشخیص طلبی در نوجوانان شدید است، کوشش می‌کنند تا جایی که میسر است از مردان مشهور و ممتاز پیروی نمایند و صفات آنان را الگوی شخصیت‌سازی خود قرار دهند، به این امید که هر چه زودتر و بیشتر شهرت و افتخاری کسب نمایند و مورد توجه عموم قرار گیرند.

گاهی در این خصوص از قهرمانان ورزشی تقلید می‌کنند. گاه از ستارگان سینما تقلید می‌کنند و کارهای ساختگی و غیر واقعی آنان را برنامه زندگی خود قرار می‌دهند. مانند آنان راه می‌روند، حرف می‌زنند، لباس می‌پوشند، نگاه می‌کنند، می‌خندند، معاشقه می‌کنند و صورت و موی خود را می‌آرایند و خلاصه بجای اینکه شخصیت خویش را بر اساس سجایای اخلاقی و صفات انسانی پیریزی کنند و خود را انسان لایقی بسازند، از این ستاره‌ها و الگوها تقلید کرده و رفتار آنان را برنامه کار خود قرار می‌دهند و به این واسطه بزرگترین ضربه را به شخصیت معنوی خود می‌زنند .

اینجاست که خطراتی جوانان را تهدید می‌کند و چه بسا تقلیدهای نابجا باعث شده که از مسیر پاکی و فضیلت منحرف گشته و برای ارضاء حس برتری جوئی، مرتکب گناهان بزرگ شده‌اند و برای همیشه موجبات تیره‌روزی و بدبختی خود را فراهم آورده‌اند.

«مادری در لبنان به دادگاه مراجعه و از پسرش شکایت کرد. و اظهار نمود که پسر دوازده ساله او مرتب از مدرسه فرار می‌کند و بی حساب پول خرج می‌نماید و او نمی‌داند این پولها از کجا آمده است. پس از تحقیقاتی که از «عدنان» شد، او اعتراف نمود که ابتدا فن سرقت را از مشاهده فیلمها یاد گرفته و تاکنون مرتکب 27 فقره سرقت شده است. از جمله هفت دستگاه دوچرخه را دزدیده و فروخته است.»

«در زمان حکومت طاغوت عده‌ای نوجوان که برخی دانش‌آموز بودند و باند سرقت اتومبیل را اداره می‌کردند، دستگیر شدند. سن این‌گروه بین 16 تا 20 سال بود. بیشتر آنان در بازجوئی در مورد انگیزه این کار می‌گفتند: ما خودمان هم نمی‌دانیم چرا به اینکار دست زدیم اما هرچه بود از سرقت ماشین مخصوصا کارهای قهرمانی این سرقت‌ها لذت می‌بردیم.»

خلق را تقلیدشان بر باد داد !

تقلید است که باعث بسیاری از کارهای خلاف می‌شود و مخصوصاً در مورد نوجوانان و جوانان. در همین کشور خودمان تقلید از فیلمها و هنرپیشه‌ها چه آثار زیانباری که به بار نیورده است !

اگر عده‌ای از نوجوانان ما سیگار می‌کشند، نتیجه تقلید ناصحیح است. اگر گروهی به مشروبات الکلی روی می‌آورند باز هم نتیجه تقلید است.

اگر عده‌ای از دختران از حجاب و عفت زنانه گریزان هستند این هم نتیجه تقلید است. و اگر اعتیاد و روابط نامشروع و استفاده از انواع لباسهای باصطلاح رپی در بین بعضی از جوانان ما وجود دارد، این هم به تقلید برمی‌گردد.

تقلید صحیح آنست که از کارهای خوب دیگران درس بگیریم و کارهای بد دیگران را بخودشان واگذار نماییم.

درباره تقلید باید دو نکته مورد توجه قرار گیرد :

اول آنکه از افراد منحرف و گناهکار تقلید نشود، زیرا گناهکاران دیر وزود دچار شکست و بی‌آبرویی می‌شوند.

دوم آنکه بدانند که ساختمان طبیعی و استعدادهای افراد با هم تفاوت دارد. خدا انسانها را مختلف آفریده و هر انسانی برای انجام کار مناسب با ساختمان خود آمادگی بیشتری دارد.

جوانان و اعتیاد:

از عوامل انحراف و موانع زندگی سالم، اعتیاد به انواع مواد مخدر است. در زمان کنونی به دلایل مختلف از جمله همسایگی باکشورهای مانند افغانستان و پاکستان، پل ارتباطی بودن ایران برای صادرات مواد مخدر به دنیا، کشور ما را دچار این مرض سخت و خطرناک و این مشکل و معضل بزرگ نموده است. شاید بیش از دومیلیون نفر از هموطنان ما یا به صورت اعتیاد و یا تفریحی و تفتنی از مواد مخدر استفاده می‌نمایند. چه جوانانی که در راه استفاده و یا قاچاق مواد مخدر جان خود را از دست داده‌اند. و چه جوانانی که بخاطر اعتیاد به انواع گناهان و تخلفات آلوده شده و از سرقت گرفته تاقتل و تجاوز و غیره را مرتکب می‌شوند.

اعتیاد پله‌ای است که با آن، انجام بسیاری از خلافها و ناهنجاریها، شدنی شده است. عوامل اعتیاد را چند چیز شمرده‌اند :

رفیق : شصت درصد معتادین از طریق رفیق ناباب آلودگی پیدا کرده‌اند. اینجاست که جوان سالم باید در مسئله رفاقت، هشدارهای اسلام و بزرگان و افراد دلسوز را گوش کند تا به دام این نارفیقان نیفتد.

ناراحتی های عاطفی: چهارده درصد از معتادین باین علت معتاد شده‌اند.

کنجاوی : هشت درصد بخاطر کنجاوی معتاد شده‌اند.

لذت جویی: شش درصد بخاطر لذت از استفاده مواد مخدر آلوده شده‌اند.

تسکین درد: پنج درصد برای نجات از درد جسمی معتاد شده‌اند.

فامیل معتاد: چهار درصد از فامیل معتاد خود اعتیاد را فرا گرفته‌اند.

انواع مواد مخدر:

1- مواد سستی‌زا مانند تریاک، مُرفین، هروئین و گُدئین.

2- مواد توان‌افزا مانند کوکائین، ناس و کراتم.

3- مواد توهم‌افزا مانند حشیش، ماری‌جوانا، ال‌اس‌دی و غیره.

مراحل اعتیاد به مواد مخدر:

الف: آشنایی با مواد مخدر: در این مرحله فرد در اثر معاشرت با دوستان ناباب و تشویق آنان، کنج‌کاو و احساس غروری که در برابر این دوستان در خود می‌بیند، با مواد مخدر آشنا می‌شود و به مرور زمان به این مواد وابستگی پیدا می‌نماید.

ب- تردید و دودلی: در این مرحله فرد پس از اینکه مدت زمانی را بطور نامرتب از ماده مخدر استفاده می‌کند، بطور ناخودآگاه باخویشتن وارد جنگ و ستیز شده که چه کنم تا نجات یابم؟ ولی با توجه به وابستگی جسمی و روانی به مواد، خود را ناتوان از ترک می‌بیند و در نتیجه میل به افزایش مواد که در آن تدریجاً بدن به مقدار معینی از آن خو می‌گیرد، در او ایجاد می‌شود.

ج- اعتیاد: در این مرحله، فرد بعد از شك و تردید و احتمالاً مدتی ترک کردن، به اعتیاد قطعی کشیده می‌شود! و با مصرف مواد اعتیادآور، بسرعت سلامت جسمی و روانی خود را آلوده می‌کند. اعتیاد به تریاک با مصرف يك ماه و اعتیاد به هروئین بسرعت انجام می‌شود.

عوارض و ضایعات اعتیاد:

1- فردی و جسمانی: از جمله عوارض آن، بیماری‌های جسمانی، دردهای عضلانی، یبوست، تغییر در مردمک چشم، اختلال در دستگاه گوارش، خشکی دهان، خارش بدن، تشنج، گرفتگی صدا، احساس خستگی، فساد دندان و بوی بد دهان، عفونت کبد و ریه که گاهی به مرگ می‌انجامد.

2- عوارض روانی: اختلال در سازگاری روانی فرد، ضعف عصبی، سلب اراده و ابتکار، حالت جنگ و ستیز با خود، پیدایش انحرافات اخلاقی، اضطراب و بی‌قراری، عدم اعتماد به نفس، ترس دائمی و صدها مشکل روحی و روانی و عاطفی دیگر.

3- عوارض اجتماعی: نداشتن علاقه به فعالیت‌های اجتماعی، بی‌نظمی خانوادگی، قانون شکنی، جرم و

جنایت، ترك محل كار و تحصیل، معتاد نمودن دیگران، فروپاشی نظام خانواده، نابودی فرزندان و انحراف آنان و...

4- جنبه اقتصادی: معتاد به دلیل عدم اشتغال و عدم بازدهی و انگل بودن، ضایعات اقتصادی بزرگی برای کشور ایجاد می‌نماید. عدم احساس مسئولیت در تأمین مخارج خانواده، تهیه هزینه اعتیاد از راه نامشروع و اشتغال به انواع بزهکاری و دهها عوارض دیگر.

5- جنبه سیاسی: افراد معتاد به علت بی تفاوتی نسبت به همه چیز، مشارکتی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در مواقع لزوم ندارند. و معمولاً غارتگران و مفسدین از آنها به عنوان عاملان جنایت، قتل و توطئه‌های سیاسی و غیر سیاسی، استفاده می‌کنند.

سیگار چراغ سبزی برای سایر مواد مخدر!

در دود سیگار بیش از چهار هزار نوع ماده سمی وجود دارد که تعدادی از آنها سرطان‌زا می‌باشند. وقتی این مواد سرطان‌زا از دهان وارد نای می‌شوند، تغییرات سرطانی را در آن محل ایجاد می‌کنند و از آنجایی که در نسیج ریه، اعصاب حسّی نیست، افراد سیگاری از مراحل رشد سرطان در ششهای خود اطلاعی ندارند.

این تکثیر سلولهای سرطانی در طی سالیان متمادی که فرد به استعمال دخانیات پرداخته است، ادامه می‌یابد تا اینکه بتدریج مبتلا به کاهش وزن، خلط خونی، بی‌اشتهایی، سرفه، تنگی نفس، دردهای قفسه سینه و خشونت صدا می‌گردد، که متأسفانه از این لحظه تا مرگفاصله بسیار کمی است! در مردان سیگاری عوارضی چون عقیمی، کاهش میل جنسی، و ناهنجاریهایی برای فرزندان از جمله لب شکری، سرطان خون و سرطان مغز در اثر سیگار ایجاد می‌شود. در زنان سیگاری، دردهای عضلانی، دردهای استخوانی، خستگی، ضعف بدن و بی‌اشتهایی فراوان دیده می‌شود.

آیا معتاد مجرم است یا بیمار؟

جرم معتاد این است که مقدمات اعتیاد را برای خود فراهم ساخته است. ولی وقتی اعتیاد آمد، دیگر فرد معتاد مجرم نیست. زیرا کشش و عادت به مواد چنان در روح و جسم او وجود دارد که نمی‌تواند به آسانی دست از اعتیاد بردارد. بنابر این باید گفت که فرد معتاد، بیماری است که خود در بیمار شدنش نقش داشته است. اگر این معنی و مفهوم در بین مردم و مسئولین کشور ما جا بیفتد، شاید بتوان با تدابیری این بیماران را درمان نمود و از سرایت این مرض به بقیه جلوگیری کرد.

جوانان و ازدواج

ایمن‌ترین راه برای دوری و مصونیت از انحرافات، ازدواج می‌باشد. ازدواج آثار خیر و پربرکتی دارد از جمله:

- 1- حفظ دین: «رسول خدا 6 فرمود: کسی که ازدواج بکند نصف دین خود را خریده است.»
- 2- باعث پاکدامنی و عفت: رسول خدا 6: ازدواج بیش از هر چیز دیگری موجب چشم‌پوشی از گناهان و موجب پاکدامنی می‌شود.
- 3- موجب بقاء نسل حلال است: رسول خدا 6: ازدواج کنید تا نسلتان زیاد شود که من در روز جزا از زیادی امّتم و لو به طفل سقطشده، افتخار می‌کنم.
- 4- عامل آرامش روانی زن و مرد.
- 5- نجات از جهنّم: رسول خدا 6 فرمود: اکثر اهل جهنم از عذاب‌ها (مجردها) هستند!

پیوند زناشویی و رابطه قانونی زنان و مردان، از نظر روایات، دارای ثمرات و فوائد مهمی است از جمله در جلد 103 بحار الانوار این روایات آمده است:

رسول خدا 6: یکی از مواقعی که درهای آسمان برای رحمت باز می‌شود، موقع ازدواج است. وقتی پیامبر 6 فهمید که عثمان بن مظعون خود را از ارتباط جنسی با زنتش محروم کرده است به او فرمود: ای عثمان! این کار را نکن! زیرا بنده مؤمن وقتی دست زنتش را در دست می‌گیرد، برای او ده حسنه نوشته شده و ده گناه از او پاک می‌کنند. و اگر همسرش را ببوسد، خدا صد حسنه برایش می‌نویسد و صد گناه پاک می‌کند. و اگر با زنتش مضاجعت نماید، برایش هزار حسنه نوشته شده و هزار گناه پاک می‌نماید. و هرگاه هر دو مشغول غسل می‌شوند، آب غسل بر هر موئی که جاری می‌شود، برایش حسنه نوشته شده و گناهش پاک می‌شود. و اگر شب سردی غسل نمایند، خدا به فرشتگانش گوید: به دوبنده‌ام نگاه کنید که در این شب سرد، غسل می‌کنند. من شما را شاهد می‌گیرم که هر دو را آمرزیدم.

پیامبر اسلام 6 فرمود: هرگاه مرد مؤمن با زنتش همبستر می‌شود، اجر مجاهد فی سبیل الله را برایش می‌نویسند. و هرگاه غسل کنند، گناهانشان پاک می‌گردد.

اما زن زمانی که باردار می‌شود، اجر روزه‌دار نمازخوان را برایش می‌نویسند و هرگاه درد او را می‌گیرد، آنقدر برایش اجر می‌نویسند که تنها خدا اندازه آن را می‌داند. و زمانی که وضع حمل نمود، برای هر بار شیر دادن، یک حسنه نوشته شده و یک گناه پاک می‌گردد.

رسول خدا 6: اگر مجردهای مرد، زنده شده و به دنیا برگردند، همه ازدواج می‌کنند.

امام ششم 7: وقتی مؤمنین برای ازدواج حلالی دور هم جمع می‌شوند، منادی از آسمان ندا می‌کند، آگاه

باشید، خدا فلان زن را برای فلان مرد تزویج نمود.

روزي ابونر به پیامبر عرض کرد: با اینکه مرد و زن در هنگام نزدیکی باهمسرش لذت می‌برد، چگونه ثواب هم برایش می‌نویسند؟

حضرت فرمود: چگونه وقتی عمل حرام انجام می‌دهد و لذت می‌برد، برایش گناه می‌نویسند، در هنگام عمل حلال، برایش حسنه نوشته می‌شود.

پیامبر خدا 6: هر که ازدواج کند، نصف سعادت را بدست آورده است.

امام صادق 7: در میان کارهای مباح، ازدواج از همه در نزد خدامحبوبتر است. لذا وقتی مؤمن بر اثر تماس جنسی با زنش، غسل می‌کند، ابلیس به گریه می‌افتد و می‌گوید: ای وای! این بنده، خدایش را اطاعت نمود و خدا هم گنااهش را آمرزید.

عکاف می‌گوید: خدمت پیامبر 6 رفته. حضرت بمن فرمود: زن داری؟ گفتم: نه! فرمود: کنیز داری؟ گفتم: نه!

فرمود: سالمی و پولداری؟ گفتم: آری!

فرمود: پس تو یا برادر شیطانی! یا راهب نصرانی هستی، و یا باید مثل بقیه مسلمانان عمل کنی! سنت ما ازدواج است و بدترین شامجردها هستند! وای بر تو ای عکاف! ازدواج کن! ازدواج کن! ازدواج کن! که تو در اشتباهی! گفتم: ای رسول خدا! پس قبل از اینکه برخیزم همسری به ازدواجم در بیاور! پیامبر هم دختری را برایم عقد نمود.

جوانان و مذهب

در مکتب اسلام برای رام کردن غرائز و تعدیل تمایلات نفسانی، از عقل، علم، تربیت، حیاء اجتماعی، نظارت ملی، قوانین کیفری صحبت شده است. ولی بزرگترین قدرتی که در این آئین مقدس برای مهار کردن غرائز مورد استفاده واقع شده و نتایج بزرگ و ثمربخش به بار آورده، احساس مذهب است. دانشمندان اذعان کرده‌اند که تقریباً از سن دوازده سالگی، تمایل و علاقه و عشق به مذهب در انسان پیدامی‌شود.

«موریس دبس می‌گوید: گویا همه روانشناسان در این نکته متفقند که مابین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی، ارتباطی وجود دارد. در این اوقات یک نوع نهضت مذهبی حتی در کسانی دیده می‌شود

که سابق بر این نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان لاقید بوده‌اند، حداکثر این احساسات مذهبی در حدود 16 سالگی پیدا می‌شود». جالب آنکه تمایل به مذهب در 12 سالگی که آغاز فعالیت بلوغ است، آشکار می‌شود. در آن موقع غرائز هنوز بخوبی شکفته نشده‌اند و مزاج کودک اسیر طغیان شهوات نیست. گوئی خداوند حکیم به صورت پیشگیری قبل از بروز طوفان و طغیان غرائز، وسیله مهار کردنشان را آماده نموده است و دوران چندساله بلوغ را مهلت خودسازی و پرورش احساس مذهب قرار داده است. در این رابطه باید به دو نکته توجه نمود: یکی آنکه این احساس مذهبی باید در مسیر صحیح هدایت شود. در دنیایی که صدها مذهب انحرافی وجود دارد و مطالب خرافی فراوانی در دینهای تحریفی نهفته است و این مطالب در عصر حاضر با پیشرفتهای علمی نمی‌سازد، گاهی جوان را دچار شک و بی‌دینی می‌کند. فقط اسلام عزیز که دین تعقل و تفکر است، دین علم و تعلم است و آئین خلقت و فطرت است و دین خالی از اوهام و خرافات است، می‌تواند حس مذهبی جوانان را اشباع نماید. کتاب مسلمانان، قرآن با پرستش بت و گاو و ستاره و ماه و با تمام عقاید خرافی مبارزه کرده است و بشر را به توحید عقلی و علمی و عملی هدایت فرموده است. اسلام با خرافات جاهلانه و با تثلیث (خدایان سه گانه مسیحیت) که مذهب شایع غرب است مبارزه نموده است. تنها اسلام است که هیچ گونه مطلب خرافه و وهم و خلاف عقل سالم ندارد. دوم پرورش این حس مذهبی است. اولین برنامه اسلام برای پرورش این حس، دعوت انسانها به خداوند بخشنده و مهربان است. بخشندگی و مهربانی دو صفت مطبوع و دلپذیری است که پروردگار را محبوب نوجوان می‌کند و عواطف و احساسات او را برای دوست داشتن خداوند عزیز، تهییج می‌نماید و بهر نسبتی که محبتش به خدا بیشتر شود، دین و ایمانش محکمتر می‌گردد.

امام پنجم 7 فرمود: آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟

دین اسلام بر محبت بنا شده است. عشق به خدا و نمایندگان خدا و مؤمنین به خدا. در قرآن برای واداشتن انسانها به نیکبها و بازداشتن از بدبها، بازبان محبت و احساس سخن گفته و به دوست داشتن و دوست نداشتن خدا تکیه کرده است. مانند: خدا دادگران را دوست دارد. خدا توبه کنندگان را دوست دارد. خدا نیکوکاران را دوست دارد. خدا صابران را دوست دارد.

و می‌فرماید: خدا ستمکاران را دوست ندارد. خدا مفسدین را دوست ندارد. خدا ظالمین را دوست ندارد. خدا خائنین را دوست ندارد. خدا مستکبرین را دوست ندارد.

عبادات هم بر پایه تقرب و نزدیکی به خدا انجام می‌شود. مانند: نماز می‌خوانم برای نزدیکی بخدا. روزه می‌گیرم برای نزدیکی بخدا.

برای پرورش حس مذهبی جوان باید چند مرحله را طی کرد:

1- آنها را با استدلال ساده با خدا آشنا نمایم.

2- خدا را با صفات نیکویش مانند رحمان و رحیم و آمرزنده بودن معرفی کنیم.

3- از دوستی خدا با آنها حرف بزنیم. «ای پیامبر بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته و گناهانتان را ببامرزد و خدا آمرزند و مهربان است.»

4- نوجوانان را به عبادات واجب و مستحب عادت داده و نماز را از هفت سالگی به آنها آموزش دهیم.

اگر پرورش مذهبی نوجوان از دوازده سالگی بدرستی انجام پذیرد، او در 16 سالگی يك فرد معتقد و با ایمان خواهد بود و با این احساس می‌تواند در مقابل تمایلات نفسانی و شهوات، مقاومت کند و از تندروی و طغیان برکنار بماند. اما برعکس، نوجوانی که احساسات مذهبیش مورد حمایت و پرورش قرار نگرفته و احیاناً سرکوب شده باشد، نوجوانی که خواهش معنویش ارضاء نگشته و نور ایمان، ضمیرش را روشن ننموده باشد، در 16 سالگی محکوم تمایلات غریزی و شهوی خواهد بود و عواطف مذهبی پرورش نیافته‌اش قادر نیست او را در مقابل انحرافات ایمنی بخشد.

عبادات واجب و مستحبی که در اسلام تشریح شده و همچنین دعا و نیایش در پیشگاه الهی از عوامل مؤثر در تحکیم دوستی و محبت پروردگار است. نماز ارتباط دهنده انسان به خالقش می‌باشد. نمازگزار روزی چند بار به پیشگاه خدا می‌رود و مراتب دوستی خود را با محبوبش تجدید می‌کند.

اگر گناهی کرده آنها را بوسیله نماز پاک می‌کند و اگر چند قدمی از خدایش دور شده، بوسیله نماز بعدی به خدایش برمی‌گردد. خدای واقعی آنقدر رحمت و عطوفت دارد که باب توبه بر روی همه گشوده است.

اگر انسان آلودگی پیدا کرد، راه بازگشت به پاکی و خدا باز است. حتی اگر توبه را شکست و باز آلوده شد، باز هم راه بازگشت دارد و باصطلاح: اگر صدبار توبه شکستی باز آی! خالقی که در گرفتاریها و سختیهای زندگی، تکیه‌گاه انسان است.

علی 7 می‌فرماید: «يَا مَنْ عَلَيْهِ مَعُولِي!» ای تکیه‌گاه من «يَا مَنْ إِلَيْهِ شَكْوَتُ أَحْوَالِي!» ای کسی که گرفتاریهایم را فقط به او می‌گویم. این دین صحیح و ایمان واقعی است که انسانها را از انحرافات و آلودگیها دور و پاک کرده و آنها را سعادت‌مند می‌نماید.

اما بدبختانه دنیای امروز به تمایلات مذهبی جوانان نه تنها کار ندارد بلکه با انواع برنامه‌های انحرافی این حس را در میان جوانان از بین می‌برد. دنیای غرب آنطور که برای يك كالاي صنعتي سرمایه‌گذاری کرده و اهمیت قائل می‌شود، برای تربیت صحیح و پرورش حس مذهبی ارزش وارجی قائل نمی‌شود.

جوانان و علم :

اولین و بهترین بذری که باید در زمین با استعداد دل نوجوانان و جوانان افشاندن شود، بذر پربرکت علم و

دانش است. علم مایه‌اساسی سعادت و خوشبختی است، علم باعث شکفتگی عقل و بروز کمالات انسانی است و خلاصه علم پایه محکم تمام افتخارات بشری است.

قرآن کریم، علماء و دانشمندان را گروه ممتاز جامعه شناخته و برتری آنان را نسبت به مردمانی که فاقد علم و دانش هستند، خاطر نشان فرموده است: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّمُ الْيَتَدَكُرُ أُولَئِ الْأَلْبَابِ». «آیا دانشمندان با غیر دانشمندان برابرند؟ صاحبان خرد تفاوت این دو گروه را تشخیص می‌دهند.

علوم مختلف هر يك به فراخور خود، کمالاتی را به جوان عرضه می‌کنند. علوم طبیعی، باعث می‌شود که انسان با ساختمان وجود خود و سایر موجودات کره زمین تا اندازه‌ای آشنا شود. و به عظمت خلقت و نظم عجیب کتاب آفرینش پی ببرد. علوم روانی و تربیتی انسان را باروح و روان خود تا اندازه‌ای آشنا ساخته و راه‌های کنترل این نیرو را به انسان آموزش می‌دهد. با این علم می‌تواند خوبیها و بدیها را بشناسد و عادت کند که در تمام عمر به خوبیها روی آورد و از بدیها فاصله گیرد. علوم دینی درس خداشناسی و تشکر از آن خالق بخشنده را به جوان تعلیم می‌دهد. جوان اگر دیندار شد در مقابل بسیاری از انحرافات و اکسینه و ایمن می‌گردد.

امام صادق 7 می‌فرماید: «دوست ندارم جوانی از شما را ببینم مگر اینکه روزش را با یکی از دو حالت آغاز کرده باشد، یا تحصیل کرده و عالم باشد (و از علمش را به دیگران بیاموزد) و یا دانشجو و مشغول تحصیل علم و دانش باشد. پس اگر جوانی این دو حالت را نداشت، در وظیفه‌اش کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد عمرش را ضایع نموده و اگر عمرش را ضایع نمود، به گناهکاری منجر می‌شود و اگر گناه کرد بخداوندی که پیامبر را به نبوت فرستاد، در عذاب الهی ساکن می‌گردد.»

حضرت موسی 7 گفت: خدایا کدام انسان را بیشتر دشمن داری؟ فرمود: آنکه شبها چون مردار افتاده و روزها عمر خود به بطالت می‌گذراند.

عده‌ای از جوانان در این ایام گرانبها، عمر خود را به بوالهوسی و بطالت می‌گذرانند. اینان در بزرگسالی پیوسته گرفتار پشیمانی و ندامت می‌شوند و همواره در آتش افسوسی که در باطن خویش افروخته‌اند می‌سوزند، ولی افسوس و ندامت برای فرصت از دست‌رفته اثری ندارد. عده‌ای هم قسمتی از عمر عزیز خود را به مطالعه کتابهای موهوم و افسانه‌های غیر مفید و احياناً مضرّ مصرف می‌دارند. این کتابها آنان را از دنیای واقعیات دور کرده و به دنیایی که غیر واقعی و دروغ است می‌برد.

کتابهای پلیسی و رمانهای عشقی افکار آنان را از واقعیت دور کرده و اراده آنان را ضعیف و کم‌کم موجبات انحرافات اخلاقی را فراهم می‌کند.

حضرت علی 7 می‌فرماید: کسی که خود را به مسائل زائد و غیر لازم سرگرم کند از آنچه که مهم و مورد آرزوی اوست باز می‌ماند.

اما مطالعه وقایع تاریخی، قصه‌های پیامبران الهی، زندگینامه بزرگان علم و ادب، و امثال آن در تربیت صحیح فکر و پرورش روح، اثرات مهمی را دارد.

امیرالمؤمنین علی 7 به فرزندش امام حسن 7 می‌فرماید: ای فرزند عزیز! گر چه عمر من باندازه عمر گذشتگان نبوده است ولی در کارهای آنان فکر نمودم و در اخبار آنان تأمل نمودم و در آثارشان سیر کردم تا جایی که گویی من هم یکی از آنان بوده‌ام! بلکه از نتایج مهمی که به دستم رسید، گویا من با اولین و آخرینشان عمر نموده‌ام و خوب و بدشان را فهمیدم و خلاصه این دانشم را بعد از غربال مطالب زیبا و سودمند از مطالب بی‌فایده و بی‌اثر، برای تو باز می‌گویم.

داستان جوانی که از گذشته عبرت گرفت!

در زمان حکومت عبدالملک مروان، مرد تاجری بود که مردم او را به درستی‌کاری و امانت می‌شناختند. و صاحبان کالا، اجناس خود را بطور امانت و به عنوان حق‌العمل کاری نزد وی می‌گذاشتند. اما دریکی از معاملات از مسیر درستی و امانت منحرف شد و خیانت نمود و طولی نکشید که مردم این خبر را شنیدند و آبروی چندین ساله او برباد رفت! مردم دیگر بطرف او نمی‌آمدند و او ورشکسته و زیان‌دیده شد. اما پسر این تاجر که جوانی فهمیده و بافراست بود، از این حادثه عبرت گرفت و تصمیم گرفت که از سرگذشت تلخ پدرش عبرت گرفته و هیچگاه خیانت نکند. او وارد بازار کار شد و پس از مدتی مردم به او اعتماد نمودند و با او معامله می‌کردند.

روزی افسری که همسایه آن تاجرزاده بود، نزدش آمد و گفت:

من در حال رفتن به جنگ با روم هستم. احتمال دارد که دیگر زنده برنگردم. این ده هزار سکه طلا نزد تو امانت باشد. اگر برنگشتم، در مواقعی که همسر و بچه‌هایم محتاج هستند، به آنها بده و هزار سکه هم از این پولها مال خودت است! سپس آن افسر خداحافظی کرد و عازم نبرد شد. بعد از مدتی خبر کشته شدن او به خانواده‌اش رسید. تاجر ورشکسته و پدر تاجر فعلی که از ده هزار سکه اطلاع داشت، نزد پسر آمد و گفت: حال که صاحب این پولها کشته شده تو بیا و مقداری از اینها را بمن بده تا رونقی به زندگیم بدهم و بعداً آن را بتو برمی‌گردانم! پسر گفت: پدر! تو از خیانت و نادرستی به این وضع افتادی! بخدا قسم اگر اعضاء بدنم را قطعه قطعه کنند، من در امانت خیانت نخواهم کرد و اشتباه تو را تکرار نمی‌کنم!

وقتی زندگی بر خانواده افسر مقتول سخت شد، نامه‌ای به خلیفه نوشتند و درخواست کمک کردند ولی نتیجه‌ای نگرفتند. این جوان از این مسئله مطلع شد و فرزندان آن افسر را خواست و به آنها گفت: پدر شما برای همچو روزی مقداری سکه نزد من گذاشته است. و سفارش کرده که هزار سکه مال من باشد و بقیه را بشما برگردانم. آنها خوشحال شده و گفتند ما دو هزار سکه بتو می‌دهیم. جوان پولها را به آنان داد و آنان هم دو هزار سکه به او دادند. بعد از چندی خلیفه دستور داد که از وضع آن خانواده تحقیق کردند و هنگامی که

از ماجرای امانت داری این جوان آگاه شد، دستور داد او را احضار نمودند و پُست خزانهداری را به او محوّل نمود!

جوانان و استفاده از فرصتها

دوران جوانی، ایام مؤاخذه و مسئولیت شخصی است، سنّ بیداری و به خود آمدن است، موقع کار و فعالیت است. کسی که در بحبوحه جوانی به سعادت خود فکر نمی‌کند و در راه خوشبختی مادی و معنوی خود گام بر نمی‌دارد، جوانی که با سستی و سهل‌انگاری بهترین ایام عمر خود را به رایگان از کف می‌دهد و از آن فرصت‌بی‌نظیر قدردانی نمی‌نماید، استحقاق توبیخ و کیفر دارد.

امام صادق 7 در تفسیر آیه «أَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» «ایما بشما عمر ندادیم تا کسی که اهل آگاهی است آگاهی بگیرد؟» فرمود: این آیه ملامت و سرزنش جوانان غافل است که به سنّ بلوغ رسیده‌اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی‌کنند.

متأسفانه در تمام کشورهای پیشرفته و در حال رشد و کلا در تمام دنیا، به علت حاکمیت فرهنگ فاسد غربی، بسیاری از جوانان کشورهای دنیا از صراط مستقیم منحرف شده و عملاً به تمام مقررات اخلاقی و انسانی پشت پا زده‌اند، به همه چیز و همه کس بد بینند و فکر طغیان و عصیان در سر می‌پرورند، اینان در دوران جوانی و در پرشورترین ایام زندگی، بجای امیدواری و کوشش، دچار یأس و ناامیدی شده‌اند، نه به تحصیل دانش علاقه دارند، نه به سعادت فردای خود امیدوارند، بیشتر آنها به عادات زشت آلوده شده‌اند و فرصت‌گرانبهای جوانی را به نادانی و بوالهوسی از دست می‌دهند.

جوانانی که خواهان سعادت و خوشبختی خود هستند، کسانی که می‌ایند فرصت جوانی را مغنم بشمرند و بطور کامل از آن بهره‌برداري نمایند، لازم است به چهار نکته توجه نمایند:

- 1- دوران جوانی یکی از بهترین و پرجرتترین فرصتهای ثمربخش در طول زندگانی است.
 - 2- استفاده از فرصت جوانی و سعی و کوشش در راه بهره‌برداري از آن، شرط اساسی کامیابی و موفقیت آدمی است.
 - 3- خوشبختی و بدبختی هر انسانی در ایام جوانیش پیریزی می‌شود، جوانی که از فرصت این ایام خوب استفاده کند، می‌تواند سعادت همه عمر خود را تضمین نماید.
 - 4- عمر جوانی کوتاه و فرصت شباب زودگذر است، يك روز غفلت و سستی، باعث حسرت و زیان و مایه ندامت و پشیمانی در تمام ایام زندگی است.
- دوتا از موانع مهم بر سر جوانی عبارتند از: یکی اضطراب و نگرانی از آینده و دوم تأثر و افسوس

بر گذشته.

اضطراب و نگرانی مانند موریانه، ریشه‌های امید و اراده را در ضمیر انسان می‌خورد و آنان را مأیوس و دلسرد می‌نماید. و افسوس بر شکست‌های گذشته، شور و شوق و اشتیاق را از انسان دور می‌نماید. علی 7 می‌فرماید: افسوس برگزیده را در دل خود بیدار مکن که تورا از آمادگی برای آینده دور می‌کند. همچنین حضرت می‌فرماید: غصه فردای نیامده را بر امروز موجودت تحمیل مکن و بار امروزت را بی‌جهت سنگین منما!

در این باره شاعر می‌گوید:

این چه حالت بود که اهل زمین هر زمان از گذشته یاد کنند
از فراق گذشته‌ها غمگین‌وز غم حال، بانگ و داد کنند
آن یکی در بهار بُرنائی می‌خورد بهر کودکی افسوس
در کمال جمال و زیبایی از تأسف کند قیافه عبوس
و آندگر از شباب کرده عبور دیده آن سخت راه ناهموار
داده از کف نشاط عقل و شعور آرزوی شباب کرده شعار
آنچه دیدم بغالب احوال هیچ کس فکر نقد حال نبود
همه در اختیار وهم و خیال حالشان جز غم و ملال نبود

خلاصه کسی که می‌خواهد از فرصتها استفاده کند و از سرمایه‌هایی که در اختیار دارد بخوبی بهره‌برداری نماید، باید گذشته معدوم را بدست فراموشی سپارد و دل را از حسرت و اندوه آن خالی کند. همچنین باید آینده موجود نشده را نادیده انگارد و نگران آن نباشد، باید تمام نیروی خود را متوجه لحظه حال و شرایط موجود نماید و در هر کاری از خود سؤال کند «الآن چه باید کرد؟». سپس فکر کند، عاقلانه پاسخ دهد، و سپس بانجام آنچه موظف است، جداً قیام نماید.

جوانان و والدین

اولین نکته برای آرامش خانواده و دوری از رفتارهای ناپسند جوان، شناخت روان جوان و آگاهی از مقتضیات جوانی است. فرزند جوان، مطابق میل طبیعی، عاشق استقلال و تشخص است. می‌خواهد هر چه زودتر خود را از محدودیتهای دوران کودکی رها سازد و به گروه‌بزرگسالان بپیوندد و مانند آنان مستقل باشد. او خواسته خود را بر زبان نمی‌آورد! ولی اگر به مقصود خود نائل نشود و به حق طبیعی خود، دست نیابد، سرکشی و طغیان می‌کند، به کارهای غیر عادی دست می‌زند، بد رفتار و تندخو می‌شود و با زبان

حال می‌گوید:

به شخصیت من احترام بگذارید! مرا مستقل و آزاد بشناسید! با من همانند يك فرد بزرگ برخورد کنید!
در سخن پیامبر 6 است که فرمود: «فرزند، هفت سال آقاست. هفت سال بنده است و هفت سال هم وزیر است.»

طفل هفت سال اول بر پدر و مادرش حکومت می‌کند! زیرا فکرش نارسا و جسمش ناتوان است. پدر و مادر باید با دیدهٔ رأفت به او نظر کنند و ناچارند که خواسته‌های او را برآورده سازند.
در هفت سال دوم، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در تن و روان کودک پدید می‌آید. جسمش قوی می‌شود و درکش رشد می‌کند. تا اندازه‌ای خوبیها و بدیها را می‌فهمد. لذا مورد مؤاخذه والدین و مربی و آموزگار قرار می‌گیرد. و چون عقلش بخوبی شکفته نشده و صلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی‌دهد، پدر و مادر آمرانه به او تذکر داده و او باید فرمان والدین را اطاعت کند.
اما در هفت سال سوم نشانه‌های جوانی و بزرگسالی در او پدید می‌آید. لذا احساس مسئولیت می‌کند و در تدبیر زندگی همکار والدین می‌باشد.

از بکار بردن کلمهٔ وزیر چند نکته را می‌فهمیم:

الف - جوان تشخص طلب و استقلال جو است.

ب - نباید با او آمرانه برخورد کرد.

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیت آنان مؤثر نیست. باید در خانه و مدرسه به آنها حق اظهار عقیده داده شود. البته استقلال دادن به جوان به این معنا نیست که وی در تمام اعمالش آزاد باشد تا به میل خود به هر محیط فاسدی برود، زیرا جوان که عقلش نسبت به احساساتش ضعیف است، همواره در معرض سقوط قرار دارد. جوان اغلب پایان کار را نمی‌بیند و از تشخیص بسیاری از بدیها و خوبیها عاجز است. پس مراد از وزیر بودنش آن است که هم شخصیتش مورد احترام باشد و هم اختیار صد در صد نداشته باشد، بلکه تصمیم‌نهایی با والدین است.

سختگیری بی مورد، زورگویی و ستم، تعدی و خشونت والدین نسبت به جوان یکی از دو نتیجه را به بار می‌آورد:

الف - جوان بر اثر فشارهای طاقت فرسای روحی و نظارتهای خسته‌کنندهٔ والدین، نیروی مقاومت خود را از دست داده و تسلیم شرائط موجود می‌شود. او اگر چه سازگار و سربزیر می‌شود ولی استعدادهای خود را از دست می‌دهد و يك انسان نالایق بار می‌آید.

ب - جوان در مقابل سختگیریها می‌ایستد که در نتیجه باعث اختلاف در خانواده می‌شود. عریده‌ها و فریادهای، تندي و خشونت، اشك و زاري، هیجان و ناراحتی برنامهٔ عادی چنین خانه‌هایی خواهد بود!
بعضی پدران بخاطر عقدهٔ خودکم‌بینی، خشن و تندخو هستند. برای ابراز قدرت در خانه، با اهل منزل

بدرفتاري مي‌کنند، فریاد مي‌کشند، دشنام مي‌دهند. گاهی بچه‌ها را کتک مي‌زنند! و گاهی در محیط منزل ایجاد رعب و هراس مي‌کنند! لغزش یا اشتباه کوچک را بزرگ تلقی کرده و چشم‌پوشي نمي‌کنند. مثلاً پدر اگر بخواهد بخوابد، انتظار دارد که همه اهل خانه ساکت باشند و اگر صدایی بلند شود، طوفان بپا مي‌کند! ولي اگر دیگران خواب باشند، استراحت دیگران برایش ارزشي ندارد! کودکان این خانه‌ها بر اثر سختگيري بي مورد والدین، خشمگین و عصبی بار مي‌آیند و همواره در خود احساس حقارت نموده و این حس بصورت عقده در آنها باقی مي‌ماند!

البته تا کوچک هستند نمي‌توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود عکس‌العملی نشان دهند، اما زمانی که پا به سن جواني مي‌گذارند، برای اینکه در خانه بخاطر عقده حقارت خود، ابراز وجود کنند، کانون خانواده را به محل مشاجره و ناسازگاري تبدیل کرده و کار به آنجا مي‌کشد که فرزند در مقابل پدر مي‌ایستد! راه حل این معضل به دو طرف برمي‌گردد. دو طرف باید خودسري و لجاج را ترک کنند و از تمایلات نادرست خویش چشم‌پوشند تا بتوانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنند.

در بررسی روي 105 پسر و دختر جوان که خلاف بزرگی را انجام داده بودند، متوجه شدند که تقریباً 91 درصد جوانان مجرم از اختلالات عاطفی شدید رنج مي‌برند. یعنی هم از حیث عاطفی مورد بي مهري قرار گرفته بودند و هم احساس ناامني و حقارت داشتند!

عکس العمل والدین در برخورد با خلاف فرزندشان!

چنانچه فرزند عمل خلافی را انجام داد چگونه باید با آن برخورد نمود؟ مثلاً خانمي در تماس با بنده اظهار داشت که مدتی است، متوجه شده که پسر دبیرستانش استمناء مي‌کند! تکلیف این مادر چیست؟ در پاسخ باید گفت که مرألی در برخورد با این خلفا وجود دارد که اگر رعایت شود شاید موفقیت آمیز باشد.

مرحله اول: تذکر غیر مستقیم است. مثلاً پدر این جوان مطالبی را که در مورد مضرات استمناء است برای وي تهیه کند و به او جهت مطالعه بدهد. یا شفاهاً پیرامون ضررهای این عمل برای کسانی که گرفتار آن مي‌شوند، بطور غیر مستقیم با او سخن بگوید.

اگر این مرحله موفقیت آمیز بود که پایان اضطرابها و ناراحتیهاست، ولي در صورت عدم توفیق، مرحله بعد که تذکر مستقیم است را باید اجرا نمود. پدر در وهله اول و سپس مادر بدون اینکه دیگران موضوع را متوجه بشوند و شخصیت جوان مورد بي اعتباري قرار گیرد، از مضرات این عملی که او انجام مي‌دهند، سخن بگویند. چنانچه این هم کارگر نیفتاد، در مرحله سوم، تهدید و توبیخ و محرومیت از امتیازاتی مثل پول توجیبی، تماشای تلویزیون، تفریح با دوستان، بکار گرفته شود. اگر این هم مانع عمل زشت وي نشد، در مرحله چهارم تنبیه بدني و برخورد فیزیکی در حد ضرورت پیشنهاد مي‌شود. چنانچه رسول خدا (ص) که رحمتاً للعالمین است در مورد نوجوانانی که نماز نمي‌خوانند و گوش به حرف بزرگتر خود نمي‌دهند،

دستور تنبیه را داده‌اند. «فَاضْرِبْهُ» یعنی او را برای نماز بزن!

جوانان و فرهنگهای بیگانه

چه بسیار دختران و پسرانی که در آرزوهای خود، رفتن به یکی از کشورهای غربی را می‌بینند و دیدار از آن سرزمینها را در رؤیاهای خود مشاهده می‌نمایند. آمریکا! اروپا! غرب! مظهر آزادی! و لذات نامشروع در خیال و ذهن عده‌ای از جوانان بوده و چهره‌ای زیبا از این سرزمینها را در تصورات خود به تصویر می‌کشند.

اما آیا واقعاً غرب همان گونه است که این جوانان خیال می‌کنند؟

غربی که دانشمندان آن، سقوط دیر یا زود آن را، پیش‌بینی کرده‌اند! سرزمینهایی که از مظاهر خوبیها و زیباییهای حقیقی در آن اثری نیست و بجای آن، شخصیت زنان و مردان در خدمت سرمایه‌داری و تمدن دروغین بکار گرفته شده است! آمریکایی که رئیس جمهور آن در تلویزیون ظاهر شده و کلکسیون قاشق و چنگالهایی را نشان می‌دهد و می‌گوید: این قاشق و چنگالها مربوط به زمانی است که کودک بودم و هنگامی که به مهمانی می‌رفتیم، آنرا از خانه میزبان می‌زدیدیم!

جوان ایرانی که می‌خواهد سعادتمند باشد، اگر درست در باره وضع غرب تحقیق کند، هیچگاه غرب را به عنوان آرزو و هدف خود قرار نمی‌دهد! غرب پاسخگویی همه نیازهای جوان نمی‌تواند باشد! در غرب تنها می‌توان فحشاء ارزان و لذات نامشروع را پیدا نمود. اما سعادت و هدایت و کمال و رستگاری در آنجا پیدا نمی‌شود. آیا تابحال شده است که یک جوان، با سفر به غرب، به انسانیت دست پیدا کند؟ آیا تا بحال شده است که با یک برنامه تلویزیونی غرب، انسانی باخدا و معنویت آشنا شود؟ اما بسیار دیده شده که با یک فیلم غربی، یا بایک مسافرت به غرب، انسانی، فساد اخلاق پیدا نموده و بدبخت شده است. تهاجم فرهنگی غرب، بسیاری از جوانان دنیا و عده‌ای از جوانان کشور ما را به پوچی و انحراف و دشمنی با دین و خدا کشانده است.

قهرمانان دروغین!

دنیای غرب بخصوص آمریکا چون فاقد قهرمانان واقعی در تاریخ خود هستند، به برکت حقه‌های سینمایی و دنیای شگفت‌آور هنر هفتم، قهرمانانی دروغین که فقط در لحظه نمایش فیلم واقعی بنظر می‌رسند ولی وجود خارجی ندارند را خلق کرده است.

تارزان! راکي، رامبو! بروس لی و دهها چهره محبوب نوجوانان و جوانان پا به عرصه سینماها و ویدئوها

و رایانه‌ها گذاشته و عاشقان زیاد برای خود پیدا کرده‌اند. اما وقتی به سراغ چهره واقعی این مردان افسانه‌ای می‌رویم، متوجه می‌شویم که اثری از قدرت و شجاعت و دلیرمردی که در فیلمها از آنان دیده می‌شود، نیست و اینان مردانی عادی هستند که از طریق قدرت جادویی فیلم، چهره زیبا و محبوب پیدا کرده‌اند. لذا تاکنون فردی پیدا نشده است که از طریق این چهره‌ها به انسانی پاک و آزاده و غیرتمند و شجاع تبدیل شود. بلکه بر عکس انسانهای زیادی یافت می‌شوند که با علاقه به این چهره‌ها روزها و شبهای زیادی را بپایان بردند ولی عاقبت خوبی پیدا نکردند.

قهرمانان واقعی!

اما وقتی به فرهنگ خودمان مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌نمائیم که هم در تاریخ کشورمان ایران و هم در تاریخ اسلام عزیز، شخصیت‌هایی پیدا می‌شوند که از نظر قدرت بدنی، مهارت در فنون جنگی و فضائل اخلاقی کم نظیر بوده‌اند.

علی 7، جعفر طیار، حضرت حمزه، امام حسین 7، علی اکبر و حضرت عباس علاوه بر دارا بودن فضائل بی‌شمار اخلاقی و انسانی، هر کدام در قدرت جنگی حریف صدها نفر بوده‌اند. عباس علمدار وقتی مأموریت پیدا کرد تا برای خیمه‌گاه آب بیاورد، به طرف نهر فرات حرکت کرد. چهار هزار نفر از لشکر دشمن، محافظ نهر فرات بودند تا از یاران امام حسین 7 کسی دسترسی به آب پیدا نکند. اما با پورش عباس قهرمان، همه آنها عقب نشستند و کنار رفتند تا قمر بنی‌هاشم وارد نهر شد و مشکش را پر نمود. دشمن که دید نمی‌تواند با عباس مقابله کند، بطور ناجوانمردانه و از طریق کمین، دستهای عباس را قطع نمودند. با این حال عباس سرفراز با صدای بلند فریاد زد:

اگر دست راستم را قطع نمودید، اما بدانید که من دست از حمایت‌دینم بر نمی‌دارم. آنگاه بر يك انسان بی دست حمله کردند و او را بشهادت رساندند. آیا حماسه و قهرمانی از این بالاتر سراغ دارید؟ همچنین خود امام حسین 7 چنان دمار از دشمن بالای ده هزار نفر در آورد که به نیرنگ متوسل شدند و به دروغ گفتند که دشمن به خیمه‌گاه حمله نموده و از طریق سنگباران و پرتاب نیزه شکسته و شمشیر شکسته، امام را از پا در آوردند. و الا احدی را سراغ نداشتند که بتواند حریف امام 7 باشد!

آیا این قهرمان واقعی است و میتواند محبوب دلها باشد یا انسانهایی که از طریق حقه‌های سینمایی، دلاور و قهرمان بحساب می‌آیند ولی در واقع از داشتن فضائل اخلاقی محرومند! و اگر دو نفر در خیابان به آنان حمله کنند نمی‌توانند از خود دفاع نمایند!!

در تاریخ کشور پهلوانان و قهرمانان زیادی وجود داشته‌اند که خیلی از آنها گمنام زندگی می‌کرده‌اند. پوریای ولی، پهلوان تختی و... همچنین انسانهای والا مقامی چون نواب صفوی، مدرس، کاشانی، اسدآبادی، میرزا رضای کرمانی، اندزگو، سعیدی، غفاری و... می‌زیسته‌اند که هر کدام در بیداری و مقابله

با زورگویی ستمکاران نقش مهمی ایفا نمودند. در ایام دفاع مقدس که کشور تازه انقلاب کرده ایران با جنگی بزرگ روبرو شد، قهرمانانی پا به عرصه رزم نهادند که تعدادی از آنها شناخته شده و اکثراً گمنام شهید شدند و یا در سنگر سازندگی مشغول فعالیت هستند. حاج همت، باکری، زین الدین، فهمیده، خرازی، کلهر، کریمی، کشوری، بابائی، بروجردی، علم الهدی، چمران، صیاد شیرازی و صدها قهرمان جنگ با حماسه‌های خوددشمن را به زانو درآوردند و فرهنگ بسیجی را در مقابل فرهنگ منحط غرب، خلق نمودند.

جوان ایرانی اگر بخواد قهرمان واقعی باشد و قهرمانان واقعی را بشناسد، باید با فرهنگ بسیجی که در رأس آن امام خمینی 1 و در حال حاضر آیه الله خامنه‌ای (دام عزه) قرار دارند، زندگی کند، کار کند، انس بگیرد و خود یک بسیجی دلاور باشد.

همانطور که در صحنه‌های مختلف علمی و صنعتی و هنر و ورزش، جوانان ایرانی برتر هستند، در الگو بودن و داشتن فضائل اخلاقی نیز می‌توانند الگو باشند بشرط داشتن فرهنگ بسیجی یعنی فرهنگ اسلام ناب محمدی 6.

برتری جوانان مسلمان بر دیگران!

بعد از بعثت پیامبر اسلام، آن حضرت و جانشینانش اعلام کردند که بر نزد خدا، شیعیان برتر از غیر خود می‌باشند. روزی امام پنجم 7 عده‌ای از شیعیان را در مسجد پیامبر مشاهده کرد. حضرت به آنان فرمود: من بو و روح شما را دوست دارم. شما هم مرا با رعایت تقویاری کنید. ای شیعیان! شما انصار خدا هستید! خدا و رسول، بهشت را برای شما ضمانت کرده‌اند.

امیر مؤمنان 7 فرمود: وقتی پیامبر از دنیا رفت از همه امتش ناراحت بود بغیر از شما شیعیان! آگاه باشید که برای هر چیزی شرافتی است و شرافت دین به شیعیان است. بدانید برای هر چیزی دستگیره‌ای است و دستگیره دین شیعه است. بدانید برای هر چیزی امامی است و امام زمین، آن زمینی است که شیعه در آن ساکن است. بدانید که برای هر چیزی آقایی است و آقای مجالس، مجالس شیعه است... روز قیامت بعد از ما نزدیکترین افراد به عرش الهی شیعیانند. آنها در حالی از قبرها بیرون می‌آیند که صورتشان روشن و خوشحال می‌باشند. آنها خوشحالند ولی بقیه مردم ناراحتند. بقیه در هر اسند ولی شیعیان در امان هستند... امام پنجم 7 فرمود: دل شیعیان بوسیله نور امامان روشن است ولی دل‌های غیر شیعیان تاریک می‌باشد. امام ششم 7 فرمود: دل‌های شیعیان ما از دل هزار عابد برتر است.

جوانان ما باید متوجه باشند که فرهنگ غرب یعنی برتری ظالم بر مظلوم، برتری سرمایه‌داران بر فقراء و طبقات پائین، برتری علم‌مادی بر ایمان، برتری ظاهر بر باطن، برتری دنیا بر آخرت، برتری فساد و ناپاکی بر اصلاح و پاکی! برتری پوچی بر واقعیت و حقیقت، برتری خشونت بر صلح و صفا، برتری

جسم بر روح، برتری ماده بر عالم غیب، برتری نقد بر نسیه، برتری نژادپرستی بر برابری انسانها، برتری کشورهای صنعتی بر جهان سوم! برتری منافع گروهی بر منافع جامعه و...

جوانان نمونه

در طول تاریخ بشریت با جوانان نمونه و بزرگوار و با فضیلتی برخورد می‌کنیم که هر کدام از آنها الگوی خوبی هستند برای جوانی که می‌خواهد به سعادت برسد. اینک برای مثال به چند جوان نمونه اشاره می‌کنیم:

یوسف زیبا و صدیق!

تقدیر الهی بر این قرار گرفت که یوسف زیبا و صدیق در خانه عزیز مصر زندگی کند. عزیز مصر که از همان لحظه اول سخت تحت تأثیر اصالت و نجابت یوسف قرار گرفته و پی برده بود که از خاندانی بزرگو و ریشه دار است، به همسرش زلیخا گفت: «در رعایت حال او بکوش! امید است در آینده بحال ما ثمربخش باشد، یا او را بفرزندی بگیریم.»

زلیخا که زنی زیبا و از شکوه و جلال خاصی برخوردار بود، بعلت عنین بودن همسرش عزیز، همچنان دختر مانده بود! یوسف، نیز بسیار زیبا و درخشان و با حجب و حیا بود. در مدت 9 سالی که یوسف در خانه عزیز مصر بسر برد، زلیخا در دل، عاشق یوسف شده بود و در پی فرصتی برای عملی کردن این عشق نامقدس بود!

در یکی از روزها، زلیخا در حالی که خود را آرایش و زیباتر نموده بود، یوسف را به اطاق خوابش فرا خواند و هنگامی که یوسف پاک، بی‌خبر از نیت زلیخا، به اطاق او داخل شد، زلیخا در را بست و به یوسف گفت: یوسف! اینک من در اختیار توام! یوسف وقتی متوجه منظور او شد گفت: «بخدا پناه می‌برم! خدایی که جایگاهم را خوب قرار داد. حقیقتاً ستمکاران رستگار نشوند.» در این موقع یوسف بطرف در دوید تا از اطاق خارج شود، ولی زلیخا از پشت پیراهن یوسف را گرفت تا او را نگاه دارد، اما پیراهن پاره شد و یوسف از اطاق خارج شد که ناگاه عزیز مصر داخل شد و آن صحنه را دید. زلیخا زرنگی کرد و به شوهرش گفت: «مجازات کسی که نظر بد به‌زنت داشته باشد زندان یا شکنجه است» یوسف گفت: او از من‌کام خواست! عزیز مصر از پاره شدن پیراهن یوسف پی به ماجرا برد و به زنش گفت: این مکر و فریب شما زنان است و تو خطاکار بوده‌ای!

در هر حال زلیخا هر تلاشی را بکار گرفت تا دل یوسف را بدست آورد، آن جوان پاک و طاهر تن به گناه نداد تا اینکه یوسف به خدایش عرض کرد: «خدایا! زندان برایم از آنچه این زنان از من می‌خواهند، بهتر

است!» چندی بعد یوسف را به زندان انداختند و مدت‌حداکثر 14 سال و حداقل 7 سال در زندان بسر برد و لی حاضر نشدتن به گناه دهد و روح و روان خود را با شهوت نامشروع آلوده نماید. در مقابل این تقوا و مبارزه با نفس، خداوند به یوسف، پادشاهی و حکمت عطا نمود.

داود شجاع و قهرمان

وقتی طالوت پیامبر با لشکر کوچک و بی‌سلاح خود در مقابل جالوت ستمکار با لشکر انبوه و مسلح او صف‌ارایی کردند، بسیاری در ذهن خود می‌پنداشتند که شکست طالوت حتمی است. هنگامی که خود جالوت که پهلوانی درشت اندام و جنگجو و مبارز بود، از صف‌لشگرش بیرون آمد و در مقابل سپاه طالوت ایستاد و مبارز طلبید، هیچک از سپاهیان طالوت جرعت نکردند که با او مبارزه تن به تن کنند! جالوت مرتب با صدای رعد آسای خود هم رزم می‌طلبید و لی باز کسی جرعت مبارزه با او را پیدا نکرده بود. ناگاه داود جوان، داوطلب مبارزه با جالوت شد! او از طالوت اجازه نبرد خواست، اما طالوت گفت: تو نوجوانی! صبر کن تا دیگری که از تو بزرگتر و قوی‌تر است، به جنگ او برود! ولی داود برای جنگ کردن اصرار نمود و اجازه رفتن به میدان را از طالوت کسب کرد. بدستور طالوت زره برتنش پوشاندند و نیزه به دستش دادند و کلاه خود بر سرش نهادند، اما داود که تا آن زمان زره نپوشیده بود، زره و کلاه خود را در آورد و به کناری افکند و سپس خم شد و چند عدد سنگ برای فلاخن خود برداشت و آماده نبرد با جالوت شد.

داود در مقابل قهرمان دشمن قرار گرفت. جالوت با دیدن او به خنده افتاد و گفت: چگونه جرعت کردی با دست خالی و بدون لباس جنگی به جنگ من بیایی؟ داود گفت: لباس جنگ را بتو بخشیدم! اینک با همین سلاح و با ایمان بخداوند به میدان تو آمده‌ام و هم‌اکنون خواهی دید که ایمان بخدا چه می‌کند! سپس سنگی در فلاخن گذاشت و پیشانی دشمن را هدف گرفت و چند بار آن را به دور سرش چرخاند و در حالی که عضلاتش فشرده شده بود و نیروی بازویش جمع گشته بود، آن را پرتاب نمود! فشار دست داود و پرتاب سنگ چنان قوی و سریع بود که پیشانی جالوت را شکافت و خون از آن جاری شد. داود سنگ دوم را با همان سرعت و قدرت پرتاب کرد و مغز جالوت را متلاشی نمود. قهرمان دشمن نقش بر زمین شد! آنگاه سپاه طالوت حمله کردند و آنها را که متحیر و مرعوب شده بودند، شکست دادند. بعدها داود به پیامبری رسید و سپس نبوت به پسرش سلیمان منتقل شد.

یحیی‌ای شهید

حضرت زکریا 7 در پیری و بعد از عمری در حسرت فرزند، صاحب پسری شد که او را یحیی نام نهاد. یحیی نوزادی زیبا و خوش‌ترکیب بود، و در همان سنین بچگی، اندیشه‌ای تابناک و هوشی سرشار و

این چنین بود که مریم با عبادت و دوری از گناه و شهوات، به مقام سروری زنان زمان خود رسید.

مصعب بن عمیر!

یکی از اصحاب جوان پیغمبر اسلام در ایام قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عقیف، بلند همت و جوانمرد بود و پدر و مادرش او را دوست می‌داشتند. مصعب در مکه مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین لباسها را می‌پوشید و در بهترین شرائطکمال و رفاه و آسایش زندگی می‌کرد. اما با بعثت پیغمبر اسلام، اوشیفته سخنان آسمانی پیغمبر اکرم (ص) و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرر و شنیدن آیات قرآن، آئین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نائل آمد. در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر و جنایتکار مکه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آئین اسلام بزرگترین جرم شناخته می‌شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می‌آوردند و تعالیم عالیة اسلام را در کمال صفا و صمیمیت می‌پذیرفتند، جرئت اظهار نداشتند و حتی المقدور ایمان خود را از دیگران حتی از کسان و بستگان خویش پنهان می‌داشتند. بهمین جهت مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرائض دینی خویش را تا آنجا که ممکن بود در خفا انجام می‌داد.

روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و فهمید که او مسلمان شده است. این خیر را به مادر مصعب داد و طولی نکشید که خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمان شدن مصعب به میان می‌آمد. مادر مصعب و بقیه بستگان او وارد عمل شدند و او را در خانه زندانی نمودند، تا شاید او دست از اسلام و پیغمبر بردارد. ولی او مقاومت کرد و بنابر قولی در ایام زندانی شدن، آیات زیادی از قرآن را حفظ نمود. در هر حال بعد از مدتی از زندان نجات یافت و جزئیاران نزدیک حضرت شد. روزی دو نفر از محترمین مدینه و از قبیله خزرج بنامهای اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس نزد پیغمبر آمدند و بعد از مسلمان شدن، تقاضا کردند که حضرت شخصی را به نمایندگی از خود به مدینه بفرستد تا قرآن را به مردم آموخته و آنان را به آئین اسلام دعوت نماید.

این اولین بار بود که شهر بزرگ و پراختلافی مثل مدینه در خواست نمایندگی کرده بودند. و اولین بار است که حضرت می‌خواهد شخصی را به نمایندگی از طرف خود به شهری بفرستد. پیشوای اسلام از میان همه مسلمانان سالخورده و جوان و از بین تمام اصحاب و یاران خود، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد.

پیغمبر (ص) در هنگام اعزام مصعب جوان به مدینه فرمود:

مصعب به مدینه رفت و با نیروی ایمان و شور و شوق جوانی کار خود را آغاز کرد و او با تلاوت آیات قرآن و گفتار آتشین در سخنرانیها و اخلاق اسلامی توانست عده زیادی را مسلمان کند. او اولین شخصی است که در مدینه اقامه جمعه کرد و شخصیتهایی مانند سعد بن معاذ و اسید بن خضیر بدست او

مسلمان شدند.

مصعب در جنگ بدر همراه رسول خدا بود و عاقبت در جنگ احد بشرف شهادت نائل آمد.

عبدالله بن مسعود

او ششمین شخصی بود که مسلمان شد و یکی از مسلمانان ثابت قدم و دانشمند گردید. عبدالله نزد پیامبر قرآن را می‌آموخت و یکی از نویسندگان وحی بود.

روزی عده‌ای از مسلمانان دور هم جمع شده بودند که صحبت از این‌بمیان آمد که تابحال غیر از پیامبر 6، کسی جرعت تلاوت قرآن با صدای بلند در بین مشرکین را پیدا نکرده است. عبدالله اعلام آمادگی کرد تا این کار را انجام دهد! مسلمانان به او گفتند: تو عشیره‌ای نداری تا از تو دفاع کنند. بگذار کسی این کار را بکند که در صورت خطر، از او حمایت شود. عبدالله گفت: من می‌روم و پشتیبان من خداست!

فردای آن روز در حالی که سران مشرکین در کنار کعبه بودند، عبدالله آمد و در کنار مقام ابراهیم و در مقابل مشرکین، با صدای بلند مشغول تلاوت آیات قرآن شد! «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَلَّمَ الْقُرْآنَ...» مشرکین با شنیدن آیات قرآن، از اینکه جوانی مانند عبدالله این چنین جرعت پیدا کرده، خشمگین شدند و بطرف او هجوم آوردند و او را که همچنان و بدون ترس، مشغول تلاوت بود، زیر ضربات خود گرفتند! اما عبدالله که جوانی لاغر و کوتاه اندام بود، دست برنداشت و بقدر لازم قرآن خواند. سپس خود را نجات داد و نزد مسلمانان بازگشت. وقتی مسلمانان او را با صورتی مجروح دیدند، گفتند: ما از همین می‌ترسیدیم! عبدالله گفت: نه، چیز مهمی نیست! اگر بخواهید فردا نیز برای تلاوت می‌روم! مسلمانان گفتند: نه! کافی است. آنچه آنها نمی‌خواستند را بگوش آنان رساندی!

بعدها او به حبشه رفت. سپس به مدینه آمد و در جنگها در کنار پیامبر بود. او بود که سر دشمن بزرگ اسلام یعنی ابوجهل را جدا کرد و برای پیامبر برد و پیامبر 6 مژده بهشت را به او داد.

عتاب بن أسید

پس از فتح مکه بدست مسلمین، طولی نکشید که جنگ حنین پیش آمد. ناچار باید رسول اکرم و سربازانش از مکه خارج شوند و به جبهه جنگ بروند. از طرفی لازم بود برای تنظیم امور اداری آن شهر که بتازگی از دست مشرکین خارج شده، فرماندار لایق و مدبری تعیین شود که در کمال شایستگی بکارهای مردم رسیدگی کند و بعلاوه از بی‌نظمی‌هائی که ممکن است دشمنان بوجود آورند، جلوگیری نماید. پیشوای اسلام از بین تمام مسلمین، جوان بیست و یک ساله‌ای را بنام «عتاب بن اسید» برای آن مقام بزرگ برگزید و بنام وی فرمان صادر کرد. و به او دستور داد که امامت جماعت مردم را بعهده بگیرد. حضرت به او فرمود: آیا میدانی تو را به چه مقامی برگزیده‌ام؟ تو راحکم و امیر اهل حرم خدا و ساکنین مکه

کرده‌ام. و اگر بین مسلمین کسی از تو برای این مقام شایسته‌تر بود، او را انتخاب می‌نمودم. او اولین کسی بود که بعد از فتح مکه در آن شهر نماز جماعت اقامه نمود.

انتصاب يك جوان بیست و يك ساله به این مقام باعث رنجش خیلی‌ها شد! عده‌ای زبان به شکایت گشودند و گفتند: رسول اکرم 6 دوست دارد ما حقیر و پست باشیم! به همین جهت جوان نوری را بر مشایخ عرب و بزرگان حرم، امیر و فرمانروا کرده است!

وقتی این سخنان به گوش پیامبر که خارج از مکه بود رسید، نامه‌ای به اهل مکه نوشت و در کمال صراحت به لیاقت و کاردانی عتاب بن اسید اشاره نمود و تأکید کرد که همه مردم موظفند از او امر و اطاعت کنند و دستورهای او را بکار بندند. در آخر نامه این جمله بسیار زیبا را نوشت: «وَلَا يَحْتَجِّحُ مُحَمَّدٌ فِي مَخِ الْفِتْيَةِ بِصَغَرِ سِنَّةٍ! فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ بَلِ الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ!» یعنی: کسی کوچکی سن او را دلیل ناکار آمد بودنش نیاورد که بزرگتر برتر نیست! بلکه برتر بزرگتر است! عتاب تا آخر عمر پیغمبر اکرم 6 فرماندار مکه بود و خدمات درخشانی را انجام داد.

اسامة بن زید

پیغمبر اکرم 6 در روزهای آخر زندگی خود، مسلمین را برای جنگ باکشور نیرومند روم بسیج کرد. تمام افسران ارشد و امرأه ارتش، کلیه بزرگان مهاجرین و انصار، همه شیوخ عرب و رجال با شخصیت در این لشکر عظیم بودند. يك روز حضرت برای باز دید از لشکر خارج شد و مشاهده کرد که همه بزرگان مهاجر و انصار از قبیل ابوبکر و عمر و سعد بن ابی وقاص و سعد بن زید و ابو عبیده و قتادة و بقیه حاضرند. بدون تردید فرماندهی چنین سپاه عظیمی فوق العاده مهم است و حتما باید لایق‌ترین افسر از طرف پیشوای اسلام برای آن مقام مهم برگزیده شود. رسول اکرم 6 اسامه را که 18 ساله بود احضار کرد و پرچم فرماندهی را با دست خود بست و او را به فرماندهی برگزید! و این موضوع از نظر تاریخ نظامی کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر است.

این انتصاب باعث حیرت و اعتراض خیلی‌ها شد! و می‌گفتند: این جوان نباید فرمانده مهاجرین سابقه‌دار و پیش کسوت باشد؟

وقتی خبر به حضرت رسید، پیامبر خیلی ناراحت شد و بر منبر رفت و فرمود: ای مردم! این چه حرفی است که در باره فرماندهی اسامه زده‌اید؟ بخداوند بزرگ قسم یاد می‌کنم که دیروز زید بن حارثه برای فرماندهی لشکر (در جنگ موته) مناسب بود و امروز پسرش اسامه!

از این سه نمونه متوجه می‌شویم که ارزش نسل جوان در مکتب اسلام، همواره مورد توجه بوده است. اگر دنیای امروز بفکر افتاده تاجوان جوان! کند و آنان را مورد توجه و نظر قرار دهد، چهارده قرن پیش اسلام، به این کار اساسی دست زد و امور جوانان را مورد توجه قرار داد.

حضرت عليّ اكبر

او يكي از زيباترين چهره هاي خاندان نبوت است. جواني رشيد، خوش سيما، براننده كه در هنگام نبرد كربلا، 18 ساله بوده است. او فرزند حسين 7، قهرمان تاريخ اسلام و زنده كننده دين مي باشد. عليّ اكبر آنچنان كردان و لايق و شبيه به پيامبر 6 بود كه روزي معاويه گفت: اگر قرار باشد خلافت در بني هاشم قرار گيرد، شايسته ترين فرد، علي اكبر است! او در نبرد نا برابر كربلا، از دين و ولايت دفاع نمود و با هزاران نفر به جنگ پرداخت و دهها نفر از دشمن را بلك انداخت و چنان جنگي كرد كه در تاريخ آمده است: آنچنان از كشته دشمن، پشته ساخت كه صداي ضجه و شيون از دشمن بلند شد! عاقبت دشمن با خيل سواران خود، او را شهيد نمودند. و او هم با خون خودش، حماسه كربلايان را جاودانه تر نمود.

حضرت ابوالفضل العباس

شخصيت ابوالفضل 7 آنچنان مردم دوستدار ولايت را تحت تاثير قرار داده كه در بين شهداي كربلا، ارادت خاصي به او وجود دارد. حتي مردم عراق هم، علاقه خاصي به عباس علمدار در خود احساس مي كند. با اينكه دشمن براي او امان نامه آورد تا او و برادرانش، جان سالم از صحنه كربلا بدر برند، ولي او با وفاداري و اطاعت از ولايتي كه در دل داشت، ماند و تا آخرين لحظه زندگي خود از امامت دفاع نمود. او آنچنان شجاع بود كه وقتي براي آوردن آب به طرف فرات رفت، نگهبانان فرات را كه بيش از چهار هزار نفر بودند، پراكنده نمود. عباس با اينكه بسيار تشنه بود، ولي بيباد حسين تشنه لب آب فرات نخورد! او تا دست در بدن داشت، دشمن جرعت نزديك شدن به وي را پيدا ننمود. وقتي بطور ناجوانمردانه، دست راستش را قطع كردند، صدا زد:

وَ اللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِيْ اَعْتِيْ اِحْمِيْ اَبْدًا عَنْ دِينِي

بخدا اگر دست راستم را قطع كرديد، من دست از حمايت دينم برنمي دارم.

او رجز مي خواند و مي گفت كه از مرگ هراسي ندارد. و جانش فدائي حسين باد!

در هر حال دشمن او را بشهادت رساند، امانام و ياد و جانفشاني او در راه دين و ولايت تا ابد زنده خواهد بود.

منابع و مأخذ:

- 1- گفتار فلسفي «محمد تقی فلسفي.»»
- 2- سيمای جوانان «علي دواني.»»
- 3- جلوه‌ها و زمينه‌هاي بلوغ «محمد حسين حق جو.»»
- 4- حجاب «ابو الاعلي مودودي.»»
- 5- چشم، نگاه و.. «محمد حسين حق جو.»»

تابستان 80 - محمدتقي صرفي